Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

لو كان العلم معلقاً بالثريا لناله رجال من فارس
(حضرت محمد ص)

مقام دانش در ایران باستان

انسان و سرنوشت او

دارالعلم شیراز

علی سامی - محمدرضا حقیقی - صدرالدین محلاتی

کتابفروشی محمدی شیراز

تلفن ۲۸۱۳

بقلم آقای استخر

انجمن کانون دانش فارس چگونه و بچه منظور تشکیل گردید

پیش از اینکه شیراز معدن لب لعل و کان حسن بشود و خواجه بزرگوار لسان الغیب از تهی دستی و افلاس که نمیتواند از آن معدن و آن کان تمتعی بر گیرد ، چون جوهرشناس مفلس خاطری مشوش داشته ، در دوران پرافتخار سعدی شیخ استاد اجل درست یکقرن پیش از حافظ معدن فضل وادب و کان دانش و بینش بوده ، چراغی پر نور و جهان افروز از علم و عرفان و ادبیات و علوم متداوله عصر ، در این شهر پاکان و مرکز صاحبدلان و مجمع ارباب فضل و هنر و بلاغت روشن بوده که در پرتو آن بزرگانی و دانشمندانی از هر رشته از علوم بر پا خواسته و از آثار فکری و ذوقی و ابتکارات هنرشناسی محیط فارس را روشن و شیراز را شهرهٔ آفاق و سر بلند نمودند شیراز عصر اتابکان که شاخهٔ از ترك بازی حکومت ایران بود ، شیرازی بود که سعدی پس از گردش در اقصای عالم و بسر بردن با هر کس و تمتع یافتن از هر گوشه و خوشه گرفتن از هر خرمن ، بهوای پاکان شیراز و تولای صاحبدلان این مرز و بوم خاطر از شام و روم برتافته بسوی شیراز یکه سعدی پادشاه سخن که ملك عجم به تیغ سخنوری گرفته بود از هول اهل فضل و هیبت ارباب دانش دم فرو بسته و سپر میانداخته و شمشیر بغلاف میکرده و از بضاعت مزجاة خود شرم داشته که در بازار گوهریان و گوهرفروشان مهره و شیشه خود را عرضه بدارد .

شهر شیراز در عصر سعدی وارث علوم و معارفی بود که هرچه از آن دوره عقب تر برویم آنرا با مایه تر و سرشارتر می بینیم . تا میرسیم بقرن چهارم هجری قرنی که علوم دینی و فنون ادبی و معارف فلسفی و کلامی بحد کمال و بلوغ رسیده بود ،

دورهٔ که ملوك و سلاطین اسلامی بجمع آوری کتب بیکدیگر برتری میجستند و کتابهای با ارزش و بامایه و کمیاب و منحصر را مثل جواهر و اسرار کیمیا ازدست یکدیگر میربودند.

سه خلیفه در سه قطر از اقطار اسلامی ، در سه مرکز بغداد و مصر و قرطبه خلافت داشتند بزرگترین رقابت و هم چشمی آنها بیکدیگر از حیث شکوه درباری و جاه و جلال

وعظمت درداشتن کتاب وجمع آوری کتاب بوده .

دراواخرقرن چهارشدت ولع وجمع آوری وحرص دربارِاین سه خلافت درتأسیس (دارالکتب) و (خزانةالعلم) ودر بدست آوردن کتب ذی قیمت و کمیاب بحدی بود که واقعاً مایه حیرت است .

حکم خلیفه اندلس نمایندگانی بتمام بلاد مشرق میفرستاد که مأموریت آنها فقط خریدن کتابی بود که برای اولین بارازدست کاتب یامؤلف یامترجم آن بیرون آمده باشد.

العزیزخلیفه فاطمی درمصرخزانه کتبی داشت که مهمترین کتاب را درآن جمع کرده بود . روزی درحضورخلیفه از کتاب (العین) ازتألیفات خلیل ابن احمد نام برده شد ، خلیفه دستور داد که خازنین مخزن کتب را وارسی کنند به بینند چنین کتابی درمخزن هست یا نه ۳۰ جلد کتاب از کتاب (العین) خلیل بیرون آوردندبنظرخلیفه رساندند که یکی ازآنها کتابی بود بخط خود خلیل ابن احمد .

روزی کتاب فروشی نسخهٔ ازتاریخ طبری بمحضرخلیفه آورد که بصد دینار آنرا خریده بود ، خلیفه بخازنین دفاتردستورداد که بررسی کنند چنین کتابی درمخزن دارند یا نه؟ پس ازتفحص دیدند بیست نسخه از کتاب طبری درمخزن موجود است که یکی ازآنها بخط خود طبری است .

کتاب (جمهره) ابن درید را روزی نزد خلیفه اسم بردند صد نسخه ازآنرا از دارالکتب اودرآوردند . متأخرین خواستند کتب این خلیفه را بشماره وفهرست دربیاورند (مقریزی) میگوید یکهزاروششصد هزارجلد کتاب بشماره آوردند .

یکی ازنویسندگان فاضل مستشرق درمقام مقایسه ترقیات فرهنگی بین اسلام ومسیحیت درقرن متقارن برآمده درتلوهمین شرح دارالکتب ومخزن الکتب خلفای اسلامی مینویسد درهمان موقع درحدود قرن ۹ میلادی در کتابخانه (کاتدرائیه) در [illegible] شهر (کنستانز) فقط ۳۵۶ جلد کتاب ودر کتابخانه دیر (البند کپتین) درسال [illegible]۷۹۲ ۱۲ مسیحی کمی بیش ازصد جلد کتاب موجود بود ودرخزانه کتب (کاتدرائیه) د[illegible]رشهر هامبرگ درسال ۱۱۳۰ مسیحی فقط ۹۶ جلد کتاب بود .

مقدسی یکی ازدانشمندان ومورخین معاصرعضدالدوله دیلمی که با اجازه امیر وارد مخزن‌الکتب اوشده وفهرستی از کتب موجوده دیده آنرا باشرح حیرت انگیزی ازحیث بنا وساختمان ورف بندی ونظم وترتیب ودسته کردن کتب ودفاترفهرست نقل میکند میگوید ـ هرنوعی ازانواع کتب درحجره‌جداگانه فراهم‌آمده بود وبرهرحجره یکنفروکیل یکنفرخازن یکنفرمشرف ازمعتمدین‌وعدول شهر گماشته بودند که‌مراجعه کنندگان را راهنمائی میکردند.

مقدسی میگوید ـ کتابی نبود ازهرنوع وهرموضوع که تا ایام عضدالدوله تصنیف وتألیف شده باشد ودراین کتابخانه که‌آنرا (خزانة‌الکتب) میگفتندموجود ودرمحل‌خود ودردسترس ارباب رجوع ازهرفن وهرعلم وهررشته قرارداده نشده باشد.

از برکت چنین کانون علمی وفرهنگی، ودرعهد چنین پادشاه معارف پرور مشوق فضلا وعلما وازفراهم بودن چنان وسائل تعلیم وتعلم وبحث وتحقیق بود که شیراز یکی ازمراکزنهضت علمی جهان اسلامی بشمارمیرفت. کاروانی ازدانش وبینش وفضیلت دراین شهر براه افتادند که مشعلدارتمدن وفرهنگ بودند، راه‌را برروی فضلا وفلاسفه وشعرا واساتیدآینده صاف وهموارنمودند، عصرسعدی وحافظ وبیضاوی وفیض وصدرالمتألهین را پی ریزی کردند.

درهمین عصرو بامرهمین پادشاه معارف پرور بود که کتاب کامل الصناعة الطبیه موسوم به (ملکی) را رئیس فاضل ابوالحسن علی بن عباس مجوسی فارسی تألیف نمود، وشیخ ابوعلی فارسی کتاب (ایضاح) و (تکمله) را تصنیف کرد.

شیخ مفید رانهایت تعظیم وتکریم مینمود، ابواسحاق ابراهیم بن هلال معروف به (صابی) ادیب ونویسنده وصاحب رسائل مشهوره که درشمار ابن عمید بشمار آمده، به امر عضدالدوله کتاب تاریخی را دراخبار دولت دیلمیه بنام (الکتاب التاجی) تالیف نمود، این مرد ادیب وفاضل ومحقق که با همه دانش، در دین نیاکانی خود دیانت (صابی) پایدارماند پس‌ازوفاتش شریف رضی نقیب علویین با آن مقام شرافت وعلوحسب ونسب دررثاء او قصیده مشهوره دارد ازجمله آن قصیده این‌چند بیت است:

ارایت من حملوا علی الاعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی

جبل هوی لو خرفی البحراعتدی من ثقله متتابع الازفاد

ما کنت اعلم قبل حطك فی الثری ان الثری یعلو علی الاطواد

مردم ظاهر بین شریف را در گفتن این مرثیه برای مردی کافر زبان اعتراض گشودند شریف درجواب آنها گفت (انما رثیت فضله) من مقام فضل وادب او را مرثیه سرائی کردم.

تجلیل بعلو همت و تعظیم بکرامت نفس و تربیت بزرگی وجوانمردی

چون اسمی از سید بزرگوار شریف رضی جامع نهج البلاغه برده شد مناسب دیدم حکایتی را نقل کنم که دراین عصری را که ما از نهضت علمی ودوره طلائی ظهور علما و فضلا و اساتید بزرك صحبت میکنیم، همدوش با علوم و معارف متنوعه، فضائل اخلاقی و مکارم نفسانی پیش میرفته و تنها ارباب دانش و بینش مورد تشویق و تجلیل سلاطین و بزرگان نبوده اند بلکه تربیت و ملکات و همم عالیه بیش از علم و معرفت مورد احترام بزرگان بوده.

در مقدمه شرح نهج البلاغه استاد بزرك علامه شهیر شیخ محمد عبده مدیر و مدرس جامع الازهر مصر دیدم که درشرح حال سید رضی جامع نهج البلاغه حکایتی نقل میکند، مینویسد:

ابوحامد محمدبن محمد الاسفرائینی امام شافعی میگوید: درمجلس فخرالملك محمد بن خلف وزیر بهاء الدوله دیلمی بودم - شریف رضی وارد شد وزیراز جابرخواست شریف را برتراز خودنشانید دوات وقلم و کاغذ ودفترراجمع کرد کنار گذاشت ومتوجه شریف شد که چه منظوری از این ملاقات دارد، سید شریف حاجت و مطلب خود را اظهار داشت مورد قبول واقع شد، سید از مجلس و زیر برخواست و با همان تجلیل و احترامیکه وارد شده بود بیرون رفت - طولی نکشید سید مرتضی برادر سید رضی وارد مجلس شد، فخرالملك مختصر احترامی بجا آورد ومشغول کار خود شد، پس ازمدتی روبسید مرتضی کرد که چه حاجتی دارد، سید مطلب خود را گفت وبا انجام مقصود از

مجلس برخواست ورفت.

ابوحامد میگوید من از این دو برخورد متفاوت نسبت به دو برادر تعجب کردم گفتم - دولت وزیر برقرار باد - سید مرتضی مردی بزرگوار ، فقیه ، متکلم ، صاحب علوم و معارف بیش از برادرش معروف است درحالیکه سید رضی ادیب و شاعری بیش نیست ، این اختلاف در تجلیل و احترام لابد علتی دارد که من میخواهم آنرا بدانم ، فخرالملك جواب میدهد اینجا باش تا مجلس خلوت شود علت وسبب را خواهی دانست ابوحامد میگوید من درمجلس وزیر بودم تا ارباب حاجت واطرافیان همه رفتند و مجلس خلوت شد جز من و او کسی نبود - غلامی از غلامان خاصه را طلبید گفت : برو دونامه که درصندوق فلان نشان گذارده شده بردار بیاور ، هردونامه جلووزیر گذارده شد رو به ابوحامد کرد گفت این نامه یکی ازسید رضی است دیگرازسید مرتضی دردوموضوع باین تفصیل که ؛ خداوند فرزندی به سید رضی داد من برای چشم روشنائی هزار دینار بخدمت اوفرستادم و مکتوبی نوشتم که این هزار دینار لایق شما نیست بلکه هدیه قابله است ، تمنای قبول آنرا دارم.

این است جواب سید رضی: (اننا اهل بیت لا یطلع علی احوالنا قابلة غریبه ، وانما عجائزنا یتولین هذاالامرمن نسائنا ولسنا من یأخذن اجرة ولایقبلن صله) ترجمه این دو سطر نامه که از دماغی بزرك وهمتی عالی وحسب ونسبی شامخ تراوش کرده این است :

ما خاندانی هستیم که هیچ قابله بیگانه بر حالات خصوصی ما آگاه نیست پیر زنهائی درخاندان خود داریم که مباشر امرقابلگی میشوند و زنان ما را مساعدت میکنند وما ازکسانی نیستیم که مزد واجرت بگیریم یا صله وهدیه بپذیریم

ازفحوای نامه پیداست که شریف سید رضی هزار دینار هدیه یا چشم روشنی را از وزیر قبول نکرده ورد نموده.

فخرالملك به ابوحامد گفت . موضوع نامه سید مرتضی این است که ما برای کشیدن آب نهرعیسی برروی املاك و مزارع پولی برصاحبان اراضی تقسیم کردیم که با اقساط ازآنها گرفته شود ، از جمله صاحبان اراضی یکی سید مرتضی است که فقط ۲۰ درهم

که یکدینار است به اومیرسید، این است نامه اوبگیر وبخوان.

ابوحامد میگوید: نامه سید مرتضی راگرفتم خواندم قریب صد سطر نامه نوشته بود، همه خضوع و خشوع وشکایت از روزگار و دست تنگی برای ندادن ۲۰ درهم که ارزش آن یکدینار است.

نامه راکه خواندم فخرالملك گفت: هردونامه دوبرادر را دیدی تفاوت اخلاق وروحیه آنها را شناختی، آیا هرد وشایسته همان اندازه احترامی نبودند که به آنها کردم.

منظوراز نقل این حکایت این بود که دردوره طلائی و نهضت علمی جهان اسلام که شیرازهم یکی ازمراکز دانش و هنر شناخته میشد و پایتخت پادشاه معارف پرور و هنر دوستی چون امیر عضد الدوله دیلمی بود. اخلاق ومعنویات و ملکات فاضله و همم عالیه هم ترویج میشد و صاحبان ملکات حسنه، ارباب تقوی و فضیلت را بیش از صاحبان دانش تجلیل واحترام میکردند

حکایت فوق یکی از آن نمونه هاست که وزیر بهاء الدوله نسبت به سیدین شریفین در یك مجلس منظورداشته، ملاکی بدست میدهد که وقتیکه با شخصیت بزرك ومظهر شرافت وحسب ونسبی چون سید مرتضی (علم‌الهدا) اینطور رفتار شود با اشخاص دیگرچگونه رفتار میشده، وافراد عاری از همت وعلونفس گرچه دارای علوم اولین و آخرین هم بوده اندآن قدروارزش واقعی رادرانظار بزرگان ودرباریان فهمیده وسنجیده وباریك بین نداشته‌اند،

روزگار ماکه از قرنی باینطرف تا این درجه سیاهی وتباهی رسیده و بر - جامعه ما روح تملق و چاپلوسی و نفاق و دروغ و دنائت طبع وپستی و فرومایگی، بر ملکات فاضله و صفات حسنه و روح غیرت و مردانگی وعلو طبع مستولی شده و مفاسد ماده پرستی و منفعت جوئی تقوی و فضیلت و قناعت را پامال نموده است، برای فساد دستگاه حاکمه است که بحکم الناس علی دین ملوکهم، بازار تملق و دنائت طبع و گداصفتی وسورچرانی رواج یافته و ورق پاره های مبتذل و هرزه درائی وهرزه نوشتن و

فحش دادن وبه آبروو حیثیت و شرافت اشخاص دست انداختن خریدار پیدا کرده .

اگر دولت برای تحکیم مبانی اخلاقی و حفظ کیان جامعه که برپایه ملکات فاضله باید استوار باشد . توی دهن افراد هرزه گو میزد ، زبانهای فحاش را میبرید ، و قلمهای هرزه نویس را می شکست و این سفره های گدائی را که بقیمت آبرو وشرافت اشخاص پهن شده میپیچید و تیپ چاقو کش را که بسر نیزه قلم بجان مردم افتاده اند تسلیم دادگاه و سپس زندان مینمود ، گلزار ادب و بوستان معارف از این خس و خارها پاک میشد و این لکه های عار وننگ از صفحات مطبوعات و انتشارات ما که نماینده افکار وروحیات ملت هستند نابود و زدوده میگردید ، وبجای آنها مردان فاضل و با تقوی وارد معرکه میشدند و دوره طلائی از پس این ابرهای تیره و متراکم طلوع میکرد .

آغاز دوره طلائی ، ظهور آزادی فکر ، طلوع ستارگان علم و دانش

دوره طلائی در تاریخ هر ملت به آن دوره اطلاق میشود که فکرها و دماغهای مستعد ازقید و بند تقلید وعادات موروثی آزاد شده بنای بحث و درس و تحقیق وجدال و اصطکاک گذاشتند و از آن اصطکاک برقهای حقایق جستن کرده و نهضتی آغاز شده کاروانی ازمعارف درشعاع آن برقها براه افتاده ، علم و دانش و فضیلت و تقوی خریدار پیدا کرده خلفا و سلاطین وامرا ووزرا وبزرگان در ترویج دانش وبینش و تربیت علما و فضلا بریکدیگر سبقت میگرفتند ، دربار ودستگاه و قلمرو خود را بجمع آوری کتب و تأسیس مخازن علمی و دارالحکمه وتشویق و تجلیل و تربیت ارباب دانش و بینش و هنر از هردین و هر مذهب بدون تعصبات دینی و مذهبی زینت میدادند .

این دوره ازقیام وطلوع دولت عباسی آغازشد ودرعهد دوخلیفه دانشمند وعلم پرور هرون الرشید و مأمون که دورهٔ خلافت اورا (عصرالمأمون الذهبی) میگویند بسرحد کمال رسید.

دراین دوره بود که فکروزبان وقلم ازدائره تنگ ومحدود تقلید خشک وجامد بیرون آمده کتب علمی وفلسفی وطبیعی یونان وروم وادبیات واساطیر هندی و کارنامه‌ها

وخدای نامه های سیاسی و اجتماعی ایرانی بهمت و پشت کار چند تن از فضلای نامی ایرانی وعربی وعبری ومسیحی بزبان عربی ترجمه شد و زبان عرب گذشته از الهام آسمانی از آثار و افکار ملل متنوعه الهام گرفت، زبانی زنده و پرمایه گردید در مدت کوتاهی قلمرو نفوذ خود را درشرق وغرب جهان وسعت داد.

عشاق کتاب و دلباختگان تحقیق و مطالعه

کسانیکه با ترجمه وتألیف سروکاردارند میدانند که تألیف یا ترجمه یك جلد کتاب کهٔ قابل خواندن ومطالعه باشد چه میزان زحمت و پشت کارو بیخوابی واستقامت لازم دارد آنهم دردورهٔ که نه چاپ بوده نه چاپخانه نه وسائل اشاعه و انتشار با این حال پیداست که چه عشق و علاقه، چه تحمل، چه صبروحوصلهٔ لازم است که آدم پس از هزارسال، پس ازهشتصد وهفتصد سال ازمردان نامی علم و کمال ومعرفت شناخته شود صدها مجلد کتاب درعلوم متنوعه متداوله ازاو بیادگار مانده باشد ومهندس زبردست وهنرور یکی از پایه های تمدن اسلامی بشمار برود.

چند تن ازاین مردان نامی که ازرجال برجستهٔ قرن سوم هجری هستند، معروف بعشاق ودلباختگان کتابند دررأس آنها ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بصری ملقب، (جاحظ) است، هیچ کتابی بدست اونمی‌آمد جزاینکه ازاول تا آخرآنرا بدقت مطالعه میکرد ازهرنوع وهرفن که بود، دکان‌اشخاصی را که شغلشان استنساخ وصحافی وتنظیم کتب بود وبه‌آنها وراقین میگفتند کرایه میکرد وشبها درآن بیتوته مینمود که هر کتابی را بخواهد دردسترس او باشد.

مورخین وعلمای رجال درشرح حال جاحظ نوشته‌اند که - عشق وعلاقه جاحظ بکتاب بجائی رسید که عاقبت جان خود را درراه عشق بکتاب داد باین کیفیت که عادت اواین بود که کتب را دسته میکرد ومثل دیوار درچهارسمت اطاق خود روی هم می چید ودرمیان آن چهاردیوار می نشست ومشغول مطالعه می‌شد.

یکشب کتابی را اززیردیوار کتاب بیرون کشید، دیوار کتاب برروی اوفروریخت وچون آدمی علیل وناتوان بود نتوانست خود را اززیرآن بارسنگین نجات بدهد وزیردیوار

دیوار کتاب جان سپرد وسر دره معشوق گذاشت

دیگر از رجال عشاق کتاب فتح بن خاقان است از بزرگان نامی دارالخلافه که معاصر باخلیفه متوکل عباسی بود، در آستین فراخ جبه خود چند جلد کتاب پنهان میکرد که درمحضر متوکل هر گاه فرصتی مییافت یا برای حاجتی بیرون میرفت کتاب را از آستین بیرون میاورد ومشغول مطالعه میشد.

اسمعیل بن اسحق قاضی درشرح حالش نوشته‌اند هیچوقت اورا ملاقات نکردند مگر اینکه کتابی را مطالعه میکرد یا ترجمه میکرد یا استنساخ مینمود

سجستانی محدث لباده ای در برداشت که یك آستین آن فراخ و دیگری تنك بود سبب را ازاو پرسیدند گفت آستین فراخ برای کتاب و به آستین دیگر حاجتی ندارم.

علی بن یحیی منجم از رجال دربار خلفا دریکی ازقراء خود خزانه کتابی تاسیس نموده بود که آنراخزانة الحکمه میگفت، طلاب علم ازهرجا و هرناحیه به‌آن‌مخزن می‌آمدند مدتها درآنجا میماندند از انواع علوم وفنون استفاده میکردند مخارج آنها درطول‌امدت بعهده مؤسس کتابخانه بود

ابومعشر منجم از خراسان بقصد حج براه افتاد اندکی از علم نجوم آگاه بود چون گذارش بکتابخانه علی بن یحیی افتاد از سفرحج منصرف شد وارد خزانة الحکمه گردید از جمع آوری آنهمه کتاب در فنون مختلفه حیرت نمود حج را فراموش کرد غرق درمطالعه شد علم نجوم را بحد کمال رسانید دین و حج و اسلام را برسرعشق کتاب نهاد.

حبش‌بن معزالدوله دیلمی بربرادرخود امیربغداد یاغی شد پس ازمغلوب شدن اموالش را مصاده ره کردند ازآنجمله ۱۵ هزارجلد کتاب بود که بکتابخانه امیربغداد انتقال دادند.

درسال ۳۵۵ دسته‌ای ازمهاجمین ریختند خانه وزیرابوالفضل بن عمید را در ری غارت کردند شب که بخانه برگشت فرش نداشت که‌برآن بنشیند یا کوزه که ازآن آب

بنوشد، ابن مسکویه مورخ معروف دراین موقع خازن کتب ابن عمیدبود، همین مسکویه شرح هجوم بر خانه وزیروغارت کردن هستی اورا حکایت میکند میگوید: ابن عمید که شب بخانه اش آمد چون هیچ‌چیز دربساط نداشت ، ابوحمزه علوی ازخانه خودفرش ومایحتاج برای اوفرستاد ، دل وزیر دربین همه اموال و هستی او که غارت شده بود فقط متوجه دفاتر و کتابخانه خود بود چون درنزد اومالی‌عزیزتر ونفیس تراز کتاب نبود .

دردارالکتب ابن عمید ازهرنوع کتاب در هرفن و هررشته موجود بودکه برصد بارحمل میشد ، تا مرادید از حال دارالکتب پرسید که بچه حال است گفتم بسلامت، جائی‌است که دستبردی به‌آن نتوانستند ، فوق‌العاده ازاین‌خبرخوشحال شد ، گفت : حقاکه تو پیك خوش خبری هستی ، سایر خزائن همه عوض دارد اما این خزینه عوض نداشت .

سلطان نوح‌بن منصورسامانی صاحب ابن عباد را برای تقلد امروزارت بدربارخود احضار نمود صاحب از جمله عذرهائیکه برای قبول خواهش سلطان آورد این بود که حمل اموال اوبرای اومقدور نیست ، چون تنها چهار صد شتر باید کتابخانه او را حمل نماید ، مینویسند فهرست کتابخانه صاحب درده جلد تدوین شده بود.

سلطان محمود غزنوی که لشکربه ری کشید و بر اموال صاحب دست یافت ، این پادشاه خشك متعصب درمذهب امرداد هر کتابی در علم کلام درکتابخانه صاحب بود بیرون‌آوردند همه رادرآتش‌ریختند وسوزاندند .!!

خلاصه ما اگربخواهیم تنها درهمین موضوع کتاب و کتاب خانه و نهضت علمی عالم اسلامی و بهره بزرك وآبرومندیکه ایرانیها و مخصوصاً فارسیها و شیرازیها در این جنبش فکری وآثار قلمی داشتند ، رشته کلام را ادامه بدهیم مطلب بدرازا میکشد وازحوصله یك مقاله وچند مقاله بیرون است وتمهید این مقدمه برای چنین منظوری نیست . همین قدرخواستیم بایاد آوری چند نمونه ازآثار گذشتگان با افتخاری که‌چنان نهضت عظیم ودامنه داری را راه انداختند واساس وپایه‌آن کتاب و کتاب خانه وهمت و پشت کار فضلا ودانشمندان و فتوت و کرم و نوازش بزرگان بوده ، با اوضاع امروزی و

این انحطاط علمی و اخلاقی مقایسه کنیم و عرق غیرت خوانندگان مخصوصاً دانش پژوهان وصاحبان ثروت را بحرکت دربیاوریم که بیدارشوند و متوجه باشند که روزگار ما هیچوقت باین سیاهی و تباهی نبوده و ما هم ذاتاً و طبعاً باین خمودی و بیعلاقگی و مهملی نبوده ایم البته علل و جهاتی داشته و عوارضی بر پیکراجتماع ما عارض شده که اورا اینطور ضعیف وناتوان نموده است.

اگر بخواهیم بذکر آن علل وجهات بپردازیم مطلب بدرازا میکشد وهمه ذکر درد و مرثیه سرائی است باید درصدد دوا و علاج برآمد

اخوان الصفا

درقرن چهارم هجری که اختلافات مذهبی ومشاجرات علمی ومنازعات فکری بین مذاهب اربعه و بین دین و فلسفه و معتزلی واشعری و متکلمی و محدثی و عربی وشعوبی بسرحد کمال رسیده واختلاف بین صاحبان فکرونظر روز بروزشدید ترمیشد، چند تن از بزرگان علم ومعرفت که سطح فکرشان مافوق محیط فکری آنروزی بود، هر یك ازجائی در یکجا گردآمدند، چون همه همفکروهم افق وهمدرد بودند، همت گماشتند افکارخود را در یك قالب ریختند، برای برافکندن اینهمه اختلاف والتیام بین دین وفلسفه، محرمانه بنوشتن چند رساله پرداختند و با وسائل مرموزی دراقطار عالم اسلامی آن مجموعه ازرسائل را اشاعه دادند.

شماره آن مجمع وشخصیت آنها با همه تحقیقاتی که شده است هنوزدرست معلوم نیست واین چندتن ازشخصیات مرموزتاامروز در پرده استتارمخفی هستند، این مجمع را اخوان الصفا وآن رسائل را هم بهمین نام (اخوان الصفا) میگویند، برای شناختن این اشخاص تحقیقاتی شده وچند نفری بحدس وتخمین و پارهٔ قرائن نام برده شده‌اند که از جمعیت اخوان الصفا بوده‌اند، ولی چنانچه گفتیم ازحدود احتمال وتخمین تجاوزننموده وهمین نکته بزرگتردلیل براتحاد روحی وهمفکری وصمیمیت وفداکاری آنها درراه هدف ومقصودی است که در پیش گرفته بودند.

البته من مدعی نیستم که چنان افرادی وچنین مجمعی داریم ولی میتوانم بگویم

نسیمی از آن مجمع اخوان الصفا باین جمعیت کوچك چند نفری ماوزیده وروحی از آنها بقالب اینها دمیده شده که بسراغ هم رفته و یکدیگر را پیدا کرده و گرد هم جمع آمده و با درنظر گرفتن اوضاع حاضر انحطاط فکری وعلمی وادبی وغلبه عالم مادی برجهان معنویات درصدد برآمدند که درحد توانائی خود کاری بکنند و گوشهٔ ازاین پرده تاریك را بالا بزنند وراهی برای نفوذ روشنی باز کنند، این جمعیت چند نفری برخلاف مجمع اخوان الصفا نه مرموزند ونه مخفی ونه چیزی میگویند ومینویسند که مخالف با مذاق وفکر عمومی باشد ونه پا در کفش مذهب ودیانت کرده‌اند، هیچ هدفی جز اشاعه علم وادب وترویج معنویات ندارند، اینها همت گماشته‌اند که آثار گذشتگان ما تقدم وما تأخررا ازمردان علم وادب وفضل ودانش وذوق وقریحه را زنده کنند ونام آنها را جاوید نمایند، اینها تصمیم دارند که شهرشیراز این شهریکه بدارالعلمی معروف ومرکز ذوق وادب ومهد بزرگان وصاحبدلان بوده، با رشته های علمی وفرهنگی بشهرهای کشورایران و کشورهای خارجی پیوند نماید، وارباب فضل وهنررا بسوی خود جلب کند، وهمان رواج ورونق علمی وادبی دیرین را تجدید نماید.

این جمعیت کوچك که بکانون دانش شناخته میشود ازافراد ومجامع ادبی وهنردوست ودوستان دانش ازهرطبقه استمداد میکند که بوسائل مادی ومعنوی دراین راهیکه در پیش گرفته است اورا مساعدت کنند، زیر بغل اورا بگیرند بانتشار اولین آثارما ما را بهترخواهند شناخت که بوئی ازسیاست وافکارسیاسی این مجمع را آلوده نکرده، جزعلم وادب ودانش وترویج معنویات واخلاقیات هدفی ومنظوری ندارد.

این جمعیت درد جامعه را تشخیص داده وعلاج ودوای آنرا جزتزریق سرم دانش وبینش وادب وهنرچیزدیگری نمیداند، با ما ارتباط بگیرید، دراین هدف مقدس وعالی ما را مساعدت کنید ومطمئن باشید که ما جزترویج علم وادب ورونق کالای دانش وبینش وحفظ آثارعلمی گذشتگان وتشویق نسل معاصر بتحصیل فضیلت وملکات فاضله هیچ مقصد ومنظوری نداریم وازخداوند عالم در پیمودن این راهی که در پیش گرفته‌ایم توفیق میطلبیم.

علی سامی

مقام دانش در ایران باستان

و مجامع علمی

لو کان العلم معلقاً بالثریا لنا له رجال من فارس

حضرت محمد (ص)

اگرچه استاد ارجمند ونویسنده زبردست آقای استخر در مقدمه شیوائی که مرقوم فرموده‌اند و ازلحاظ خوانندگان عزیز گذشت درباره پایگاه بلند دانش وارزش دانشمندان درگذشته ایران پس‌ازاسلام تا آنجا که مجال گفتگووقلمفرسائی بوده‌است داد سخن را داده وبرآن حدیث نتوان چیز دیگری افزود و امیدوار است که دنباله‌آن درمقدمه نشریه بعدی کانون دانش مرقوم وازلحاظ شریف خوانندگان بگذرد . این خدمتگزار برآنست که سبب پیدایش و تشکیل کانون دانش ومنویات اعضای دانشمند و محترم آنرا باطلاع علاقمندان برساند. قبل‌ازشروع موضوع لازم‌میداند شمه‌ای ازسیر دانش و مقام‌دانشمندان وتلاش دانشجویان‌از گذشته‌های خیلی دورایران‌وفارس بطورخلاصه‌بیان‌نماید

خوشبختانه ما ازنژادی هستیم ودرکشوری نشو و نما نموده‌ایم که پیشینه دانش وتمدن وصیت شهرت آثار فضلی وهنریش‌ازهزاران سال پیش تاکنون نه تنها موردتحقیق وتأیید وتحسین دانشمندان جهان قرار گرفته بلکه دربسیاری از موارد آنان را بحیرت و شگفتی انداخته است و با آنکه درد و حمله نابخردانه ووحشیانه اسکندر وعرب‌تمام کتب و أسناد وآثارعلمی‌ما دستخوش خشم و کین وتاراج مهاجمین یغماگر و بی‌انصاف گردید و عمداً درنابود ساختن آثارهنری و فرهنگی و ایذای دانشمندان و حتی سر به نیست کردن‌آنها کوشیدند بازنتوانستند نورجهان آرای دانش‌مشرق را که‌قرنهای متمادی درسرزمین ادب پروروودانش خیز ایران‌شعله ورشده و حد کمال خود را می‌پیمودخاموش سازند وبمحض پیدایش فرصت و فراهم شدن موجبات و آزادی فکرو عمل بجمع‌آوری

دانشوران وتدوین کتب وتأسیس مجامع علمی میپرداختندو چراغی را که بضعف میگرائید
ازنو فروزان میساختند.

ازملاحظه نقش و نگارو بدایع وظرائف آثارهنری واشیاء سنگی وفلزی وسفالی فلات ایران که درنتیجه بررسیهای علمی وکاوشهای نیم قرن اخیر بدست آمده وپیشینه آنها تاهزاره پنجم پیش ازمیلاد برآورد شده بخوبی میتوان دریافت که ازهفت هزارسال قبل دردل ساکنین این آب و خاك چه نوردانش ومعرفتی شعله وربوده و باچه مدنیت عالی ومتینی سروکارداشته‌اند . نتیجه آن دانائی ظهور هنراست بدان صورتی که امروز بقایای آثارآنها تا بنظرمامیرسد غرق درشگفتی وتعجب وتحسین میشویم.

یك فصل اوستا اختصاص به دانش دارد

یکی ازمدارك زنده وغیرقابل انکاری که از ارج و پایه دانش درگذشته های دورما صحبت مینماید مندرجات کتاب دینی زردشت است که یك فصل مشبع و مهم آن بدانش (چیستا) اختصاص داده شده است.

یشت شانزدهم اوستا درستایش ایزد دانش است . ایزد دانش مقامی بس ارجمند داشته و دربند دوم یشت ۱۶ زرتشت خطاب بدانش «چیستا» میگوید: ای علم راست‌ترین مزدا آفریده مقدس ، اگر تودرپیش باشی منتظرمن بمان واگردردنبال باشی بمن برس»(۱)

یکی ازخواسته های نیاکان دورما از ایزد توانا این بوده‌است که فرزندانشان دانا وباتربیت وفرزانه بارآیند ومعتقد بودند. روشنی ضمیروبینائی دل ازفروغ دانش حاصل میگرددوبرای همین خاطرفرزندان خود را از کوچکی بدبستان میفرستادندتاعلم بیاموزند وتربیت شوند وازآناهیتا(ایزددانش) میخواسته‌اند که درفراگرفتن علم واندوختن دانش بدانها کمك نماید.

حکمائی که در اوستا از آنها نام برده شده

درفروردین یشت بند ۲۵ ازحکیمی بنام «سئنا» نام برده شده که حوزه درس داشته ودانشجویانی بگرد او جمع میآمده‌اند ونیزدر اوستا از یك پزشك ایرانی «تهرتیا» که دروندیداد اورا «بهی خواه نوع بشر» خوانده ذکری گردیده که او خواص گیاهان و

۱- یشتها تالیف استادپورداوود

نباتات را میدانسته و بوسیله آنها بیماران را معالجه مینموده است . در همان کتاب مذهبی که تاریخ آنرا تا سه هزار سال پیش تخمین زده اند از بسیاری امراض از قبیل تب های مختلف . مخملك . دنبل . خارش . ضعف اعصاب . لرز . سنگ مثانه وزخم و انواع دیگری از ناخوشیها نام برده شده که دلالت بروجود اطبای حاذقی مینماید که این دردها را تشخیص ومعالجه مینموده‌اند.(۱)

مداوای بیماران با شیره نباتات و گیاهها وجراحی دوکارعمده طبابت بوده است طبیب باید در محضر سایر استادان فن وحکما بمرحله آزمایش درآید و گواهی نامه بگیرد واگر سه بارمورد امتحان قرارمیگرفت ومردود میشدبرای همیشه ازشغل طبابت محروم میگردید .

ترتیب سال وماه و روز ونامگذاری آنها از یك اطلاعات عمیق نجومی و هیئت حکایت مینماید.

اهمیت دانش در زمان هخامنشیان

ازاین برحه اززمان که بگذریم پس ازآنکه خانواده هخامنشی درایران وشرق‌میانه شالوده‌یك‌حکومت بزرگ ودامنه‌داری‌را گذاشت که‌باحشمت‌ترین دولتهای زمان وجهان بود همانطور که درشکوه وقدرت وجهانداری سرآمد گردید درسایرشئون نیزراههای ترقی‌وتعالی راهموار نمود ، منجمله توجه خاص آنها باشاعه علوم وتشویق و تکریم دانشمندان و هنرمندان وتاسیس دانشگاهها وتشکیل مجامع علمی‌بود ، استعدادهابکارافتاد غریزه‌ها سربلند کرد وعالم فرهنگی‌نیزباتوسعه قلمرو کشوروسعت پیدانمود .

دانشکده‌های معروف زمان هخامنشیان

دانشکده‌پزشکی‌سائیس درجوارمعبد«نیت» که داریوش کبیر با پول خود وبدست یکی‌ازپزشکان مصری دایرنمودازدانشکده های معروف عهد باستان ویکی ازمراکزمهم فرهنگی‌جهان بوده است .

در دانشکده « سائیس» طبیب تربیت میشده و بتمام حوزه های امپراطوری اعزام

۱- صفحه ٤٦٥ کارنامه ایران باستان تالیف عباس مهرین

میگردیده و باز نوشته‌اند که درهمان شهر آموزشگاه بزرگ دیگری وجود داشته که کهنه را برای انجام مشاغل دولتی و دینی تربیت مینموده است.

قسمتی از مطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری معاصر داریوش کبیر بنام «اوجاگرزسنت»[1] که خود مؤسس و مدیر دانشکده پزشکی «سائیس» بوده است مربوط باقدامات داریوش برای تأسیس دانشکده نامبرده میباشد و درتأیید آن کشف قطعه کاغذ حصیری است که روی آن جمله «من ازسائیس بیرون آمده‌ام»[2] مرقوم گردیده است (نظیر آنچه را که امروزاطبای ما بروی تابلوهای خودمشعر بر نام دانشگاه یابیمارستانی که از آنجا بیرون آمده‌اند مینویسند.)

دیگر ازدانشکده های بنام دوره هخامنشیها نام این سه دانشکده درتواریخ مسطور است: برسیپا[3] آرشوئی[4] میلیتس[5]

واما کتابخانه‌های معروف عهد هخامنشی: یکی کتابخانه دژنپشت یا گنج نپشت (قلعه نوشته ها) در تخت جمشید و دیگری گنج شیپکان یا شیزیکان جنب آتشکده آذرگشسب[6] در آذربایجان وازاکرا[7] نام محلی درهگمتانه نام برده شده که کتب و اسناد و دفاتر شاهی درآنجا مضبوط بوده است ولی آنچه محقق است اینکه درجوارهریک ازآتشکده های بزرگ ایران کتابخانه‌ای وجود داشته است. دانشکده پزشکی سائیس نیز دارای کتابخانه معتبری بوده‌است.

دژ نپشت تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی ۱۲ هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب و نوشته های عهد هخامنشی بوده است که بهمراه حریق تخت جمشید یکسر بسوخت ونابود گردید.

۱- OUDJAHORRESNE ۲- ص۵۲۶ سیر تمدن در ایران باستان تألیف آقای دکتر بیژن

۳- BARSIPPA ۴- ARCHOE ۵- MILLETUS ۶- ADHUR GUSHNASP

بضم اول و فتح نون وسکون ش وس و ب یعنی خیره کننده آمده این آتشکده مخصوص آتش مقدس جنگ آوران و شهریاران بوده‌است برای کسب اطلاعات بیشتری بصفحه ۱۴۱ کتاب آثار باستانی جلگه مرودشت تالیف نویسنده مراجعه شود

۷- AKRA

ازدفاتر شاهی (۱) وسالنامه‌های مدون ومضبوط که مورد استفاده دانشمندان ومورخین وسیاحان عهد قدیم قرار گرفته بسیار در گفته های تاریخ نویسان قدیم یاد شده است. «هردوت» که درك زمان هخامنشیان راکرده ازین دفاترشاهی صحبت میکند. «کتزیاس» طبیب ومورخ یونانی زمانیکه در دربار اردشیر دوم بوده است بهره‌های فراوان تاریخی وعلمی ازاین مخازن برده است. «دیودور» و «پلوتارك» نیزیادی ازآنها کرده‌اند. در کتاب استرباب ششم آیه «۱» تحت این مضمون «درآن شب خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آنرا درحضور پادشاه بخوانند...» اشاره صریحی شده است.

مجامع علمی وفرهنگی در زمان هخامنشیان

ازوجود حوزه های علمی ومحافل فرهنگی درزمان هخامنشیان روایاتی است که ازآنجمله مجمع علمی همدان میباشد در این انجمن دانش یکصد تن از بزرگان فضل و کمال با معرفی و امضای شاهنشاه عضویت داشته‌اند وهمینطور فرهنگستان اردشیر درشهر سارد که ازفرزانگان و دانش پژوهان تشکیل میافته است.

خاندان هخامنشی خود اهل کمال ودانش پرور بوده اند «دیودور» مورخ قرن اول پیش ازمیلاد مینویسد که «داریوش بزرگ ششمین قانونگزارمصر بود وبادانشمندان مصری خوش رفتاری نموده وازآنها احکام کیش ورموز حکمت رافرا گرفت وبقدری تبحر پیدا نمود که اورااحترام نمودند (۲)» هرودت مینویسد که دختران کورش کبیر مخصوصاً «اتس سا» زن داریوش اول اهل ادب وصاحب کمال بوده‌است پلوتارك نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم مغی (ماژیك) را ازدانایان آن علوم فرا گرفته بودند. در کتاب استرباب اول آیه ۱۳ قسمتی است که ازمجالست ومحاورت شاه با حکیمان صحبت مینماید درآنجا نوشته شده که پادشاه (اردشیر) بحکیمانیکه از زمانها مخبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه باهمه کسانیکه بشریعت و احکام بودند چنین بود.

۱- دفاترشاهی را درزمان هخامنشیان دیفترای بازی لی کای DIFTERAI BAZILICAI که ترجمه آن بفارسی امروز (دفاترشاهی) مشود نامیده‌اند ۲- ص ۴۰۶ ایران نامه تالیف آقای عباس مهرین

نتیجه این مجاهدات وفراهم کردن وسائل وتوجهات خاص شهریاران هخامنشی بدانش، علوسطح فرهنگی ایران درقرنهای پیش ازمیلاد است که بعضی ازمحققین منجمله دکترالگود(۱) یکی ازپزشکان ودانشمندان انگلیس معتقدند که ترقی علم پزشکی در ایران پیشتر ازیونان بوده است دانشمند نامبرده برحسب تحقیقاتی که نموده می نویسد که یونانیها درقرن هفتم پیش‌ازمیلاد پیشرفت چندان قابل ملاحظه‌ای درعلم طب نکرده بودند ولی در قرن پنجم یعنی دویست سال بعد این علم بغتتاً توسعه زیادی پیدا کرد و او این ترقی وتوسعه را دراثراختلاط با ایران و استفاده از منابع علمی ایرانی میداند و ثابت کرده‌است که عبارت بند هشن از نوشته های هیپو کراتس (پری هبدمدن) (۲) قدیمتر وبسیاری از عبارت بند هشن درآن ترجمه شده است(۳) ارسطوفلسفه وحکمت حکمای ایرانرا از حکمت وفلسفه مصر قدیمترمیداند وبرحسب تحقیقات علمی علمای فن «سیر تکامل عرفان درنزد حکمای یونان درآغازازسرچشمه حکمت زردشت آب خورده‌است(٤)» ونوشته‌اند که فیثاغورس حکیم یونانی نزد دانشمند ایرانی بنام زردشت درس خوانده و هم ۱۵تن دانشمندان ایرانی بودند که بقول هردوت ازطرف داریوش بزرگ برای نقشه برداری کرانه های جنوبی اروپامأمور گردیدند.

بنا براین بطوریکه گفتیم درتمام شئون علمی اعم ازتاسیس دانشگاهها و کتاب خانه ها تشکیل انجمن های دانشوران واعزازدانشمندان و تشویق هنرمندان کوشابوده‌اند وازهمین لحاظ است که بسیاری ازفنون ایرانیان باستان از قبیل سد بندی ، حفرترعه ها ، ایجاد راهها . احداث قصورمجلل وزیبا و باغستانهای شاهی مورد اعجاب و تحسین مورخین وسیاحان یونانی که درآن عهد بایران آمده‌اند گردیده است . دست زدن بچنین کارهای محیرالعقول وهمچنین تحصیل دردانشکده ها و فرا گرفتن طب وحکمت مستلزم داشتن مایه علمی وتحصیلات عمیق میباشد تاطالبین آن علوم بتوانند ازآن خوان گسترده بهره بردارند ودرك مطالب مهمه ومتنوعه را بنمایند و نتیجه آن معلومات و مکتسبات

---

۱ — ELGOOD ۲ — PERI HEBDOMADON

۳— پاورقی ص ۳۲۸ سیر تمدن و تربیت در ایران باستان تالیف آقای دکتر بیژن

٤ — BOUSSET

را با ایجاد سدهای بزرگ و حفر کانالها و احداث کاخهای زیبا و تشکیلات منظم کشورداری ظاهر سازند.

دانش درزمان ساسانیان

در دوره درخشان ساسانی نیز با آنکه کتب و آثار علمی فراوان آن، قسمتی بدست حوادث روزگار و بخش مهم دیگر به امر خلیفه وقت و بدست امرای عرب معدوم گردید باز طبق مدارك موجوده می‌بینیم که جنبش های علمی وتاسیس مکاتیب و دانشگاهها در اثر علاقه شهریاران ساسانی ساکت نشده بلکه بمراتب بیش از دوره هخامنشی نسبت به نشر علوم و اعزاز دانشمندان وترفیه حال آنان توجه مبذول داشته‌اند وروی‌همرفته آن دوره اهمیت شایان ملاحظه ای داشته است

ابن‌الندیم مینویسد: که اردشیر مؤسس دولت ساسانی برای جمع آوری کتاب های پراکنده شده ایران و قسمتهائی‌ازاوستا که بدیگر کشورها رفته و ترجمه شده‌بود دانشمندانی بهند و روم و دیگرممالك فرستاد تا آنچه را که ممکن است گرد آوری وتدوین نمایند بعد از اوجانشینش شاپور اینکاررا دنبال نمود و دستور داد تا آن کتاب ها را به پهلوی ترجمه و دردسترس دانشمندان قرار دهند و بعلاوه از جلب دانشمندان خارجی اباننداشته وچند پزشك یونانی برای تعلیم علم پزشکی‌بدربارجلب نمود.

پدرمانی‌پاتك یکی‌ازفضلای معروف ومقرب دربار‌اردشیرساسانی بود. او فرزند خودرا طوری‌تربیت‌نمود تا ازلحاظ جنبه علمی جای مخصوص وبرتری رادردربارشاهان ساسانی‌اشغال نماید.

مانی درسی‌سالگی‌مردی فاضل ودرزمره دانشمندان قرار گرفت مرسوم دربار ساسانی‌چنین‌بود که درروز تاجگذاری و اعیاد رسمی دانشمندان نیزحتماً باید شرکت کنند و مقدم آنها تهنیت عرض نمایند مانی در روز یکشنبه اول نیسان سال ۲۴۲ میلادی یعنی روزجشن‌تاجگذاری شاپور اول ازطرف گروه دانشوران حاضردرجشن مأمورعرض تبریك وتهنیت گردید و اتفاقاً‌درهمان روزبود که ضمن عرض شادباش‌تاجگذاری مبانی آئین خود را بابیانی‌فصیح و گیرا بحضورشاهنشاه تقدیم داشت.

تنسر هیربذان هیربذ یکی از دانشمندان معروف فارس درعصر ساسانی است با آنکه پدرش یکی ازشاهان محلی فارس بوده معهذا بفضل وکمال گرائید و از وزراء و مشاورین بافضل ومقرب دربارادشیر گردید وی همان شخصی است که بهمراهی عده‌ای از دانشمندان روحانی برای جمع آوری وتدوین اوستا کوشش فراوانی نمود.

آگاثیاس مورخ یونانی باآنکه ازمخالفین انوشیروان بوده نتوانسته است مراتب دانش پروری وکمال دوستی او را نادیده انگارد وی اظهار تعجب و تحیر مینماید که پادشاهی با وجود اشتغالات بامور جنگی ومملکتداری چطور از آموختن فلسفه آنی غفلت نمی نماید و مینویسد که اورانیوس فیلسوف و پزشك بزرگ سوریه را بدربار خود جلب نمود تا ازوی حکمت وفلسفه بیاموزد.

درزمان همین پادشاه یعنی بسال ۵۲۹ میلادی ژوستی نیانوس امپراطور روم مدارس فلسفی آتنیه و اسکندریه ورها را بست و هفت تن از دانشمندان مدرسه آتنیه بدربار روآوردند. انوشیروان مقدم آنها را گرامی ومغتنم دانست وهنگام عقد قرارداد باژوستی نیانوس مخصوصاً یك ماده افزود که فلاسفه ودانشمندان نامبرده آزادی فکروعمل داشته باشند وبتوانند باوطان خودبر گردند. انوشیروان با حکمای فراری مباحثات فلسفی نمود و کتابهای فلسفه ارسطووافلاطون درزمان اوبزبان پهلوی ترجمه گردید وهمچنین کلیله ودمنه از زبان سانسگریت.

نظامی عروضی درچهارمقاله ضمن تقرب فضلا، دربارشاهان ساسانی مینویسد «پیش ازاین درمیان ملوك عصروجبابره روزگارپیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است که مفاخرت ومبارزت بعدل وفضل کردندی وهررسولی که فرستادندی ازحکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی ودرین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل وتمیزواصحاب رأی وتدبیر، وچند مجلس درآن نشستندی و برخاستندی تا آنگاه که درآن جوابها بر یك وجه قرار گرفتی وآن لغز و رموز ظاهر وهویدا شدی... پس ازاین مقدمات نتیجه آن همی آید که دبیرعاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است ازترفع پادشاهی...»

دبیران دربار از بین فاضل ترین و کار آزموده ترین دبیران انتخاب میشدند.

ایران دیبهربذ (رئیس دبیران) که درحضر درخدمت شاه ودرسفر ازملتزمین رکاب بوده‌است ایران دیبهربذ از زمره وزرا و بعداً زمؤبد مؤبدان مقام ارجمندی داشته است. مؤبدان نیز از دانشمندان و دانایان بوده اند که دستورات مذهبی و قوانین عرف را اجراء می‌نموده‌اند

وظیفه دبیران درديوان شاهی مشکلتر ازهمه بود چه که فرامین شاه، قراردادهاو نامه های سیاسی، ثبت وقایع روزانه؛ تنظیم امور محاسبات کشور همه بعهده‌آنها بوده که درکمال مهارت و با انشای خوب ازروی بصیرت میبایست‌تهیه وانجام وظیفه نمایند.

بسیاری‌ازاساتید ودانشمندان معروف عیسوی درقرن‌چهارم وپنجم همان‌ایرانیانی بودند که بدین‌عیسوی گرائیده ازقبیل‌فرهاد (۲) رئیس دیرمارمتی درموصل(قرن‌چهارم) مارابای اول (اوائل‌قرن ششم میلادی)بولس پارسی (۳) رئیس‌حوزه روحانی‌نصیبین

ازدارالعلم هـای معروف‌آن زمان یکی مدرسه‌ای بوده است که بدست فیروز شهریـارساسانی‌توسط بارسوما(٤) یکی‌ازاسقفان ایرانی در حدود سال ٤٥٠ میلادی در نصیبین ایجاد گردید، این مدرسه از مدارس معروف و مهم دوره ساسانی وتعداد طلاب آنرا تا۸۰۰ تن نوشته‌اند(۵)

دیگرجندی شاپوریا گندی شاپور(٦) است، درخوزستان شمال شرقی شوشتر فعلی‌شاپوراول آنجارا ساخت ودیگرشاهان ساسانی‌بروسعت وازدیاد کتابهای‌آن‌افزودند وتا چند قرن بعد از اسلام نیزمرکزاشاعه علم و تدریس وفلسفه وطب وحکمت بوده و ایرانیان درآن مدرسه درس پزشکی‌آموخته و بجای استادان روم‌ی‌تدریس مینمودند، درین دانشکده طب یونانی وایرانی و هندی هرسه تدریس میگردید.

بیشتر ازدانشجویان و دانش پژوهـان مدرسه رها (۷) را (شمال غربی‌الجزیره)

۱- ERAN DIBHERBADH ۲- APHRAATE ۳- PAULUS PERSA

٤- BARSAUMA ۵- ص۱۳ تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تالیف آقای دکتر ذبیح‌الله صفا

٦- گندی شاپور در اصل وه اندیوی شاه پهر (به ازانطاکیه شاپور) بوده است

۷- اورفا URFA یا ادسا EDESSA

ایرانیان دانشجو تشکیل میداده وازلحاظ اینکه بسیاری ازطلاب آن مدرسه ایرانی بوده‌اند مدرسه رهارا(دبستان ایرانیان) مینامیده‌اند؛ازدانشمندان ایرانی که درین دبستان تحصیل کرده «آکاسیوس آرامی»[1] بارسوما[2] مئنای پارسی[3] بولس[4] ابراهیم مادی . نرسی ، ازالیاس رانوشته‌اند. دراواخر قرن پنجم میلادی این مدرسه بسته‌شدوشاگردان ایرانی بمیهن خود بازگشته ودرایران چندین مدرسه تاسیس نمودند که ازجمله ریو اردشیر درناحیه ارجان‌است ومئنای پارسی متولد شیراز دانشمند نامی درفلسفه ریاست آنرا داشته است .

نهضت علمی چهار قرن و خرده‌ای دوره‌ساسانیان و پرورانیدن دانشمندان و دایر نگاهداشتن مکاتیب و آموزشگاهها و کتابخانه ها ومعرفت دوستی ودانش پروری شاهان ساسانی سبب گردید تا پس ازسقوط دولت ساسانی د ر زمان اسلام نیز ایرانیان مشعلدار دانش وسیله نشرعلوم بسایرنقاط متمدن وقت گردند . ا ز د وره خلفای اموی که بگذریم خلفای عباسی چون پایه خلافت آنهابدست ایرانیان استوار گردیده بود و تحت نفوذوزرا ورجال علم پروروادب دوست ایرانی واقع شده بودند بتوسعه مدارس ومکاتب و تشویق فضلا و جلب علما و حکما همت گما ردند و بطوریکه می بینیم بسیاری از علمای قرون اولیه اسلام ایرانیانی بودند که تحقیقات و معلومات خود را بزبان عربی انتشارداده‌اند و آنچه‌از کتابهای علمی وفلسفی و طبی‌ایرانی که بزبان سریانی‌یا پهلوی درگوشه و کنار باقی‌مانده بود اززبان عربی‌ترجمه گردید وحقاً ازاینراه خدمت گرانبهائی بتوسعه‌تمدن وفضل دردنیای اسلامی نمودند.

نامی‌ترین دانشمند ایرانی دردربار ابوجعفرمنصوربن محمد (۱۳۶-۱۵۸هجری) عبدالله مقفع میباشد که جاه ومنزلت اودر دربارخلیفه رفیع و بسیاری از کتب را از زبان پهلوی بعربی‌ترجمه نموده‌است.

دیگرازدانشمندان معروف ایرانی‌درزمان خلفابطوراختصار این اشخاص وفامیل های معروف را میتوان نام برد :

۱- ACACIUS ARAMEEN ۲- BARSAUMA ۳- MAANADE PERSE
۴- PAULS

۱ـ آل برمك (یحیی بن خالد ـ فضل ـ جعفر)

۲ـ خاندان بختیشوع (جبریل بن بختیشوع ـ جورجیس ـ علی بن ابراهیم) که نسلا بعد نسل رئیس دانشگاه جندی شاپور و پزشك مخصوص خلفای عباسی بوده‌اند جوزجیس ابن بختیشوع دل درد شدید ابوجعفر منصور را معالجه نمود واو وی را رئیس دانشکده جندی شاپور نمود.

۳ـ فرزندان موسی بن شاکر منجم (ابوجعفر محمد متوفی سال ۲۵۹ احمد وحسن) که درعلم نجوم وهندسه ومنطق تبحر بی نظیری داشته‌اند.

٤ـ خاندان نوبخت (ابوسهل یا خرشاذ ماه ـ شیما ذاه ـ اسمعیل ـ ابوالعباس ـ فضل وعبدالله وسهل وحسن[۱]

٥ـ علی بن یحیی معروف با بن المنجم کاتب مأمون ـ محمدبن عبدالملك ـ داوود بن سرابیون سلیمویه ـ بهرام بن مروان شاه ـ زادویه بن شاهویه ـ عمربن فرخان ـ بهرام هروی مجوس ـ محمد بن بهرام.[۲]

ابن خلدون مینویسد: که اکثر ازمفسرین ومدرسین نحووحدیث و کلام وفقه و اصول ایرانی بوده‌اند. هیچ ملتی چون ایرانیان (عجمان) بتدوین کتب و ترویج علم همت نگماشتند و فرمایش حضرت پیغمبر که اگر علم با کناف آسمان بازبسته باشد قومی ازاهل فارس بر آن دست خواهند یافت کاملا مصداق پیدا نمود.

مجالست ومحاورت ونفوذ دانشمندان ایران دراعراب طوری مؤثر گردید که همان طایفه با آنکه درصدر اسلام دشمن کتاب بودند و کتابخانه های معتبرومعروف ایران و اسکندریه را آتش زدند وبه آب ریختند، در زمان خلفای عباسی کتب کتابخانه های شهرهای آسیای صغیروروم و آنقره را پس ازتصرف آن شهرها محفوظ نگاهداشته و ببغداد منتقل نمودندتا بزبان عربی برای استفاده طلاب ترجمه گردد.

نقل دوروایت زیر تفاوت مؤثر ومحسوس این دوقسمت اززمان را یعنی افکار فاتحین عرب دربدوورود بایران واقدامات آنها پس ازاختلاط و کسب علوم وفنون و آداب ایرانی

۱ــ تاریخ علوم عقلی بعد ازاسلام تالیف دکتر ذبیح‌الله صفاص ۵۹و٤٦ ۲ــ ص۲۰ ادبیات مزدیسنا تالیف دکتر محمد معین

بخوبی مشهود میگردد:

عبدالرحمن بن خلدون(۱) که درسال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و درسال ۸۰۸ هجری درقاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیه واصنافها» مینویسد: «و بدانکه ما بین اممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی که ازهمه بیشتر بعلوم عقلیه توجه نموده‌اند همانا دوقوم بزرگ قبل ازاسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده‌اند... اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمناسبت عظمت و فخامت دولت ایشان وطول مدت سلطنت آنان و گویند که این علوم بیونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندر دارا را بکشت وسلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب وعلوم ایرانیان که ازحد وحصر بیرون بوده استیلا یافت ووقتی که مملکت ایران بدست عرب مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد، سعدبن ابی وقاص (سردار لشکر عرب) بعمربن الخطاب درخصوص آن کتب نامه نوشت ودرترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید، عمر به او نوشت که آن کتب را در آب افکنید، چه اگر آنچه در آنهاست راهنمائی است خداوند ما را برهنما تر از آن رهنمائی کرده است و اگر گمراهی است خداوند مارا ازشر آن محفوظ داشته است لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند وعلوم ایرانیان که در آن کتاب مدون بود ازمیان رفت و بدست ما نرسید.»

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ درخوارزم تولد یافت و در دوم رجب ۴۴۰ هجری درغزنه در گذشت درخصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالت های ایران قدیم بوده در آثارالباقیه مینویسد: چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس ازمرتد شدن اهالی آن فتح نمود اسکجموك را برایشان والی گردانید .... و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست وازاخبار واوضاع ایشان آگاه بود و ازعلوم ایشان مطلع بکلی فانی ومعدوم الاثر نمود وایشانرا دراقطار ارض مشرق ساخت ولهذا اخبار واوضاع ایشان بدرجه‌ای

---

۱ ـ نقل ازصفحه ۲۱ جلد دوم یشتها تألیف استاد پورداود عبارات ابن خلدون بزبان عربی است که دانشمند فقید مرحوم علامه قزوینی عین آن عبارت را با ترجمه فارسی آن از پاریس جهت استاد پورداود فرستاده است

مخفی ومستورمانده است که بهیچوجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق اموردرآن‌مملکت بعد ازظهور اسلام بدست نیست .... »

و بازابوریحان درصفحه ۴۸ ازهمان کتاب گوید : « و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشانرا (یعنی نویسندگان اهالی خوارزم) هلاك نمود وهر بذان (پیشوایان دینی) ایشانرا بکشت وکتب ونوشته های ایشانرا بسوخت اهل خوارزم امی ماندند ودراموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اکتفا نمودند وچون مدت متمادی گردید وروزگار دراز برایشان بگذشت امورجزئیه مختلف فیه را فراموش کردند وفقط مطالب کلیه متفق علیه درحفظ ایشان باقی ماند .... »

نتیجه همین دانائی وفرط کمال بود که سلیمان خلیفه اموی ناچار به ادای چنین جمله‌ای گردید : « عجبا ایرانیان هزار سال حکمفرمائی کردند وساعتی بما احتیاج پیدا ننمودند وما صد سال خلافت کردیم و یکساعت بی مساعدت آنها نتوانستیم زندگانی کنیم.» وبازهمان‌غرورملی وپیشینه‌تمدن ودانش‌بود که یکی‌از بزرگان ایران به امیرخراسان که عرب بود نوشت : « ما ایرانیان در پرتوعلم وخرد ورفتار شایسته چهارصد سال ازدنیا خراج گرفتیم وحال آنکه نه‌کتاب فصیح ومقدس آسمانی داشتیم ونه رسولی که فرستاده خدا باشد.»

فردوسی نیزدرمقوله علم ودانائی وتربیت فرزندان واهمیتی که شهریاران ایران به این گروه ازمردمان کشور میداده‌اند واهمیت مقام آنها درجامعه ودر باراشعار زیادی که ذکرهمه یاحتی‌منتخبی‌ازآنها ازحوصله‌این‌مختصر مقاله خارج است‌دارد تنها چند بیت اورا ازفصل «خردمندی اردشیر» زیب گفتارخودمیسازد :

بلاغت نگه داشتندی و خط — کسی کو بدی چیره بر یك نقط

چو برداشتی آن سخن رهنمون — شهنشاه کردیش روزی فزون

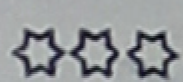
کسی را که کمتر بدی خط ویر — نرفتی بدرگاه شاه اردشیر

سوی کارداران شدندی بکار — قلمزن بماندی بر شهریار

ستاینده بد شهریار اردشیر — چو دیدی بدربارمردی دبیر

نویسنده گفتی که گنج آکند — هم از رای او رنج پیرا کند
بدو باشد آباد شهر و سپاه — همان زیردستان فریاد خواه
دبیران چو پیوند جان منند — همه پادشاه بر نهان منند

ازهنرومعماری این دوره درخشان که دوره تجدید صنایع ایران پس ازانقراض هخامنشی است وقطعاً مولود همان عوامل مشروحه درفوق است چون با موضوع ما مناسبتی ندارد حرفی بمیان نمی‌آورد وشاید بتوان حدیث مفصل از این مجمل خواند.



گفتارمختصر بالا در باره علومقام دانش و اهمیت دانشمندان ودانش پژوهان و تدابیری که شاهان زمان برای جمع‌آوری وجلب دانشمندان و تأسیس کتابخانه و دارالعلم ها اتخاذ مینمودند نباید بعنوان بیان تاریخ تصور شود بلکه آنرا فهرست آنهم فهرست بسیارمختصری دانست زیرا قرنهای متمادی است که دانشمندان جهان دراین مقوله تحقیقات و کتابهای قطوروپرمغزی مستدل برمدارك و اسناد صحیح تاریخی روی آثارعلمی وهنری کشورعزیز ما ازگذشته های بسیاردورتا کنون برشته تحریر درآورده‌اند که ما را از ذکر آنها بی نیاز میسازد و بطور خلاصه میتوان گفت که هر کشوری باندازه استعداد ولیاقت خود ازروحی که عصروزمان باومیدهد استفاده مینماید وشخصیت خود را ظاهرمیسازد معلم واستاد زمان بیش ازهرعاملی درتنویرافکار یاخموشی آن مؤثروذی نفوذ است چنانکه دیدیم درعصردرخشان هخامنشی تا زمان مهیای رشد علوم وتکمیل فنون گردید حد اعلای عروج وکمال پیموده شد درعهد پارتها که زمامداران زمان رغبت وتوجه قابل ملاحظه‌ای بنشرعلوم و بسط فنون نداشتند صاحبان دانش وهنر کمتر پرورانیده شد وهنرسیرنزولی کرد بازدردوران ساسانی جنبش علمی شروع گردید استعداد ذاتی ونبوغ فطری نژاد ایرانی ازحال رکود بدرآمد و بهمراه بسط قدرت ونفوذ امپراطوری علوم وفنون نیز به بسط وتوسعه گرائید بنابراین موجبات کاروشوق کمال ومساعدت محیط لازم است تا این نیروی خدادادی بحرکت درآید و دیگران را مستفیدسازد.

متأسفانه ما درعصری زیست میکنیم که دوره هرج ومرج علمی است نه راهی را

که پیش ازاختلاط ونفوذ رسوم وآداب ظاهری مغرب زمین میرفته‌ایم ودانشمندان بنامی که شهرت جهانی دارند پرورانده میشد میرویم ونه درحقیقت راهی را که ملل غرب میروند وروز بروز بر محیط اکتشافات واختراعات وتحقیقات علمی خود می افزایند میرویم. درگذشته ازهمین اطاقهای تنگ وتاریك ونمناك مدارس قدیمه که درهرشهری یافت میشد بافقدان وسائل کار وکتاب وچاپ ومؤنه زندگی چه فضلا وحکما ومدرسین عالیقدری بیرون آمدند که یکی از آنان را امروزاینهمه دبیرستان ودانشکده های مجلل وزیبای چند طبقه که درهرشهری بقدرکافی وجود دارد با همه وسائل وموجبات ممکنه نمی پرورانند و همین چند نفر انگشت شمار محقق و دانشمند و نویسنده واستاد که امروزداریم یا بازتحصیل کرده همان مدارس قدیمه‌اند و یا برحسب استعداد ذاتی وقابلیت فطری ازروی عمق ومعنی رنج برده بدخوابی کشیده ومطالعه نموده وعمرعزیزرا برسر اینکار گذارده‌اند. علت آنست که معلومات دراین عصر بصرف داشتن برگ کاغذی است که تهیه‌آن بمراتب آسانتراز کسب یك معلومات عمیق و پرمغزی میباشد. ازطرف دیگر مشوقین کمال وشخصیت های مهم که دانش پروری آنها درهردورانی یکی از عوامل پیشروی دانش بوده‌است متأسفانه دراین نیم قرن اخیر کمتردیده شده و بی شك وضع زمان وتحولات جهان درفاصله این مدت که چندین بار دنیا را دستخوش حوادث مهم وتبدلات ساخته بی تأثیر نبوده است.

دراینجا یك قسمت تاریخی بیادآمد که شرح آن بیمناسبت نیست گفته شود: محقق اردبیلی (۲) یکی ازعلمای برجسته وبزرگ زمان صفویه ضمن نامه‌ای بشاه عباس خطاب «برادری» مینماید شاه عباس ازاین عنوان بقدری خوشحال گردید که گفت نامه را در کفنش گذارند تا در روز واقعه بتولای آن و بهمت محقق اردبیلی از عتاب برهد.

همین حسن نظروارادت وقدرشناسی وتشویق ازفضلا باعث گردید تا دانشمندان عالیقدر و بی نظیری چون شیخ بهائی - حکیم شرف‌الدین شفائی - ملاصدرای شیرازی

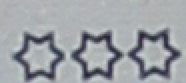
---

۱ - احمدابن محمد اردبیلی مشهور بمحقق اردبیلی ومقدس اردبیلی متوفی بسال ۹۹۳

میرداماد - میرفندرسکی - خواند میروسخن سرایانی چون هاتف وصائب وعرفی واهلی ووحشی درآسمان حکمت ومعارف وادب زمان صفوی جلوه گری نمایند.

و باز بیادم آمد که شیخ علامه ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی ملقب بجمال‌الدین وصیت فرمود تا آب غسلشرا با تراشه های قلم که درحجره خود جمع کرده بود گرم کنند بروصیت اوعمل شد ومقداری تراشه زیاد آمد(۱)

این بود وضع طلاب ومعارف خواهان وآن بود سلوك معارف پروران ودانش پژوهان.



سبب تشکیل کانون دانش وبرنامه کار آن گروه

درطول مدت چهارده سال خدمتگزاری درتخت جمشید وافتخار آشنائی با بسیاری ازشخصیت های برجسته فرهنگی وعلمی کشورهای مختلفه جهان که برای دیدار تخت جمشید وزیارت زادگاه سعدی وحافظ آمده ومی‌آیند ملاحظه شد که دانشمندان کشورهای دیگرنه تنها شیرازرا یك شهر باستانی وتاریخی ومهد بزرگان دانش وهنر میدانند بلکه هنوزهمان عنوان دارالعلم را برای این شهرزیبای دلفریب قائل بوده و با کمال اعزازواکرام نام آنرا برزبان میرانند مخصوصاً چند تن ازشخصیت های بزرگ علمی معاصرازقبیل پروفسورهانری کربن مستشرق نامی فرانسوی که سالهای متمادی عمرخود را روی حالات وتألیفات دانشمند شهیرملاصدرای شیرازی صرف نموده (۲) وآقای پروفسوررومرمدیرآکادمی علوم وادبیات درشهرماینس که روی تاریخ زندیه تتبعات عمیق واطلاعات مبسوطی جمع آوری کرده وکتابی بزبان آلمانی نوشته است ودیگرمحققین ومتتبعین که ذکرنام آنها دراین مختصرمناسبتی ندارد پیوسته برای

---

۱ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن ابن‌الجوزی مؤلف کتاب المنتظم متوفی بسال ۵۹۷ که این وصیت را نموده ظاهراً سعدی درك محضر او را نکرده بلکه نوه‌اوکه همین لقب وکنیه و اسم را داشته ودر بغداد واعظ ومدنی محتسب بوده شیخ اجل سعدی اورا ملاقات کرده است ووصیت راجع بغسل وی با آب گرم شده باتراش قلمش ابوالفرج بزرك بوده که درحدود سی یا بیشترتألیف داشته است نه ابوالفرج دوم

۲ - این دانشمند در پائیز سال ۱۳۲۴ بعشق دیدارزادگاه ومدرس ملا صدرا (مدرسه خان) بشیراز آمد وازحسن تصادف براهنمائی همکارارجمندآقای حسام نعمت‌اللهی کتابی ازملاصدرا بخط خود او «کسراصنام‌الجاهلیه» در کتابخانه مرحوم حاج ذوالریاستین پیدا شد که مورد خوشوقتی کامل او گردید

تکمیل اطلاعات خود مایل بملاقات با شخصیتهای علمی شیراز بوده‌اند ولی متاسفانه مجمع ومحفل منظم علمی که بتوان آنها را بدانجا راهنمائی نمود وجود نداشته وانصافاً فقدان چنین مجامع و تشکیلات فرهنگی و علمی بدان معنی که انتظار میرود برای سرزمینی که روزگارانی بین تمام شهرهای ایران بدارالعلم مشتهر بوده است نقص بسیار بزرگی بوده‌ومیباشد، ازاین جهت این بنده‌ناچیز که خود مفتخر بشیرازی بودن هستم وعمری را بخوشه چینی ازخرمن ارباب دانش و فضل گذرانده وباسرمایه کم علمی و فهم وادراك نا قابل ومختصری که خدا مرحمت فرموده ازتالیفات وتحقیقات ومعلومات اربابان کمال وهنراستفاده نموده‌ام در صدد برآمدم ازدانشمندان و دانش پژوهان این شهر که درگوشه و کناربسرمیبرند و هیچگونه داعیه‌ای نداشته و ندارند استدعا نمایم تا دور یکدیگرجمع گردند و تشکیل کانونی دهند تا مرعلاقمندان و دانش خواهان را بکارآید ودیگران ازمحصول افکار ومعلومات آنان بهره ور گردند، ازطرفی جمع آوری همه‌آنانیکه درمد نظربودند دربادی امر مشکل بوده بدین توهم که شاید خدای‌نکرده همان تصورراکه نسبت بسایرمجامع اجتماعی و اعمال نظر واعمال بی رویه کار گردانان آن متصورمیگردد نسبت بدین کانون وافرادآن که جزاشاعه مطالب مهمه علمی وتاریخی منظورخاص دیگری ندارد متصور گردد، صلاح ندانست که تا یك قدم عملی ومطابق گفته خود برندارد مزاحم اوقات شریف سایردانشمندان گردد ازاینروبا چند تن از دوستان فرزانه و نویسندگان فاضل و سابقه‌دار مطلب را درمیان نهاد و در نتیجه هشت تن ازآنان که خود شایق تشکیل چنین مجمعی بودند دعوت این ناچیزرا اجابت فرموده ودرروزاول دیماه ۱۳۳۱خورشیدی در بنده منزل حضور بهمرسانیدند وازآن روز ببعد درروزهای یکشنبه یك درمیان اکثراًبدورهم گرد میآیند ونسبت باجرای منویات کانون وبرنامه منظورکمال همکاری رااعمال میفرمایند.

برای اینکه خوانندگان عزیز وعلاقه مندان بهمکاری با اعضای کانون از روش این گروه مستحضر گردند قسمتی ازمنویات ومواد کارهای فرهنگی راکه امیدوار به اقبال وپشتیبانی سایر علاقمندان ودانشمندان میباشد و دراولین جلسه توسط این بنده

معروض وموردموافقت وتأیید آقایان عظام گردیده ذیلا نقل مینماید:

۱ـ دعوت ازدانش پژوهان و دانشمندان ومحققین ومدرسین درهرشعبه واشخاص باذوق وهنرمند وهنردوست برای همکاری وشرکت دراجرای منویات انجمن

۲ـ نشروچاپ مقالات وتحقیقات علمی وفلسفی و تاریخی بوسیله روزنامه ومجله یانشریه و کتاب

۳ـ انعقاد مجالس سخنرانی و ایراد خطابه های علمی برای علاقمندان و طالبان دانش.

٤ـ تهیه شرح حال وسوانح زندگی و انتشارآثار و تالیفات شخصیت های علمی وادبی وفرهنگی وهنرمندان فارس اعم ازمتقدم یامتأخرین

٥ـ تجدید چاپ آثار وتالیفات واشعار و نوشته های دانشمندان و نویسندگان و گویندگان فارس که کمیاب یا نایاب گردیده و چاپ آثاری که تاکنون به چاپ نرسیده است.

٦ـ تجلیل وتقدیر ازشخصیتهای علمی وادبی وهنری که در گوشه وکنار بحال انزوا مشغول مطالعه وتحقیق وتدریس هستند

۷ـ تهیه محل مناسبی برای مرکزانجمن و بحث وفحص درموضوعات مختلفه علمی وادبی.

۸ـ تأسیس یك کتابخانه درمرکزانجمن برای استفاده اعضای انجمن و سایر علاقمندان ودانش پژوهان.

۹ـ پذیرائی ازشخصیت های برجسته علمی وفرهنگی داخلی وخارجی که بشیراز می آیند وآشنا کردن آنها ازنزدیك با اعضای انجمن

۱۰ـ ارتباط باسایرانجمن های فرهنگی وعلمی کشوروولدی الاقتضا بامجامع علمی کشورهای دیگروتبادل نشریه.

۱۱ـ اتخاذ وسائل وتدابیر لازم جهت بالابردن سطح فرهنگی وعلمی وادبی وهنری فارس آنطوریکه منظورونظروزیبنده سابقه علمی وتاریخی شیرازمیباشد

۱۲- طرح مسائل مهم علمی وادبی بین علاقه‌مندان ودانشوران واتخاذ وسائلی جهة ترویج حسن خط مخصوصاً خط نستعلیق وتشویق هنرمندان ونقاشان وخطاطان

ولی چون اجرای تمام وحتی قسمت هائی از آن مستلزم هزینه های گزافی است که از استطاعت مالی اعضای انجمن خارج وبعلاوه فرصت کافی وطول مدت لازم دارد ازینرو برای اینکه یکقدم عملی درراه این منظورمقدس برداشته شود ، وبعلاقه مندان فهمانده شود که مقصود این دسته نشستن و گفتن وبرخاستن نیست در جلسه دوم تصمیم گرفته شد که هر کدام از آقایان کرام موضوعی را درنظر گرفته وبرای چاپ اولین نشریه بدفتر کانون مرحمت فرمایند تا بصورت نشریه‌ای چاپ و دردسترس علاقه مندان قرار گیرد

دانشمند ارجمند جناب آقای محمد رضا حقیقی که ازفضلای بی ریا وبی ادعای شیراز وازمترجمین ونویسندگان زبردست هستند وعمری رابا دامن پاکی وصحت عمل درراه خدمت بفرهنگ شیراز وفارس مصروف کرده ترجمه کتاب «انسان وسرنوشت او تألیف آ گنل» راکه بزبان انگلیسی نوشته شده تقبل فرمودند و بطوری که ملاحظه خواهند فرمود کتاب نامبرده درنهایت سلاست و شیرینی کلام ورعایت امانت درترجمه که ازصفات خاص مترجم محترم است بفارسی ترجمه وحاضربرای چاپ گردید.

ازدانشمند فرزانه ومحقق گرانمایه جناب آقای صدرالدین محلاتی که مراتب فضلی وادبی واصالت خانوادگی معظم له برآشنایان پوشیده نیست خواهش شد که تحقیقات دانشمندانه وگرانبهای خود را راجع «بدارالعلم شیراز» که کاملا با موضوع کار کانون دانش پارس ملازم است وقبلادر نامه شریفه گلستان که ازروزنامه‌های کهنسال کشورو ۳۷ سال متوالی بدون تعطیل تحت اداره مدیر دانشمند وعلاقمند آن نامه آقای گلستان منتشر میگردد انتشار پیدا نمود ، دردسترس کانون گذارند تاضمن نشریه اول چاپ شود معظم له نیز این دعوت را پذیرفته مقاله نامبرده را باحواشی ومطالب مهم دیگری مرحمت فرموده که پس ازمقاله جناب آقای حقیقی ازنظرخوانندگان عزیز خواهد گذشت .

جناب آقای علی نقی بهروزی که ازنویسندگان معروف وازدبیران دانشمند شیراز میباشند واکثراً ازرشحات قلمی معظم له در روزنامه های شیرازمخصوصاً روزنامه وزین

پارس که بمدیریت دوست ارجمند آقای فضل الله شرقی در کمال نظم و ترتیب بامقالات سودمند منتشرمی گردد ، مستفید گردیده اند ، نیز متعهد شدند که شرح کامل حالات یگانه ادیب سخن سنج و قصیده سرای بی نظیرقرن اخیرقاآنی شیرازی را تهیه نمایند

جناب آقای دکترمحمد تقی‌میر استاد محترم دانشکده پزشکی شیراز که از جراحان و اطبای معروف و از حذاقت و درایت و فضل مغظم له اکثر ازمردمان شیراز برخوردارهستند راجع بمرض سرطان .

دوست دانشمندعزیزجناب آقای علی‌اکبر بصیری مدیرمحترم کتابخانه ملی‌فارس که ازمعاریف شیرازوسالهای متمادی خالصاً مخلصاً بفرهنگ فارس خدمت نموده ومی نماید وعلاوه برمراتب فضلی وفرهنگی سالهای متمادی در مراحل عرفان قدم میزنند . برحسب ذوق وسلیقه خود منظومه‌ای درباره اتم تهیه فرموده‌اند .

استاد ارجمند ونویسنده عالیمقام جناب آقای استخر نماینده محترم فارس درمجلس شورای ملی که‌مراتب فضل ودانش‌واثرات قلم‌سحارمعظم له اظهرمن‌الشمس است ودرحقیقت ریاست این کانون را دارند وحقاً میبایست دراین نشریه استفاده بیشتری از معلومات معظم له شده باشد ولی گرفتاریهای سیاسی واجتماعی تا حدی این موفقیت را محدود نمود ، با تهیه مقدمه فاضلانه ای که ازنظرخوانندکان گرامی گذشت نشریه اول کانون رامزین فرمودند .

همکار ارجمند و ادیب دانشمند گرامی‌جناب آقای فریدون توللی صاحب کتابهای رها والتفاصیل ونویسنده مقالات شیوا و ادیبانه‌ای که اکثرازمردمان اینکشور فریفته قلم شیرین ومبتکرانه واشعاردلنشین وی میباشند با اینکه دور از یار ودیارخود میباشند با ارسال یك غزل شیوا سهم خود را بکانون ادا فرمودند . بنده کمترین نیز بنابگفته شیخ اجل « ان‌لم اك راكب المواشی - اسعی‌لك حامل‌الغواشی » سعی‌نمود که یارشاطر آقایان گردد نه بارخاطر ، برحسب شغلی که چند سال است بعهده گرفته در نظر گرفتم تاریخچه‌ای از گذشته های روشن پارس ازپیش از تاریخ تا زمان اسلام تهیه نمایم تا همانطورکه درروزبیم وامید بدانرا به نیکان میبخشند اگر لغزشی درسخن بنده

دست داده که البته بی لغزش واشتباه نخواهد بود. در پرتو نوشته‌های نغز و سودمند دانشمندان اعضای محترم کانون که ذکر آنها گذشت ، بکرم عمیم خود به بخشند و باین ناچیز خورده نگیرند.

کانون دانش پارس بعنوان یاد بود اولین سال تاسیس خود این کتاب را تقدیم علاقمندان مینماید وامیدوار است که باهمت وپشتکار ومساعی صمیمانه ومخلصانه اعضای فاضل وفعال خود بتواند آنرا بامطالب مفید ومتنوعی که زیبنده خاك پاك پارس باشد چاپ و منتشر سازد وعلاوه بر این نوشته‌ها؛ مطالب سودمند ومتنوع وترجمه‌های مهم دیگر ودواوین شعرای متقدم ومتاخر و شرح حال بزرگان دانش وادب این استان را گرد آوری نموده و امیدوار است با همکاری سایر دانشمندان وعلاقه مندان شیراز و فارس چه آنانیکه در محل هستند وچه آنهائیکه قطع علاقه نموده ودر تهران یاجای دیگر توطن اختیار کرده‌اند واین کانون بعضویت وهمکاری وحضور آنان مفتخر خواهد گردید بتواند گامهای مؤثر و گرانبهائی درراهی که در پیش گرفته بر دارد وبا فراهم شدن اوضاع مناسب وآرام و بهبودی وضع مالی خود قسمتهای مهم مواد برنامه را عملی سازد.

بر دانشمندان وارباباان ادب و کمال وهنر واجب است که ما را همراهی فرموده و بوسیله این کانون از معلومات ومکتسبات وتحقیقات خود همشهریان عزیز را مستفیض فرمایند وبر دانش پژوهان ومتمکنین ودانش پروران فرض است که با کمك مادی وتقبل چاپ مطالب ووسائل تشویق و پیشرفت کار وازهم پاشیده نشدن این کانون را فراهم سازند.

علی سامی

فهرست مندرجات



منظره یکی از کاخهای شاهی درویرانه های شهر تاریخی استخر
هفت کیلو متری شمال تخت جمشید

انسان و سرنوشت او

تألیف آ گنل

ترجمه :

محمدرضا حقیقی

شیراز - آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

چاپ مصطفوی

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

درچند ماه قبل، یکی ازروزها که برای ملاقات دوست عزیز ودانشمند خود، آقای علی اکبر بصیری رئیس کتابخانه ملی پارس رفته بودم، درضمن صحبت، رسالهٔ بزبان انگلیسی که تازه برای کتابخانه رسیده بود به بنده نشان دادند. چند صفحهٔ ازرساله مزبوررا همانجا برای ایشان خوانده وترجمه کردم وچون مطالب این رساله بنظرایشان جالب توجه‌آمد بنده را بترجمهٔ آن تشویق فرمودند.

رساله مزبوررا روزها که بکتابخانه ملی پارس میرفتم متدرجاً درهمانجا ترجمه کردم وآقای بصیری درترجمه‌آن نهایت مساعدت را باینجانب فرمودند وحتی تسوید و پاکنویس آنرا نیزخودشان برعهده گرفتند واشعاری ازعرفا، هرجا که با متن کتاب مناسبتی داشت درذیل صفحات یادداشت نمودند

بایداین نکته‌را یادآوری کرد که‌درترجمه این‌رساله‌نهایت کوشش‌بعمل آمده‌است که رعایت امانت بشود. و بهمین جهت ممکن است عبارات‌آن، آنطور که پسند خاطر خوانندگان باشد، سلیس وروان ازآب درنیامده باشد، ونیزممکن است بعضی‌ازمطالب آن با افکاروعقاید مذهبی خوانندگان سازگارنباشد. لذا از این حیث بر بنده خرده نگیرند و باین نکته توجه فرمایند که مندرجات این رساله عقاید و افکار نویسنده آن است و نه مترجم آن.

دوست دانشمند و فاضلم، آقای علی سامی مدیر بنگاه علمی‌تخت جمشید ومؤسس «کانون دانش» هم درتشویق بنده بترجمه این رساله برای انتشاردرنشریه «کانون دانش» سهم بسزائی داشته‌اند. و بنده بااعتراف باینکه ازفلسفه وعرفان اطلاع کافی و بهره‌ای وافی ندارم، واگرترجمه رساله «انسان و سرنوشت او» که بیشتر جنبهٔ عرفانی وفلسفی دارد، خوب ازآب درنیامده باشد بهمین‌علت است، ازخوانندگان محترم تمنی‌دارم هرجا بلغزشی برخورند غمض عین فرموده و بلطف خود ازآن درگذرند.

محمد رضا حقیقی – شیراز آذرماه ۱۳۳۲ شمسی

انسان و سرنوشت او

پیامی بدختران و پسران عصر جدید

این کتاب را بدختران و پسران عصرجدید که
خواستار این پیام بموقع بودند هدیه مینمایم
آ گنل

فهرست مطالب

۱ - مقدمه

از آنجائیکه همهٔ ما مظاهر و تجلیاتی از وجود واحد و منحصری هستیم، اگر بگویم کتاب حاضر، راجع به انسان و سرنوشت او، محصول شخصیت خود من است شاید خالی ازخود ستائی نباشد. ازطرف دیگر. ادعا نمیکنم که ازمکاشفات مخصوصی بهره‌مند شده باشم، که خوانندگان محترم، در صورتیکه بسطوح ومقاماتی برتر از مقام ناسوتی ارتقا یافته باشند، نتوانند ازآن برخوردار شوند.

ماهمه وسائط ووسائلی در دستگاه عظیم خداوندی هستیم؛ خواه خودمان واقف ومشعر براین حقیقت باشیم یانه! **ماهمه اجزائی از یك كل بزرك هستیم**؛ وهریك درمقام و مرتبهٔ که‌در اینجهان باختیار اواست، کاری راکه ازوی، برای انجام‌نقشه **کونی** خواسته شده است، تعقیب مینماید.

شغل وعمل شما در اینجهان هرچه خواهد باشد، من وهمچنین تمام بشریت از اعمالی که شما انجام میدهید، مستفید خواهیم شد و بهمین نحو؛ کتاب حاضر نیز برای منظوری تهیه ومنتشر شده است. وآنهائیکه برای استفاده ازحقائق مندرج در آن حاضر و مستعدند، برای برداشتن قدم دیگر، درراه تکامل خود کمك خواهند یافت. معهذا هیچکس نباید متوقع باشد که در این کتاب نسبت باینکه مذهب او، تنها مذهب خوب دنیاست، تأییدی خواهد یافت.

تمام مذاهب بزرگ دنیا، دارای یك منظور آلهی هستند و «وقتیکه اخلاص و عشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیلهٔ هریك ازاین مذاهب بخدا برسد».

آگنل

۲ - عرصه های فکر

اگر از دانشمندان بزرگ وفلاسفهٔ امروز، تعریف انسان و بیان سرنوشت او را میخواستیم، بلاشك بتعداد همان دانشمندان و فلاسفه، پاسخهای مختلف بدست میآوردیم. معذلك، همه جوابهای گوناگون آنها، درصورتیکه باتوجه بموقعیت ومقام فردی هریك مورد نظرقرار گیرد، ازهرحیث صحیح ومقرون بحقیقت خواهد بود.

حقیقت، اشکال وظواهر گوناگونی درسطوح مختلفهٔ فکر، بخود میگیرد. دو شخص ممکن است برای یك کلمهٔ بخصوص، دو معنای بکلی مختلف بنمایند. و این اختلاف هم منوط بسطح فکر آن دو خواهد بود، چنانچه همین دو شخص، سنك معینی را بدوشکل کاملا مختلفی خواهند دید، اگر یکی با میکروسکوپ و دیگری بدون داشتن این کمك، بدان نظر اندازند.

مثلا کلمهٔ «سحروافسون» معانی گوناگونی در اذهان اشخاص مختلف دارد. ومعانی مزبور فقط درسطوح «مادی» ممکن است وجود داشته باشد. ولی در سطوح «معنوی و روحی» این کلمه هیچ معنائی ندارد. زیرا تمام مظاهر وتجلیات بعد چهارمین، دراین عرصه ها عادی وطبیعی هستند، نه سحری وافسونی.

بنابراین اگر مابخواهیم بافکار یکدیگر پی ببریم، باید درمرحلهٔ اول، سطح تفاهم هریك را دریابیم. اگر من در بارهٔ «انسان» بنابر تعریفی که «وبستر[۱]» یا «فنك[۲]» کرده است، صحبت کنم، وشما اورا چون (جرقه) که ازخداوند یا (لوگوس[۳]، روح جهان برهما، علت اولی، یاهر اسمی دیگر) بیرون جسته، ودر اینجهان حادث سیر تکاملی مینماید، نزد خود تصویر کنید؛ پس ماهردو ازجنبه های مختلف بانسان نگاه کرده ایم وبالنتیجه درنقطهٔ ازاین راه باپیچیدگی وابهام مواجه خواهیم شد.

---

۱ - WEBSTER ۲ - FUNK ۳ - LOGOS

هرچیزیکه درسطحی بالاتر یاپائین تراز سطح معرفت ماوجود دارد، بنظرما یا غلط یا دروغ یا مقرون باوهام یا غیر قابل فهم، جلوه مینماید. مثلا معنی جملهٔ زیر را درسطوح مختلفهٔ فهم درنظر بگیرید: «دعا وقتی مؤثر است که با ایمان همراه باشد»

ازلحاظ سطح فکر «دنیای جسمی» این جمله دارای معنی بوده وحتی حقیقت بزرگی راهم آشکار میسازد. ولی‌همین جمله در نظر سالکی که بآن مرحله از انبساط روح رسیده است که نداشتن میل وآرزو را تنها روش مؤثر میداند، موهوم وناصوابست وهمچنین‌درنظر شخصی که‌میداند امیال‌وآرزوهای انسان یا «دعاهای او» عین مشیت وخواست خداوند است، جمله مزبور چندان معنائی ندارد(۱)

وقتی که حضرت عیسی بمستمعین خود توصیه میکند که «برای نان دعا کنید»، اوبرای اشخاصی صحبت میکند که‌افکارشان درسطح جسمی است. وهمچنین وقتیکه او تمثیل «سوسن صحرا» را نقل میکند و بیهودگی و پوچ بودن دعا برای اشیاً را مصورمیسازد، (زیرا خداوند قبل‌ازآنکه ازاودرخواست کنند عطافرموده‌وروزی‌میدهد) درواقع‌برای اشخاصی صحبت میکند که سطح‌فکرشان بالاتر ازسطح فکر جسمانی‌است. ووقتیکه آنحضرت میفرماید «من وپدرم یکی هستیم» سطح فکر او چنانست که فقط معدودی قلیل‌میتوانند کاملا بمقصود واقعی اوپی ببرند.

تمام استادان ومربیان بزرگ گذشته، میتوانسته‌اند معرفت خودرا بدلخواه ازیک سطح، بسطح دیگری متوجه سازند. وچون خداوند، همهٔ افراد را قطع نظر از درجه ترقی وتکامل آنها هدایت میکند، بوسیلهٔ این پیشوایان ازسطوح مختلف فکر صحبت کرده است. وبهمین جهة است که بعضی متتبعین و محصلین، تناقضاتی در کتاب اساسی این مربیان مشاهده میکنند وحال‌آنکه این تناقضات ظاهری حقایقی هستند که درسطوح مختلفه فکر بیان شده اند. کتاب حاضر نیزازسطوح مختلفه معرفت نوشته شده و برشتهٔ تحریر درآمده است. زیرا تمام کودکان وفرزندان عصر حاضر که بسیاری ازآنان‌دراین

---

۱ - می شناسم من گروهی ز اولیا　که دهانشان بسته باشد از دعا

«مولوی»

راه جدید تازه قدم گذارده‌اند؛ مورد نظر بوده اند. وبعلاوه دیگران نیز همه دریك مرحله ومقام ازانبساط روح نمی باشند. وآنهائیکه فعلا بمراحل ومقامات عالیتری از انبساط وترقی رسیده اند، بآسانی تشخیص خواهند داد که هریك ازبیانات من، بکدام سطح مربوط ومتعلق است.

وقتیکه کسی بسطوح عالی‌تر فکر رسیده باشد، میتواند معرفت خود را بسطوح پائین تر منتقل سازد واین توانائی خاصی که در انتقال افکار دارد، بوی اجازه خواهد داد که حقیقت راهرجا به‌ببیند، زیرا بیشتر اظهارات وادعا ها، اگر از سطح خاص خودشان مورد ملاحظه قرار گیرند، دیده خواهد شد که عین واقع و حقیقت اند

بیاناتی که ظاهراً غلط بنظر میرسند، ازقبیل جمله‌های: «وقت وجود ندارد؛ دنیای جسمانی، باین عنوان وجود خارجی ندارد بلکه وجود یست ذهنی؛ روشنائی جسمانی، تاریکی است؛سطح زمین مقعر است؛ و.... » حقایقی مسلم وغیر قابل تردید برای بعضی افکار، وترهات ومهملات برای بعضی دیگر است - تاریخ، نمونه‌های غم‌انگیزی از این قبیل سوء تفاهمات دارد - وقتیکه کسی ادعا میکند که با معجزه از مرضی شفا یافته‌است ازجنبه‌سطح فکر «دنیای جسمانی» راست‌میگویدولی همین‌ادعادرنظر کسی که‌سطح فکرش بجائی رسیده است که در آنجا معجزه وجود ندارد و بلکه تمام آثار از راه قانون علت ومعلول که متعلق بسطوح بالاتراست تشریح وتفسیر میشوند، پوچ و بیمعنی است

آنچه که دریك سطح فکر، صحیح ودرست است، لزوماً درسطح دیگری چنین نخواهد بود.

تنها خدا حقیقت مطلق است ، سایر حقایق نسبی هستند:

آب بذاته، سرد یا گرم‌نیست، بلکه نسبة سرد یا گرم است. چنانکه همین آب برای جسم گرمتری سرد وبرای جسم سردتری گرم است.

آنهائیکه ازنظر بشریت مقام قدیسی دارند ممکن است درنظر فرشتگان، وجود خیلی ناقصی بشمار روند.

با توجه بحقایق مسلمه مذکور ، شخص نباید در اخذ نتیجه نسبت بحقیقت ، عجله وشتاب کند ، بلکه قبل از قضاوت ، باید با دقت کامل و از نزدیك ، اشیاء را دریك سطح فکر مناسب مورد نظر قرار دهد . دو شخص ممکن است یك حقیقت را چنان مختلف ومتفاوت بیان کنند که اظهاراتشان در نظر اول ، بکلی متناقض ومتباین بنظر رسند.

هنگامی که دانشمندی ادعا و تأکید میکند که هیچ چیز سوای ماده وجود ندارد . وخود ماده هم ابدی وجاودانست (و بنا بر این اجزاءِ مشکله بشرهم ابدی وجاودانست) ، درواقع همان چیزی رامیگوید که یکنفر قائل بوحدت وجود ، که مدعی است : **همه چیز خدا ست** زیرا وقتیکه ماده بجوهر و ذات اصلی خود ، خرد و تجزیه شود ، شخص در می یابد که ماده : انرژی است و انرژی : جان است . بنا براین آن دانشمند در واقع میگوید : هیچ چیز جز جان (روح) وجود ندارد و جان هم فنا ناپذیر و ابدی است .

پس اختلاف اصلی و واقعی میان مادهٔ دانشمند مزبور و « روح جهانی » غیرمادیون و « روحِ محدود » **دانشمند مسیحی** کجاست ؟ فقط در طرز بیان و اظهار حقیقت واحد است .

وقتیکه شخص در ریشه اشیاء غور میکند ، همیشه به وحدت میرسد :

وحدت ذات ، وحدت قانون ، وحدت قوه ، وحدت فکر ، وحدت مکان ، وحدت زمان ، وحدت مذهب ، وحدت روش تطوروتکامل . .

تا اینجا ، این ملاحظات مقدماتی نشان میدهند که همهٔ ما بسیر تکاملی خود مشغولیم وهر فردی در سیر تکاملی خود ، بنقطه معین و مشخصی رسیده است که با نقطه ایکه فرد دیگر بدان واصل شده است عیناً یکی نیست و ریشه اختلافات وانحرافات عقاید در همین نکته است .

اکثریت مردم ، بسهولت اختلاف و تفاوت بین سیر تکاملی خود (یا بقول بعضی : فرهنك) و آنهائیکه کم یا بیش از آنان جلو ترند ، درك میکنند . و بنا براین باید بهمان سهولت و از روی منطق نتیجه گرفت که اقلا معدودی بچنان درجه عالی

از انبساط روح نسبت بتودهٔ بشر رسیده‌اند که یکنفر متوسط‌الفکر، نمیتوانند بآسانی افکار آنانرا درك کند.

بنا بر این اگر بیانی بگوش کسی ناصواب آید، نباید با عجله و شتاب منکر آن شود بلکه باید دریابد که این اظهار در چه سطحی از فکر، ممکن است صحیح باشد و همیشه این حقیقت را در نظر داشته باشد که در اینجهان، دو نفر که نقطه انبساط روحی آنها عیناً یکی باشد، یافت نمیشوند.

از آنجا که همهٔ ما یك سیر ترقی وتکامل دائم و واحدی را در پیش داریم، نتیجة بهدف واحدی که وصول بخدا باشد، خواهیم رسد. همه ما یکراه رادنبال میکنیم ونقاط مختلفی را در این طریق مشترك که راه آزمایش و امتحانست، اشغال مینمائیم. آنهائیکه جلو از ما هستند، باحتمال قوی درزندگانیهای سابق خود، همان آزمایش و تجربهٔ راکه ما در این زندگانی حاضر تحمل میکنیم چشیده اند.

هر فردی در پیمودن راه خود، فکرش کاملاً متوجه اینستکه گام بعدی را در سیر ارتقائی خود بردارد. این یك ریاضیات را تحصیل میکند، آن یك کسب و پیشه اختیار کرده، دیگری تمام فعالیت خود را باصلاح و بهبود بشریت اختصاص داده وبالاخره چهارمین درزندانست ونتایج حقیقی اعمال گذشته خود را درمییابد و ... و غیره.

و بدین شکل، بشریت صعود تدریجی خود را از طریق آزمایش و امتحان میپیماید در حالی که هر فرد در سطح مخصوصی ازفکر، زندگی مینماید.

ما همگی همان مردمان غارنشین گذشته بوده‌ایم وهمهٔ ما دریك آیندهٔ نزدیك یا دورتری، فرزندان کامل خدا خواهیم شد. آنکس که درسیر تکاملی خود خیلی پیش رفته است، نمیتواند برخویشتن ببالد، زیرا آنهائیکه عقب تر ازاو هستند، فردا بجائی که اوامروز قرار دارد، خواهند رسید.

درجهانی که همه از منبع واحدی بیرون می آیند و پس از طی مسیر واحدی، بیك ایستگاه بازمیگردند، هیچکس نمیتواند ازروی حقیقت ادعا کند که ازهمنوع

خود برتر و بالاتراست. هر کس ازوقت وفرصت لازم ، برای تحقیق وتتبع در بارهٔ مکاتب مختلفه فکر در موضوع انسان و سرنوشت او ، برخوردار نیست . و این مسئله برای اکثریت مردم بکرودست نخورده است و استنتاجات رهبران فکر ، درنظر تودهٔ بشریت چنان منحرف ومتفاوت از یکدیگرند یا باندازهٔ مبهم است که اکثرمردم ترجیح میدهند که بیکنوع عقیدهٔ کور کورانه که مقبول عامه است متوجه شوند تا اینکه درمقام جستجوی حقیقت برای خود برآیند. معذلك تحقیق ومداقه کاملی درفلسفه های موجوده این حقیقت را آشکارخواهد ساخت که هر کس درسطح آزمایشی خود ، وازنقطه نظر خود ، ودرنقطه سیرتکاملی خود ، برصوابست . و از آنجائیکه مقام تکاملی دو شخص بی کم و کاست یکسان نیست ، ممکن نیست عقیدهٔ آن دودر بارهٔ : انسان وسرنوشت او ، عیناً یکی باشد . راست است که هزاران شخص ، درصورتیکه بکلی فکر نکنند ــــــ واشیاء را همانطور که بنظرمیرسند قبول نمایند ــــــ ممکنست دارای یك عقیده باشند

ولی وقتیکه از هریك جداگانه و بطریقی که آنها را وادار بتفکر سازد ، استفسار وتحقیق شود ، آنها هم مختلف العقیده خواهند بود . اینان ممکن است متفق القول بگویند که سرنوشت نهائی انسان ، بهشت وسعادت جاودانی است ؛ لکن وقتی که ازفرد فرد آنها جداگانه سؤال شود که بهشت وسعادت جاودانی چیست ؟ و برای بشر درآنجا چه میشود ؟... آنها اختلاف عقیده پیدا خواهند کرد و جوابهای مختلف خواهند داد .

لکن آیا معیار ومقیاس حقیقتی موجود نیست که باآن بتوان فهمید که بچه چیزو بچه کس باید عقیده داشت ؟.. چرا . واین خود شما است ! نه آن خودی که بدن وجسم شماست ، ونه آن خودی که معمولا با آن هویت شما مشخص میشود ، ونه آن خودی که قوه استدلال و متفکرهٔ شماست که وقتی مشکلی ومسئلهٔ حل شد ، مشکل ومسئله جدیدی پیش پای شما میگذارد :

این خود دردرون شماست وهمهٔ جوابها را میداند .

اگرافراد دردنیای خارجی نسبت باین جوابها متفق العقیده نباشند، بدینجهة است که درجهٔ انبساط آن خود دردرون هرفرد یکی نیست.

برای کشف حقیقت بایدآنرا احساس کنید نه اینکه نسبت به‌آن استدلال نمائید. ووقتیکه کاملادرك وقبضه شد با استدلال وعقل هم مطابقت تام خواهد داشت.

احساس زبان دل است. یك حقیقت، تنها درصورتی ممکن است برای شما سودمند باشد که شما آنرا بعنوان حقیقت احساس کنید.

ولی اگر بخواهید بوسیلهٔ ادله و براهین ازارزش آن اطمینان حاصل کنید، شما مستعد وآماده برای استفادهٔ ازآن نیستید.

حقیقت، باید بمجرد شنیدن‌آن، درنظرشما راست جلوه کند. وحتی اگرشما کاملا آنرا نفهمید، باطناً احساس کنید که عین حقیقت است

اگرحقیقت باادله‌وبراهین‌منتقل نمیشود، ازطرف دیگرهم‌وقتیکه‌درجه‌انبساط‌شمادرسطح فکرخودتان چنان باشد که اظهارو بیانی را خلاف حقیقت مشاهده کنید، هزاران دلیل و برهان‌هم‌شما را بصواب ودرستی آن‌قانع نخواهدساخت.

انسانی که خدا را همچون پدرمهربانی میبینند، پس از آنکه او را درگذشته مانند فرمانروائی قهارشناخته بود، هرگزفکرواستنباطی که هم اکنون در بارهٔ الوهیت دارد، بفکرسابق و یا استنباطی پست تر برنمیگرداند.

خلاصه، درنوشتن این کتاب، مدعی هیچ نفوذ وصلاحیت ومدرکی جز پاسخ خود شما درمقابل حقیقت نیستم. آنچه را که خود شما نمیتواند بدون استدلال و بینه و برهان قبول کند، فعلا برای شما سودمند نخواهدبود. حقیقتی که شما درمقام کنونی خود درسیرتکاملی بدان نیازمندید، آن حقیقتی است که درنظرشما کاملا روشن وقابل فهم جلوه گرشود.

انرژی ونیروی خودرا بانکاردیگران ضایع نکنید. فقط‌آنها را ندیده انگارید و تنها هرگونه حقایق تازهٔ که می بینید با خود شما تناسب و توافق کامل دارد بپذیرید ونگاهدارید.

۳ - انسان و تخیلات و اوهام او

وقتیکه انسان را از زمان پیدایش او در این کرهٔ خاك، بعنوان یك موجود بشری تا زمان حاضر، مورد مطالعه قرار میدهیم، قرون و اعصار بیشماری که بین این مبدأ و منتها، فاصله است تا حدی ما را مبهوت و گیج میسازد.

اولوسیون: سیر تکاملی بسیار بطی و کندیست و ملیونها سال لازم بوده است تا انسان را بمقام کنونیش برساند.

تفاوتهای بزرگی که امروزه از حیث مراحل تکاملی، بین بعضی ملل و قبائل وجود دارد نشان میدهد که همهٔ مردم، آزمایش خاکی خود را در یکوقت آغاز نکرده‌اند، بعضی از آنان در این کره خاکی، خیلی دیرتر از دیگران ظاهر و پیدا شده‌اند. وهرچند از آن وقت بکرات و دفعات تجدید حیات نموده ودو باره درقالب جسمانی حلول کرده‌اند. معهذا مرحلهٔ تمدن کنونی آنها نشان میدهد که اولین سفرشان به این خاکدان ظاهراً چند هزارسال بیش نیست.

برای اینکه علت یا هدف ومنظوراین سیر تکاملی طولانی انسان را در کرهٔ خاك دریابیم، باید بدانیم از کجا آمده است وچرا درمرحلهٔ اول به این خاکدان قدم نهاده است؟ ایجاد وخلقت جهان هستی وعالم وجود فعلی، که طبعاً انسان هم جزو آنست در «اندیشهٔ» [1] خدا، یعنی وجود منحصر بفرد مطلق، آغازشده و در آن وقت بعنوان «اندیشه وفکر» وجود داشت وحالا هم بهمین عنوان وجود دارد.

دنیا، بشکلی که اکنون دیده میشود، با «ذات» یا جوهرازلی فکرالهی، ساخته شد. ممکن است تعجب کنید که چگونه اندیشه و فکر، ممکن است تبدیل بهیولا ومادهٔ محسوس بشود.

ازراه توهم واشتباه وخطای حس!

آنچه را که ما، ماده وجسم محسوس مینامیم، وهم و پنداریست که مولود

---

۱ - این کلمه منظورومقصود را خیلی ناقص میرساند ولی کلمهٔ بهتری بنظر نرسید (مؤلف)

محدودیت حواس ماست. وچنانکه میدانید، ماده، همان چیزی که بنظرمیرسد نیست اگر شما میتوانستید تکه سنگی را بکوچکترین و خردترین اجزایش تقسیم کنید، ماده وجسم محسوسی درآخرعمل بدست نمی‌آوردید!! بلکه فقط به‌انرژی میرسیدید. بمب آتمی، اساسش براین دانش است که ماده ممکن است به انرژی تبدیل شود.

اگر شما میتوانستید مطالعات وتحقیقات خود را پیشتر وجلوتر ببرید (ولی بدون اینکه ازسطوح ومراحل جسمانی خارج شوید) به این نتیجه میرسیدید که انرژی جان، تنهاجوهری است که ماده را میسازد وسایر اجسام **ظاهری** که تشکیل جامدات و مایعات وغیره را میدهند، فقط‌تجمع گوناگون ومختلف همان «جوهر فرد» یعنی انرژی روان است که اگر بعبارت دیگر گفته شود «فکرواندیشه خدا» است. کون وجهان هستی، ازاندیشه خدا ساخته شده، ودانشمندان امروزه که خویشتن‌را قانع ساخته‌اند که انرژی جان، تنها جوهر عالم وجود است، در واقع باوسائل واسباب دنیوی، آنچه را که خردمندان وعرفاً هزاران‌سال‌پیش ازراه‌تصوف وعرفان دریافته‌بودند، ثابت میکنند

قصد من، این نیست که دراینجا شرح مبسوطی از طرز تحول وتکامل «جرقه» (اندیشه خدا) بدهم. درحال حاضر کتب زیادی در کتابخانه های عمومی موجود است وآنهائی که علاقمند به تحقیقات کاملتری دراینموضوع هستند، میتوانند بکتب مزبور مراجعه‌نمایند. فقط کافیست‌بگوئیم: که قبل از آنکه «جرقه» درسطح ومقام جسمانی، انسان این قرن بشود، سایرمراحل‌ومدارج را (جمادی، نباتی، حیوانی) گذرانیده وبسیاری تحولات دیگر را بمرورایام چشیده وتمام این آزمایشها در حافظه «خود» که نباید باحافظهٔ مغز جسمانی اشتباه شود، ذخیره وانباشته شده بود[1]

چنانچه سابقاً گفتیم، اگر انسان در سیر تکاملی خود بحد کافی پیش رفته‌باشد

---

۱ - اشعارمولانا جلال‌الدین رومی مؤید این موضوع است:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم زحیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس نترسم کی ز مردن کم شدم

میتواند شعور ومعرفت خویشتن را دربارهٔ وجود وهستی ، بسطحهای مختلفی بیاورد.

یکی ممکن است خویشتن را باشخصیت خود ، یعنی آن شخصیتی که نام وی بر آنست واز گوشت واستخوان ساخته شده واز دوران کودکی که بآموزشگاه میرفته است رشد ونمو کرده تابدرجه فرهنگ کنونی خود رسیده است ، یکی ومتحد بداندوقتی که چنین شخصی خویشتن را در آینه نگاه میکند ، ازروی بصیرت ووقوف یانسنجیده ولاعن شعور میگوید : «این منم»

دیگری که عادة معرفت وشعورخودرا درسطوح بالاتری محفوظ میدارد ، درچنین وضعی خواهد گفت : «این من نیستم ؛ این لفاف وقالب موقتی خود حقیقی من است»

بین‌مدارج سیرتکاملی‌این دوشخص فاصلهٔ خیلی زیادی‌است ، یکی‌مشعراست که در عالمی معنوی و روحانی زندگی میکند دیگری آگاه است که در دنیائی جسمانی عمر میگذراند اولی که شاید صدها عمر وزندگانی از دومی جلوتراست میداند که‌ابدی وجاویدان است در صورتیکه دومی فقط اعتقادی (تازه اگر چنین اعتقادی داشتة باشد) باابدیت و جاودان بودن دارد اولی بواسطه آزمایشهائی که در دوران حلولهای متعدد و گوناگون گذشته خود نموده است میداند که ابدی است

اگر حالت روحی شخصی مانند راماکریشنا ۱ راباحالت روحی یکی از بومیان استرالیا مقایسه‌کنید ، آنوقت خواهید دید که‌معنای سیرتکاملی برای فرد چیست ؟

قبل از آنکه انسان بتواند بآخرین دوره حلولهای خود در این خاکدان برسد ناچاراست حقیقت را بواسطه آزمایش شخصی بیاموزد اعتقاد کافی نیست اگرشما بیك‌فرد بگوئید که‌فقط بااستعمال نیروی کونیه (نیروی‌جهانی) که دردرون اوجریان دارد میتواند بامیال وآرزوهای خود برسد ، وی حقیقة حرف شمارا باور نخواهدکرد ،مگر اینکه صحت و درستی اظهار شما ، بواسطه‌آزمایش‌شخصی براوثابت‌شود شماممکن‌است باوتلقین کنیدووادارش‌سازید که این آزمایش رابنماید، واین‌تنها چیزیست که میتوانید برای او وبخاطر او دراین مورد انجام دهید بنا بر این سیرتکاملی انسان، عبارت از

---

۱ - Ramakrishna

سلسله های متعددی از آزمایشهاست، که در دنیای جسمانی، در دوران زندگانی های بسیاری صورت گرفته باشد.

انسان تا وقتیکه موجودی غارنشین است، برای راهنمائی خود منحصراً برغرائز حیوانیش تکیه دارد و از لحاظ ترقی و انبساط، نسبت بموجودات زندهٔ دیگر که اورا احاطه کرده‌اند و برای ادامهٔ حیات باید با آنها بجنگد، چندان تفوق و برتری ندارد.

بعد ازهزاران حلول، هوشش شروع به انبساط میکند، و پس از آنکه مراحل متعدد دیگری از ترقی و انبساط را پیمود، بالاخره بنقطهٔ میرسد که یك وجود الهی را که برجهان و عوالم حکومت میکند، ومیتواند برای هدایت خویشتن در بقیهٔ قسمت سیرتکاملی خود (مادام که یك انسان خاکی است) به او تکیه کند، قبول مینماید- واین مقام ومرحله‌ایست که ملیونها مردم در این عصرجدید به آن رسیده اند و میتوان آنرا مبدأ حقیقی انبساط روحانی دانست.

انبساط روحانی ممکن است درآغاز، ظواهرواشکال متعدی بخود گیرد. شخصی که به «شیطان» معتقد است، «خواص» روحی خود را مانند دیگری که تنها به «فرشتگان نیك» عقیده دارد، منبسط میسازد- «جادوگر» واقعی با همان نیرو که پیمبر حقیقی بکارمیبرد، در گیرودار آزمایش است، گواینکه انگیزه ومحرك اوفرق دارد.

انسان کالبدهای مختلف دارد: (جسمانی، اثیری، فلکی ونجومی وغیره) و برحسب درجهٔ تکاملی که داراست، میتواند شعورومعرفت خود را در بارهٔ وجود وهستی، در یکی از آنها وارد سازد، و باین طریق نیروی مخصوصی را که دراختیار اوست، دراین عرصه های مختلف بکار برد؛ اومیتواند این نیرو را برای نیل به‌آمال و آرزوهای خویش وحتی برای انجام اعمال «بد» استعمال کند، بشرط آنکه حاضر باشد به نتایج سوء ناشی ازاین نوع رفتار، تن در دهد. چنانکه در دنیای جسمانی هم هر کس میتواند الکتریسیته را برای کشتن یا روشن کردن خانهٔ خود مورد استفاده قرار دهد- وقتیکه شخص برای انبساط روحی مستعد وآماده شد، طرق بسیاری پیش پای او گذاشته میشود واو بیکی ازاین طرق بنا برتجربهٔ که درزندگانیهای پیشین حاصل کرده است، مجذوب

و کشیده خواهد شد. در این مرحله ممکن است حتی معتقد به تجدید حلول و تجسم نباشد. زیرا بسیاری ازطرق درابتدا متضمن این حقیقت نیستند. همهٔ این طرق، اعم از اینکه درابتدا، متضمن یك حقیقت مخصوص یا دیگری باشند، بیك شاهراه که من آنرا **عرفان و تصوف شخصی** خواهم نامید، منتهی میشوند. و دراینجا «**خود**» سرانجام با جریان **نیروی کونی** (نیروی جهانی) باطناً متصل شده و از آن پس، دیگر نیازی بکمك خارجی برای تعقیب سیرخود نخواهد داشت. بنا براین تمام این راهها به این منتهی میشود که، ازروی شعورومعرفت، **حضور خدا در روح فرد درك گردد**. مشروط بر آنکه فرد مصمم باشد که راهی را که بر گزیده است، با صداقت واشتیاق دنبال کند، وچنانکه **راماکریشنا** گفته است: «وقتیکه اخلاص وعشق حقیقی در میان باشد، شخص میتواند بوسیلهٔ هر یك ازفرق مذاهب، بخدا برسد.» و من بگفتاراو «همچنین بوسیلهٔ هر یك ازعلوم» را اضافه میکنم. واین نکته را بزودی خواهیم دید.

اعم ازاینکه کسی تمام این حقایق را بپذیرد یا نه (واین بسته براهی است که درحال حاضردر پیش گرفته است)، همان علاقه‌ایکه بخواندن این کتاب نشان میدهد دال براینست که یکی ازاین طرق را بر گزیده است و با ادامه قرائت خود شاید دریابد که تا کجا رسیده است.

معمولا مردم، خویشتن را با مذهب آباء واجدادی، یعنی مذهبی که در آن متولد شده‌اند، وفق میدهند، هرچند نادرهم نیست که بعضی از آنها با گذشت زمان، در رویه ومشی خود تغییری قائل شوند. تمام آنچه که گفتیم برحسب تصادف و اتفاق صورت نمیگیرد: فرد درخانواده ومحیطی که برای ترقیش درزندگانی کنونی ازهمه مناسب تراست، تولد یافته است وازکلمه ترقی، مقصود من ادای دیون قدیمه وجمع آوری مطالبات وتحصیل دانش جدید است.

راه مخصوصی که درآن، اکنون شما تحول وتکامل خود را طی میکنید، بلاشك دراینموقع برای شما بهترین راه است، مگر آنکه حقیقتاً برای تغییری آماده ورسیده باشید. هرچند. تمام این راهها منتهی براه واحد میشوند، ولی ازحیث شکل ومنظره

بهیچوجه باهم شباهتی ندارند. ازاین لحاظ میتوانیم آنها را بدوطیقه تقسیم نمائیم :-

طرق علم وطرق مذهب.

برای افرادی که درطبقه دوم (مذاهب) واردند، ممکن است مشکوك وتردیدآمیز بنظر برسد، که آنکس که منحصراً مستغرق مطالعه وتحصیل علوم است وهیچ علاقه ونفعی درهیچ مذهبی ندارد، بتواند مانند خود آنها و با همان اطمینان، بانبساط روحی برسد. معهذا درفصل آینده خواهید دید که جریان امرعیناً همین است.

ازطرف دیگر، آن دانشمند واقعی که تمام جان و کوشش خود را مصروف بکشف حقیقت از راه کارهای آزمایشگاه میکند، بنظرش عجیب خواهد آمد که بعضی مردم انتظاروتوقع کشف حقیقت را درفرق مذاهب داشته باشند.

تمام اینها، همانطور که قبلا تشریح شد، نشانهٔ اینست که افراد برطبق درجهٔ تحول وسیرتکاملی خود رفتارنموده، وهمهٔ آنها درسطح تفکر خود صحیح و برصوابند. حتی هنگامیکه دیگران، بعضی اعمال مرتکب میشوند که بنظرما بدون‌تردید ناصواب ومستوجب سرزنش می‌آید، باید ازشتاب وعجله درقضاوت خودداری کنیم.

آن وحشی افریقائی که مبلغ مسیحی باو گفته است :- نباید دوزن داشته‌باشد، و برای آنکه برطبق گفته ومیل کشیش عمل کرده باشد، راه حلی پیدا کرده و یکی از زنان خود را میخورد، کارنیکی ازنقطه نظرخود انجام داده است. ووقتیکه بعداً به او گفته میشود که این کارخوب نبوده است، جواب میدهد: «خوب والبته خوب بوده‌است و بهترین چیزی بوده است که من تا کنون خورده‌ام»

با وجود اینکه سطح فکراین پیرمرد افریقائی نسبتاً پست بوده است، بهترین کاری را که دراین سطح فکرمیتوانسته‌است بنماید انجام داده، وعمل اودرمرحله سیر تکاملیش صحیح است - ازنقطه نظرما، این عمل بکلی ناصواب ومردود بوده است. لکن خودآن وحشی، سزاوارسرزنش وملامت نیست.

٤ - طرق علم

علت عمدهٔ تباین واختلاف عقیده بین بعضی ازالهیون و برخی ازدانشمندان، در اصطلاحات وکلمات مختلفی است که این دو دسته برای بیان افکارواحد بکارمیبرند. وقتیکه معنی نهائی وغائی تعالیم این دو مکتب مفهوم شود، دیده خواهد شد که بهیچوجه با یکدیگر تضادی ندارند. (۱)

دانشمندی که سرگرم آزمایش آثارطبیعت است، خواه بجای منظورخود یك دوربین یا یك ذره‌بین ویا یك مداد معمولی وکاغذ بکار برد، مظاهروتجلیات همان نیرو و یا قوه را ملاحظه میکند که یکنفر برهمن یا راهب عیسوی، دراثرمراقبه یا اوراد وادعیه خود، مشاهده مینمایند. خواه‌برای این‌منظور بریاضت وتزکیه‌نفس بپردازند (یوگا) (۲) و یا دانهٔ تسبیح استعمال کنند.

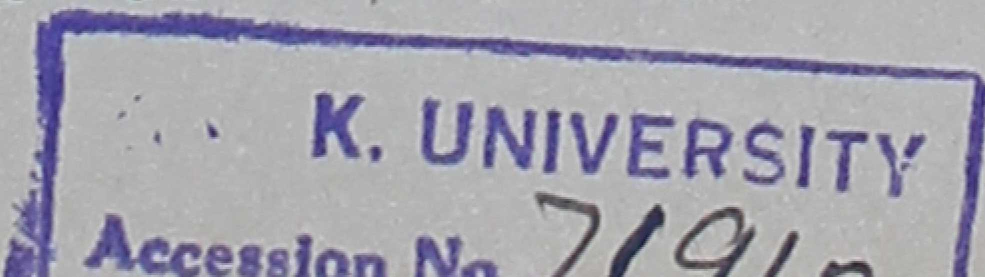
ممکن است هردومکتب، اسامی مختلفی برای تعیین این نیرو بکار برند، یکی آنرا انرژی کونیه (نیروی جهانی) و دیگری خدا یا برهما بنامد (۳) لکن اگرشما ازآن دانشمند درخواست کنید که انرژی کونیه را توصیف کند واز برهمن بخواهید که برهما را تعریف نماید، شما دو تعریف و توصیف بدست می‌آورید که از حیث معنای نهائی وغائی، خیلی کم باهم اختلاف دارند. وحتی این اندك اختلاف هم،

۱- ازمجلد ۲- کتاب مثنوی صفحه ۱۸۷

چار کس را داد مردی یکدرم	هر یکی از شهری افتاده بهم
فارسی و ترك و رومی و عرب	جمله با هم در نزاع و درغضب
فارسی گفتاازاین چون وارهیم	هم بیاکاین را بانگوری دهیم
آن عرب گفتا معاذ الله لا	من عنب خواهم نه انگور ایدغا
آن‌یکی کز ترك‌بد گفت‌ایگوزوم	من نمیخواهم‌عنب خواهم اوزوم
انکه رومی بود گفت‌این‌قیل را	ترك‌کن خواهم‌من استافیل را
در تنازع مشت برهم میزدند	که زسر نامها غافل بدند
صاحب سری عزیزی صد زبان	گر بدی آنجا بدادی صلحشان

۲ - یوگا - روشی ازمراقبه وریاضت فلسفه هندو است که منظورازآن اتحاد روح مرتاض با روح جهان است . YOGA

۳ - هاتف فرماید : درسه‌آئینه شاهد ازلی پرتوازروی تابناك افکند
سه نگردد بریشم اراورا پرنیان خوانی وحریروپرند



مربوط بدرجهٔ انبساط خود آن افراد است و نه بمکاتب تفکر آنها. همین اختلاف هم بین خود دانشمندان و بین خود برهمن ها دیده میشود. چه، نمیتوان دو نفر را یافت که عیناً یك فهم ودرك واحدی نسبت به الوهیت ونیروی کونیه و برهما وغیره داشته باشد. زیرا هیچوقت مرحله تکاملی دوشخص، عیناً یکی نیست،

طرق علم بشاهراه وصول بخدا منتهی میشود. حال هراسمی که دانشمندان میخواهند به آن بگذارند، اهمیتی ندارد ومورد بحث نیست.

بیانات واظهارات بعضی از بزرگترین دانشمندان معاصر، یعنی دانشمندانی که بمقام آزمایش شخصی دررشته های خود رسیده‌اند، بخوانید تا متوجه شوید، چه اندازه باین هدف نزدیکند. بین هزاران مثال، دکتر روبرت **انیشتین** رادرنظر بگیریم که میگوید:

«آنچه را ما از جهان می بینیم **فقط انعکاسی** از واقعیت وحقیقت اشیاء است»

«و... هردانشمند طبیعی، حس مذهبی دردرون خود دارد وخویشتن را همچون کودکی»

«احساس میکند که شخص بالغ ورشیدی براوتحکم مینماید. و واردات درونی والهام،»

«بوی (مقصود خود دکترانیشتین است) **اطمینان میدهند** که راه صواب پیموده است»

«بدون آنکه خود علت آنرا بداند. واحساسات مذهبی دارای سطوح مختلفی هستند که»

«ازآنجمله **حس مذهبی کونیه** است وبوسیله آن، شخص پی میبرد که **امیال و ارزوهای**»

«**بشری پوچ و بیمعنی است** - و فرد، در صدد اینست که تمامیت هستی و وجود را»

«بعنوان یك **واحد اصلی** بیازماید. وتحمل آزمایش مذهبی کونی، قویترین وشریفترین»

نیروی محرکه در تتبعات وتحقیقات علمی اوست و.. غیره ..و غیره» دکتر انیشتین که از بزرگترین دانشمندان عصر بشمارمیرود وشخصاً تمایلی بهیچیك ازفرق مذاهب ندارد شاید بوصول بخدا و درك وجود او، از بسیاری ازراهبان صومعه‌نشین، نزدیکتر است.

واضح است ازآنچه گفتم، بهیچوجه مقصودم تحقیر موفقیتهای آن راهب حقیقی که ازراه مخصوص خود بخداوند واصل شده ووجود اورا درك کرده است **نیست**؛ بلکه میخواهم این حقیقت را روشن نمایم که هیچکس وهیچیك ازتشکیلات مخصوص ارضی، مالك انحصاری عمل وتأثیرخدا برارواح وجانها نیست. **نیروی کونی** برهرکس بطریق

وطرزی که بهترشایسته ومناسب تحول وتکامل شخصی اوست تأثیرمینماید.

جهان درنظرروشن و بصیر بیننده‌ایکه درسطوح مختلف کوشش هرفرد راصحیح وصواب می بینند، یك کل موزون ومتناسبی است (۱) ـ هر کس ازدانشمند وراهب گرفته، تافرد ساده‌ئه که دراین‌خاکدان گام برمیدارد، وقتیکه ابزارهای مخصوصی‌را که دراختیار اوست، برای پرورش وتهذیب «**خود**» خویشتن بکارمیبرد، بطورمؤثری تحول وسیر تکاملیش را، درنقطه زمان ومکان خاصی که درعالم وجود دارد، تعقیب میکند. **منجم** و ستاره شناس (عالم علم هیئت)، افلاك وآسمانها را در اختیار دارد، که بروح او **حقیقت بزرگ** را الهام میکند.

قوانینی که برایجادوانهدام‌افلاك‌حکومت میکنند، مهارت و کاردانی وهنرمندی که‌درمکانیسم‌آن بکاررفته است، همهٔ اینهاآغازومبدئی برای نوآموزی اوست.

اگراوازقیود ومحدودیتهای مذهبی‌آزاد باشد، زودبشاهراه تصوف‌شخصی‌خواهد رسید ودرآنجا روح او، آرامش وسعادت جاویدان را خواهد یافت، ومتوجه میشود که مفتاح اصلی اشکالاتش در **درون خود** اوست(۲).

علماءِفیزیك، ریاضی، شیمی‌وغیره که‌بمرحله ومقام‌آزمایش‌شخصی‌دررشته‌های‌خود رسیده‌اند، درکارهائیکه انجام میدهند نظیرهمین محرك را برای افزایش انبساط روح خود خواهند یافت ـ برای وصول بخدا و درك وجود او، راه علم بهمان اندازه وسیع وروشن است که طرقی که راهبان صومعه نشین یا مرتاضان دیگر پیموده‌اند.

---

(۱) جهان چون چشم‌وخط‌وخال ابروست — که هرچیزی بجای خویش نیکو است

(۲) توخود حجاب‌خودی، حافظ ازمیان‌برخیز — از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

۵- طریق مریدی و شاگردی

چنانکه پیش گفته شد، بنابگفته **راماکریشنا**: «وقتیکه اخلاص و عشق حقیقی درمیان باشد، شخص می تواند بوسیله هر یك از مذاهب، بخدا واصل شود.» این گفته راماکریشنا کاملا درحدود صلاحیت اوست، زیرا بنفسه تمام اعمال بزرگترین مذاهب زمان خود را (۱۸۸۲ میلادی) یکی بعد از دیگری انجام داده و بخداواصل شده است.

برای توصیف اینکه هریك از مذاهب بزرك، باچه وسائل مخصوصی، فرد را بوصول بخدا یا تصوف شخصی هدایت میکند، شرح مفصلی لازم است. لکن چون تمام این مذاهب صریحاً و بطور قطع تعلیم میدهند که خدا در **درون شخص** یافت میشود واضح است که تمام آنها به **تصوف شخصی** راهنمائی میکنند - زیرا وقتیکه فرد، خدارا **دردرون خویشتن** یافت، دیگر نیازی بکمك خارجی برای تعقیب وادامه مشی خود ندارد واین همان تصوف شخصی خالص است (۱)

بنا براین، چون این کتاب مختصر نمیتواند توصیف مفصل و مشروحی ازطریق وروش سیر تکاملی که در هر مذهب موجود است بدهد، فقط بذکر چند مثال اکتفا خواهیم کرد، این مثالها علاوه برمنظورهای دیگر، پوچی و بیهودگی جنگهای سرد مذهبی را ثابت خواهد نمود (۲)

مااطمینان و اعتماد داریم که خوانندگان محترم کاملا باین حقیقت خواهند رسید که تفاهم متقابل بین پیروان عقاید مختلف، سر انجام میتواند چشم هر کس را باین حقیقت بزرك که: **جهان یك کل موزون و متناسبی است**، باز کند.

الف - طریق کاتولیك - اگر شما در یك خانوادهٔ کاتولیك تولد یافته و

---

(۱) سنائی فرماید:

ای نسخه اسرار الهی که توئی — وی آینه جمال شاهی که توئی

بیرون زتو نیست هرآنچه درعالم هست — ازخود بطلب هرآنچه خواهی که توئی

۲ «حافظ»

جنك هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه — چون نه یدند حقیقت ره افسانه زدند

آزادی را ازطریق انجام اعمال ومراسمی که کلیسای کاتولیك معین و تحمیل کرده است بدست آورده باشید، قطعاً شایسته وسزاوار مدح وثنای ملکوتی هستند.

رسیدن به تصوف شخصی که از قید هر گونه مراسم و اعمال مذهبی آزاد باشد با وسائل خاص خود کلیسا، مستلزم تحمل و طاقتی بزرك و ایمانی شگرف است، زیرا رسیدن بچنین مقامی لازمه اش زندقه و کفروطرد از مذهب استوآنهم معنایش دراین کلیسا «عدم نجات ورستگاری» است. واین عدم نجات ورستگاری فقط بوسیله باز گشت صادقانه بعقائد ومراسم مزبور و انجام آنها، ممکن است زائل و باطل شود. از طرقی که تا اینجا ذکر و توصیف شد هیچیك برای ضمانت اجرائی، جز مذهب کاتولیك، متضمن یك شکنجه و عذاب ابدی نیست، و چنین ضمانت اجرائی بخودی خود برای شخص متفکر تقریباً غیر قابل تحمل است، حتی اگر شخص بتواند در مقابل انضباطی که برای جلوگیری از چنین تنبیه و کیفر لازم است، تاب بیاورد - تنها فکر اینکه بعضی ازبرادران همعقیده او چنین سرنوشتی در گذشته داشته اند برای افرادپاکدل فکر غیرقابل تحملی خواهد بود.

برای آنکه بتوان متدرجاً درزیر چنین تازیانه مهیبی راه تکامل را پیمود، وبه پرورش و بسط عشق نسبت بخالق کل اشیاء رسید - حقیقة زحمت و ریاضتی باید که سزاوار وشایستهٔ شهداء واولیاست.

من مورد بخصوصی را اطلاع دارم که یکی از مؤمنین ناچار بود چنین کیفری «عذاب ابدی» را بعنوان اینکه «مشیت و اراده» خداوندیست طوعاً بپذیرد تا آنکه کاملا و بطور قطع از آن نجات و رهائی یابد.

این شخص ازطریق عشاء ربانی[1] چنان عشق عمیق و حقیقی نسبت بخداوند پرورش داده بود که توانست چنین محکومیتی را [جهنم ابدی] بعنوان اینکه خواستهٔ خود خداست قبول کند - شعیره عشاء ربانی (خوردن نان و شراب مقدس) مفتاح نجات

۱ــ یکی ازهفت شعیره (جمع آن شعائراست) دین‌عیسویست: نان وشراب مقدس که بنابراصول مذهب کاتولیك نماینده حقیقی ومادی بدن وخون وروح و قوه الوهیت مسیح می باشد

برای پیروان کاتولیك است . آن کاتولیکی که حقیقة صمیمی وصدیق است با پذیرفتن نان مقدس بعنوان نفس خدا ، سرانجام باین عقیده میرسد که خدا در درون او مسکن گرفته است ، زیرا او نان عشأ ربانی را هرروز یا (اغلب) میخورد ، وباینطریق متدرجاً بتصوف شخصی واصل میشود ، هر چند بدون ابتلا ئات شاق و مقرون برنج و زحمت نخواهد بود . وقتیکه باین حالت تصوف شخصی واصل شد ، روح او با حقیقت واقعی روشن ومنورمیشود و بدنبال آن مرحله آزمایش پیش میآید ؛ و بالاخره عقیده بعذاب ابدی ، درزیر نورحقیقت برای همیشه خاموش میشود خوف از خدا ، جای خود را به اعتماد و اطمینان میدهد وسرانجام سکون وآرامش دائمی با علم باینکه همه چیز خوبست برقرار میگردد

همه این راهها درآغازمتضمن انضباطهای (دیسیپلین) گوناگون و زیادی‌است که مستلزم بذل‌جهد و کوششهای حقیقی‌ازطرف سالك‌است ، ولی درهیچ مذهب دیگری تسلیم وازخود گذشتگی که ازسالك خواسته میشود شدیدترازاین مذهب نیست .

شخصی برای آنکه بطور قطع و یقین از اعتقاد بعذاب ابدی « دوزخ » نجات و رهائی یابد ، تحقیقاً این عذاب را بچشد واز این جهنم باحالت تسلیم ورضا بگذرد و به این طریق بیاموزد که میتواند برتمام جهنمهای این دنیای جسمانی فائق آید بسیاری کاتولیکها ممکن است بی‌میل نباشند که این بیانات را انکار کنند ولی انکار کنندگان یاعقیده به دوزخ ندارند وبنابراین جزومذهب کاتولیك نیستند هرچند که هرروزیکشنبه هم بکلیسا بروند و یا اینکه موقتا فکروتصورمیکنند که دوزخ فقط برای دیگرانست ونه برای خودشان . من کلمه « موقتاً» را استعمال کردم زیرا دیر یا زود وقتیکه تحول وتکامل آنهاکاملتر است ناچارخواهندبود باشیطانی که‌بآن معتقدند روبروشوند ومقصود عیسی مسیح از این جمله که فرموده است :

« مادامیکه شماحاضروآماده برای هلاك روح‌خود بخاطر من‌نباشید ، نمیتوانید شاگرد و پیرو من باشید » برای اشخاصی است که برای این آزمایش مستعد و رسیده بوده‌اند تنهاطریقی که شخص میتواند بطورقطع عقیده راپپذیردیاآنرا دوربیندازداینست

که حقیقتاً آنرا آزمایش کرده و چشیده باشد و بنا بر این برای اینکه کاتولیك بطور قطع دوزخ خود را بدور بیندازد ، بدون اغراق ناچار است بآنجا روانه شود و عذابهای وصف ناپذیر آنرا بچشد. آن عده از کاتولیکها که ممکن است این حقیقت را انکار کنند ، بعنوان اینکه چون زندگانی آنها با قواعد کلیسای خودشان مطابق و موافق بوده است از اینگونه شکنجه ها وعذابهای آینده بر کنار و معاف بوده واحتیاجی بغلبه بر آنها ندارند ، خودشان بخوبی و بدون اینکه حاجت بشرح و تفصیل از طرف من باشد میدانند که درمواجهه بامرگ چهاحساساتی ازلحاظ جهنم وبرزخ (که همان خود جهنم است منتهی با این اختلاف که پایانی دارد) در آنهاتولید میشود. آنان اگر قواعد کلیسای خود را متابعت کرده باشند این ترس را میچشند ، وعلت ساده آنهم اینستکه بکرات بآنها گفته شده است که حتی اولیاء قدیسین هم روزی هفت مرتبه گناه میکنند . عده بسیار قلیلی ازکاتولیکها میتوانند بدون احساس عذاب وشکنجه که نتیجه اعتقاد بمجازات و کیفر ابدی است ، بامرگ روبرو شده یا حتی جداً فکرمرگ را بخود راه دهند اگر اتفاق افتد که بموعظه‌ای درموضوع دوزخ وبرزخ گوش دهند، درباره آرامش نهائی وعاقبت خود تفکر واندیشه نموده و اغلب روحشان بحدی مضطرب و ناراحت میشود که بمحض اینکه موعظه تمام شد، سعی میکنند که بافکار اطمینان بخش تری متوسل شده وپناه ببرند. هر کاتولیك مؤمن و صحیح العقیده ایکه این را میخواند میداند که اظهارات من تاچه اندازه صحیح و مطابق باواقع است. ازتمام اولیاء وقدیسین که ازمیان مذهب پرپیچ وخم کاتولیك راه را نشان داده اند سن ترز(۱) (که یکی ازآخرین قدیسینی است که نامش درفهرست قدیسین ثبت شده) بیش ازهمه از لحاظ دوره کنونی ما، روشن ومنورالفکر است وی «اطمینان و تسلیم» را کلید رستگاری میداند. برای کاتولیکهائی که درجستجوی نور درونی ونجات ورستگاری هستند وی درآغاز کار بهترین راهنماست زیرا واضح است که خداوند او را فرستاده بود که کاتولیك های صادق ومؤمن را در برداشتن قدم بعدی تکاملشان واستقرار آنان در راه واحد ومشترك رستگاری ونجات یعنی تصوف شخصی، کمك نماید ـ اکثر طالبانیکه تحقیق وتتبع کاملتری

۱- SAINT- THERESE

کرده‌اند، شاید باین نتیجه برسند که راه رم (مقصود مذهب کاتولیک است. مترجم) بشاهراه اصلی هدایت نمیکند و بلکه به بیراهه میرود. لکن فراموش نکنید که طرح و نقشه عمومی تحول و سیر تکاملی بشری، این راهها بهمان اندازه لازم و ضروریست که طرق عشق و محبت که منحصراً بعشق حقیقی خالق منتهی میشود

اشخاصی که درطریقی سیر میکنند که درآنجا باید بایك دوزخ ابدی عذاب سر و کار داشته باشند، محتاج بچنین وهم و فریب موقتی هستند، تا بتوانند خویشتن را برای وصول بسطحی که برای نوع دوستی لازم است ورزیده سازند.

شما، اگر یك شاگرد تازه وارد مکتب رم (مقصود مذهب کاتولیك است. مترجم) را قانع ومطمئن سازید که دوزخ ابدی وجود ندارد؛ برای اوراه انهدام و خود کشی را باز کرده‌اید؛ مادام که درروی زمین افرادی دراین مراحل وجوددارند، تازیانه کیفر و مجازات ابدی ضروری ولازم خواهد بود ازطرف دیگر مؤمن صادق در راه رم وسائل لازم برای آزادی ونجات خود ووصول براه اصلی درك وجود خدا دردرون خویش میبابد، و بالنتیجه ازعقایدی که موقة بخاطر او برای منظورهای انضباطی بکار برده میشد رهائی پیدا میکند ازمیان این وسائل عشأ ربانی مخصوصاً مؤثراست.

طالبانی که درطریق دیگر سیر میکنند، آن مهارت وهنرمندی پدرانهٔ که خداوند درشعیره عشاء ربانی نشان داده است، و عده قلیلی از کاتولیکها ظاهراً بمنظور واقعی آن پی برده و حقیقة از آن مستفید میشوند، نباید از نظر دور داشته و از استعجاب وتحسین خودداری نمایند.

مطابق این مذهب، عیسی جسماً داخل نان مقدس (۱) است وعیسی هم نفس خداست از آن لحظه که شخص مؤمن بحضور حقیقی وواقعی خدا درنان مقدس ایمان پیدا کند؛ طبعاً میل شدید برای خوردن آن احساس مینماید واغلب، ودر بعضی موارد، همه روزه صبح درایام سال برای «دریافت» نان وشراب مقدس به کلیسا خواهد رفت واگر این کار را برحسب عادت و بصرف اسقاط تکلیف انجام ندهد و بلکه بعد از دریافت نان مقدس

۱- یك تکه نازك نان فطیر

همچون کسی که حقیقة معتقد باینستکه **خدا** را در قلب خود پذیرفته است رفتار کند
بالاخره باین نتیجه میرسد که **خدا در درون اوست** زیرا گوئی بدفعات خدا را خورده
است ؛ رفته رفته وی به «صدای درونی» بیش از صداهای بیرونی تکیه و اعتماد خواهد کرد
وسرانجام وبعداز اینکه حوادث خارجی، راستی ودرستی آن «صدای درونی» را بدفعات
برای او تأیید کردند وی نصایح وراهنمائیهای او را بجای نصایح و راهنمائیهای دنیای
خارجی پیروی خواهد کرد. دیر یازود وقتیکه «صدای درونی» اوراتشجیع ووادارمیکند که
رشته اسارت وبندگی عقاید را بگسلد، کشمکش وجدال شدیدی شروع خواهد شد لکن
تکیه واعتماد او براینکه خدا دردرون است دراینموقع باندازه کافی قوی ونیرومنداست
که به تکفیرهائیکه سزای چنین عملی است اعتنا نکرده ویاآنها را نادیده انگارد ؛ (این
درموقعی است که او رنجها وعذابهای جهنم را که قبلا به آن اشاره شد میچشد و آزمایش
میکند) و با اعتماد واطمینان بالاخره بجائی میرسد که خویشتن را از تمام رشته های
اسارت آزاد ساخته وفقط خود را باخداوند متحد میبیند. وی بهدفی که از این مذهب
منظور بود، یعنی اتحاد کامل باخدا رسیده است. چون ازاین پس، برای راهنمائی و
هدایت خویش، تنها برخدا تکیه دارد، بطورقطع بشاهراه تصوف شخصی می پیوندد.
وی اگرمیل داشته باشد ممکن است بازهم بکلیسا برود لکن دیگردلش آنجا نیست
واو «دردنیا هست اما جزودنیانیست» شماره کاتولیکهائی که باینمرحله رسیده اند ظاهراً
بیش ازآنست که دیده میشوند، زیرامعمولا آنهائیکه بچنین نجات وآزادی رسیده‌اند
درباره موفقیت خود سخنی نمیگویند[۱] بلکه در «اطاق مخفی» با **نجات‌دهنده** حقیقی
خود که پیوسته آنانرا راهنمائی میکند، تنها انیس ومأنوسند.

بلی محققاً هردالان ودهلیزی از لابیریت کاتولیکی باخرد وعشق وخدا منور و
روشن است وآنهائیکه راه «رم» را با اخلاص وعشق حقیقی درپیش میگیرند؛ سرانجام
خدا ونجات وآزادی خودرا خواهندیافت.

راه عرفان وسلوك - عارف و سالك هم، موقعیکه صعود بنردبان معرفت را

۱- آنکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

آغاز میکند باز بطریقی پای بند ووابسته بیکنوع مرکز مفترض الطاعه میباشد . اگر چه این رشته از آن قماشی نیست که کاتولیك را بپاپ می‌بندد معذلك بعضی الزامات و تعهدات اخلاقی نسبت بجامعه برادران (اخوان الصفا) واقطاب آن و مخصوصاً نسبت به **پیر دلیل** که «چشم بصیرت یا تمایل شخصی اورانسبت بمعرفت میگشاید» دربردارد .

دراینجا خوف و ترس چندان کاری با سلوك و رفتار تازه وارد ندارد. اعتماد واطمینان وعشق ومحبت اوراوادار به پیروی ازنصایح مربی و مرشدش میکند .

بعد از چند سال آزمایش درتحت هدایت ومراقبت مراد ومرشد (و نه در تحت اوامر چنانچه در مورد کلیسای کاتولیك صادق است) بالاخره بمقام مریدی و سپس پیردلیلی واصل میشود . و درمقام اخیر، اتحاد درونی او با خدا ثابت و دائم است و دانشش بی نهایت توسعه یافته ، وشوق او باینکه سهم مؤثری درانجام نقشه‌بزرك خدا داشته باشد، بوسیلهٔ یك همکاری مستمر با جامعه اخوان الصفا(که از سایر پیردلیلانی که بهمین قبیل مجاهدت و مساعی مشغولند، تشکیل یافته است) بمنصه ظهور و بروز گذاشته میشود، گوئی خداوند، عالماًعامداً این راه را با گلهائی بی نهایت زیبا ودلفریب وعدیم‌النظیر زینت داده است. عارف حقیقی ، هرچه بیشتراز مکاشفات بهره مند میشود بهمان نسبت ازلذات جدیدی متمتع وبرخوردار میگردد و معرفت و شناسائی حقیقت ، که متدرجاً باگذشتن ازحالی بحالی و ازمقامی بمقام دیگر بدست می‌آورد ، همواره قلب او را ازسعادت وخوشی مالامال میسازد،

اگرمن مجاز دراستعمال این جمله باشم میگویم : « او برقله و فراز دنیانشسته» وخود را آزاد ووارسته از هرقید و بند احساس مینماید - پس از آنکه اساس و شالوده اخلاقی راکه شایسته اوست پی ریزی کرد ، اسرار و علوم مخفیه بوی آموخته میشود ، و میتواند (مخصوصاً وقتیکه بمقام پیردلیلی رسیده است) آنچه راکه میل دارد بدون هیچ گونه رنج و کوشش انجام دهد . او خدا را دوست میدارد و احساس میکندکه خود نیز محبوب خدااست . و اگر بخاطر میل و شوق دائم خویش بمساعدت و کمك بعالم‌بشریت

و تماشای قلوب قاسیه که **کارمای**[1] خود رامیسوزانند و به بخت وسعادت خود پشت پا میزنند ، نبود ؛ اوحقیقة در بهشتی مشحون ازسعادت و لذات بی شائبه و پاك ، زندگی میکرد. چون عارف برای سد ترقی خویش ، عملا مانع دیگری جز نفس جسمانی ندارد بمجرد اینکه برخویشتن تسلط یافت ونفس خود رامقهور ساخت ، بتصوف شخصی واصل میشود . از این پس اگر به پیوستگی خود بمراد یا مربی و آموزگار و یا جامعهٔ اخوت ادامه دهد، مانند سابق برای پیشرفت وتکامل شخصی نیست ، بلکه بخاطر شوق شدیدی است که بصرف آزادی واستعمال قواودانش خود، برای وصول بهدف هائی که جامعه اخوت آنها را تعقیب میکند وخودش هم عضووابسته آن جامعه است ، دارد . وی بتمام معنای کلمه **آزاد ونیرومند** است وآنچه را که شخصاً ازطریق مرادها ومربیان گذشتهٔ خود ، بدست آورده است بدیگران نیز میرساند و منتقل میسازد .**حقیقتاً چه لذتی ملکوتی و چه وظیفه وکار شریفی!!!**

نخستین گامی که طالب برای انبساط و ترقی خویش برمیدارد ، پی‌ریزی یك شالوده محکم اخلاقیست که متضمن تسلط کامل برنفس خویش درمقابل تمایلات طبیعی اوست وقبل‌ازاینکه تعلیمات مهمی راجع به **قوای مخفی** باو داده شود باید بر شهوات و خواهش های نفسانی خود مسلط شود، وحس نوع دوستی حقیقی و شدیدی دراو بسط و توسعه یابد . این موفقیت غالباً مستلزم سالهای متمادی ریاضت و امتحان و مطالعه ورنج ومشقت است ، لکن چون طالب پیوسته از پیشرفت و ترقی‌خویش آگاه است و کاملا میداند بکجا رهسپار است ، باوجود ریاضات بسیار ، باخوشنودی ومسرت درتحول و تکامل خود پیشروی مینماید .

درحالی که راه مذهب کاتولیك ، راهی متضمن جنك وجدال است که کم وبیش درتاریکی صورت میگیرد ؛ راه عرفان ، راه‌دانش است واز همان آغاز بواسطه اعتماد و عشق بخدا و یقین باینکه وی در طریق راست وصحیح سلوك است، منور وروشن است. درکوششهائی که او برای وصول بمقصود میکند حب نوع ، دانش ، نیرو وعشقی که از

---

[1] **کارما** ـ دردین بودا ، حاصل کردار انسان درهر یك ازمراحل وجود است که سرنوشت او را برای مرحله دیگر معین میکند و بالنتیجه معنی سرنوشت و تقدیری که نتیجه‌کردار باشد میدهد (نامه اعمال) «مؤلف»

مراد خود مشاهده میکند محرك و مشوق دائمی او و مورد اعجاب عمیق اوست . اغلب اوقات وی مثالها و سرمشقهای زنده‌ای از کمال در اطراف خود می بیند و با نیروهای مخفی مرادش کمك میشود و باینطریق اگر بادل وجان باین کار تن در دهد بسرعت پیشرفت وترقی مینماید . دراینجا خداوند متعال ، دانائی وبصیرت ومهر ومحبت خود را بوسیلهٔ جلب و جذب استاد و مراد مناسب ، بشاگرد و مرید مناسب وبالعکس ظاهر میسازد. بین عرفا ، اصل مسلم ومشهوریست که «وقتی طالب مستعد است مراد ظاهر میشود» عارف بوسیله این کمك‌ها و کتب بسیاری که مربوط به **عقیده باطنی و پنهانی** است (و عقیده مزبور کلا در اختیار وتصرف **جامعه اخوت** است وجزئی از آن در این کتب مکشوف است) علاوه برچیزهای دیگر ، اطلاع ودانشی ازجهان واجزاء مشکله آن بدست میآورد که نسبت بدانش واطلاع دانشمندانی که چنین مکاشفه‌را در اختیار ندارند خیلی برتر وبالاتر است . طالب سرانجام چنان معرفت وحس آگاهیش منبسط میشود که میتواند به بسیاری از سطوح و مقاماتی که از سطح جسمانی بالاتر است واصل شود . عرفان حقاً مذهب **دانش ومکاشفه** است (هرچند همه عرفا آنرا مذهب نمیشمارند)

شعار انجمن عرفانی که شامل بسیاری ازعرفای دنیاست اینست : « بعقیده من هیچ تجربه و کارآموزی دنیوی جذاب‌تر وجانفزاتر والهام بخش‌تر از آشنائی شخص بایك استاد حقیقی عرفان نیست»(۱)

راه‌وطریق ودا ـ طریقه **ودا** که یکی از جمله طرق فلسفی وسیع هند یست بشعب و فرق گوناگون منقسم میشود و چون قصد ما این‌نیست که طرق و آداب مذاهب مختلفه را مشروحاً وصف نمائیم ، بلکه غرض نشان دادن تأثیر آنها بعنوان وسیلهٔ وصول بدرك وجود خداست ، تحقق و بررسی خود را محدود بتعالیمی

---

۱ ـ حافظ فرماید :

مصلحت دید من آنست که یاران همه‌کار بگذارند و خم طره یاری گیرند
قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر زمانی

میکنیم که مستقیماً باین منظور راهنمائی مینماید. درتعلیمات **ودا** دیده میشود که اولین تماس با خدا، که از روی شعور ومعرفت باشد، در بیشترموارد با وصول بحالت **سامادهی** (۱) صورت میگیرد. وآن حالتی از بیخودی و **خلسه** ایست که درآن معرفت وشعورمرید بعرصه های روحانی کشیده وبرده میشود، ووقتیکه مرید دراینحالت است، مکاشفاتی از **حقیقت** باومیرسد وآنگاه که شعورش بعالم ناسوت بازمیگردد میتواند بدون کمک خارجی ودلیل، رشد وسیرتکاملی خود را انجام دهد و به اینطریق بتصوف شخصی واصل میشود. ازاینمرحله ببعد زندگانی او یك زندگانی مشاهده ومشحون بسیرآفاق وانفس است ودیگرزندگانی فعالی مانند استادان واقطاب طریق عرفان ندارد- هرچند اوممکن است بیکنوع فعالیتی بخاطر بشریت و انسانیت دست زند ولی بزرگترین تعلیمات ودستورهای اودرسرمشق ونمونهٔ کذ ازرفتارومکتسباب خویش میدهد ظاهر میشود ونه بوسیله نطقها وخطابه ها یا کتب ورساله ها، چنانکه بسیاری از پیروان این طریق حتی هیچوقت یك کتابچه هم ننوشته‌اند. **ودائی** نیزمانند عارف چنان دامنهٔ دانشش (که ازطریق مراقبه بدست‌آورده است ونه مطالعه وتحصیل) وسیع است که از لحاظ بصیرت وفهم وخرد ازاکثرمعاصرین خود برتراست. اوخدا را درهرچیزدرك میکند وهرشیی را مظهرمخصوصی ازذات لایزال بشمارمی‌آورد (۲) و بنابراین درآمیزش وارتباط دائم با خدا زندگی میکند. او را همه جا می بیند واورا درتمام مظاهرش دوست دارد. اوخویشتن را ابزاری دردست **قادرمطلق** احساس میکند ودرمی یابد که محبوب اوست وازطرف اوتقویت و پشتیبانی میشود (۳)

هنگامیکه شاگرد ومرید، درست راهنمائی وهدایت شده‌باشند در آغازشالوده اخلاقی محکمی بنا مینهند- علاقه ودلبستگی بعالم حواس باید قطع شود واخلاق باید متدرجاً بوسیله‌آزمایش شخصی ساخته شود نه بوسیلهٔ مکاشفات غیرمستقیم (چنانکه در مورد پیروان عرفان، که دانش خود را ازمرادها ومعاونین آنها میگیرند صادق است)

---

(۱) SAMADHI

(۲) زبان حال اوست: درهرچه نظر کردم سیمای تومی بینم

(۳) قلب‌المؤمن فی اصبع من اصابع‌الرحمن یقلبه کیف یشاء

یا بوسیله متابعت از اوامر (چنانکه درمذهب کاتولیك معمول است) - دراینجا تمام وسائل در اختیار مرید گذارده شده وشخصاً باید کار آموزی خود را تقریباً بدون هیچ کمك خارجی صورت دهد اغلب او دست بریاضت ومراقبه میزند و بعمل **یوگا (۱)** کشیده وراهنمائی میشود. با درك عمل واثرخدا برخویشتن و بردنیائی که براوحیط است وی متدرجاً بتصوف شخصی میرسد. و این تصوف شخصی با مراقبه های طولانی او که اغلب بحالت **سامادهی** (حال بیخودی و خلع) منتهی میشود، بیش از پیش مشخص ومعین کشته واورا با **نورحقیقت** منورو روشن میسازد.

تفکرات واندیشه های زیباوعمیق زیادی رامیتوان ازتعالیم **ودا**،عرفا، و کاتولیکها وعبرانیها نقل نمود - ومن دراینجا حاجتی بتوضیح نمی بینم که تمام مذاهب دیگر نیز متضمن تعالیمی هستند که سرانجام بتصوف شخصی منتهی میشود، ونظری ساده بکتب اساسی آنها ،صحت اینموضوع را بآسانی نشان خواهد داد - اشخاصی که علاقمندبمطالعات بیشتری دراین باب هستند میتوانند در کتابخانه های عمومی کتب بسیاری که متضمن این تعالیم هستند، بدست بیاورند.

---

(۱) یوگا بیادداشت صفحه ۳۰ مراجعه شود

٦- تصوف شخصی

چنانچه قبلا ذکر شد،تصوف شخصی هنگامی آغازمیشود که‌شخص یا فرد چنان بر« صدای درونی» خویش تکیه واعتماد کند که دیگر هیچ حاجتی بکمك خارجی برای رهنمائی خود بوصول بهدف نداشته باشد. در اینمرحله است که تفرید (۱) حقیقة شروع میشود. خداوند مقلد نیست، وهر گل، هرحیوان و حتی هرسنگی خصوصیات خودرا داراست.

دومرد جسماً هیچگاه بهم شبیه نیستند، همچنانکه دو گل مطلقا یکسان و مانند یکدیگر نمیباشند. هدف تمام فعالیتهای شاهراه تصوف شخصی،آوردن ورسانیدن فرد است بمشخصات وخصوصیاتی که در ازل برای اوطرح ونامزد شده‌است.

اقلاچهار یا پنجسال پرورش و انبساط لازم است تا اینکه شخص بتواند، دراین خاکدان بمقام حقیقی خود، آنچنانکه برای حلول و زندگی کنونی او طرح ریزی شده است برسد.

هرچند تفرید ازهمان آغاز مشهود و نمایانست، ولی طرز و روش تکمیل آن تقریباً برای همه یکسان است. تازه وارد، که هرگونه پیوند وعلاقه‌ای که ویرا بیکی ازمکاتب تفکر و اندیشه (که تا این تاریخ برای راهنمائی خود بآن تکیه داشته بود) می‌پیوست، گسسته است، در ابتداء تا حدی خویشتن را تنها و منفرد احساس میکند ورنج میکشد، وچون اغلب همان اشخاصی که هادی وراهنمای وی درراههای اولیه‌اش بوده اند، ویرا سرزنش مینمایند گاهگاهی تزلزل و تردیدی نسبت به سرچشمه‌ومنبع جدید دانش و هدایتش احساس میکند واغلب دچاراین وسوسه میشود که: برای یافتن مکتب جدیدی یا اقلا فرد دیگری که کاملا با افکار واداراکات اوهماهنك باشد، در

۱- تفرید مقامی‌است که شخص ازماسوی‌الله منقطع و فقط بخدا و خویشتن تکیه دارد

مقام جستجو در دنیای خارج برآید. وی متوجهٔ مکاتب جدید و عقاید جدید میگردد، واگر آنها را نزدیك بافکار خود به بیند، ممکن است حتی درآن قدم گذارد ومراحل لازم را طی نماید تا اینکه سرانجام ملتفت شود که آنها همسطح آنچه که او جستجو میکرده است نیستند بالنتیجه رشتهٔ این تلوین را میگسلد و دوره جدیدی ازتمکین (اعتماد برخویشتن) براوتحمیل میشود.

«صدای درونی» که همیشه برای پاسخ و جوابگوئی بسئوالات بیشمار اووفادار است خرده خرده باو میفهماند که وی در ساختمان کلیخود، ازسایر مخلوقات جدا وبا آنان متفاوتست و باید زندگی خود را برهمین شالوده وزمینه طرح ریزی کند.

ممکنست درآغاز این وسوسه دراوپیدا شود که سایرمکاتب را پست‌ترازمکتب خویش بشمارد، لکن بزودی متوجه میشود که این مکاتب فقط بایکدیگر و بامکتب اوفرق دارند، ورنه ارزش همهٔ آنها در مقام خود یکسانست. وی در تنوع واختلاف، تناسب وموزونی می بیند ومیل شدیدی برای همکاری باکلیهٔ این‌مکاتب درخوداحساس میکند زیرا حالا منظور اصلی وحقیقی این مکاتب را کاملا درك مینماید.

واضح است که ازاین تمایل هم بایستی دست بردارد. زیرا وی بیش از پیش متوجه میشود که فعالیت هایش باید در بنای عبادتگاه خاص خود متمرکزشود؛ عبادتگاهی که درآنجا الوان مخصوصهٔ روحش، وقتیکه کاملا پرورش وتوسعه یافت، درمرکزمخصوص خود دراینجهان خواهد درخشید، وزیبائی بیشتری به کلی که‌خود جزوآنست خواهد افزود. هرچند عملا بهیچ مذهب خاص، یا دستهٔ که پیروعقیدهٔ مخصوصی باشند تعلق ندارد، وی بهمهٔ آنها کمك میکند وديگران را بهر يك از این‌مذاهب وعقاید که برای ترقی وتکامل آنان مناسب تراست هدایت مینماید. به جویندهٔ که میخواهد بداند چه راهی را برای تحصیل خرد ورستگاری پیروی کند، اودراکثر موارد توصیه میکند که بهمان مذهب اصلی خود بیشتردلبستگی داشته باشد.

زیرا مطمئن است که کلیه مذاهب اگرمقرون باخلاص و عشق حقیقی باشند، بسوی خداوند رهبری مینمایند. با وجود این فعالیتهای اتفاقی، توجه او بیشترمعطوف بنقشهٔ

مخصوص عملی است که با شخصیت او هماهنگی و موافقت داشته باشد، تا به پیشرفت مکاتبی که فعلا وجود دارد وهمیشه هم برای همکاری با آنها مهیا است.

همچنانکه راه تنها ومخصوص خود را تعقیب میکند، براعتماد واطمینان او بیش از پیش افزوده میشود وهرروزازروز پیش خوشحال تراست و یقین حاصل میکند که او برای یکنوع کاری که تمام فعالیتهای آیندهٔ اورا مصروف بخود خواهد داشت، تربیت وورزیده شده است. وی با بسیاری ابتلائات و امتحانات مواجه میشود، اغلب مورد تمسخر یا انتقاد شدید قرارمیگیرد. لکن میفهمد که تمام این بلایا وآزمایشها برای تقویت ایمانی که جهت انجام مقصودوی درآتیه لازم است ضرورت دارد. و پس از آنکه از بسیاری ازآزمایشها وامتحانات گذشت بالاخره، درست، آن چیزهائی را که باید انجام دهد می بیند ومطابق آن، نقشهٔ مفصلی برای فعالیتهای آیندهٔ خود در این خاکدان طرح میکند. وی بدون ذرهٔ شك وتردید، میداند که با طرح چنین نقشه‌ای، منظورالهی را انجام میدهد وکمی بعد مشاهده میکند که حوادث ومردم برای تحقق وانجام این نقشه با اوشروع بهمکاری مینمایند. با گذشت ماهها و بعضی اوقات سالها، وی خویشتن را نزدیك ونزدیکتر به تحقق کامل نقشهٔ خود می بیند تا اینکه یکروز بنظرمیرسد که این تحقق کاملا عملی شده است وازروی قطع و یقین وارد عمل میشود. وی ممکن است درجهان بسیاحت وگردش پردازد ودراین سیرآفاقی، سخنرانیها وموعظه هائی بنماید. یا ممکنست درخانقاه خود میان مریدانش به ارشاد پردازد، یا ازمردم کناره گیری کرده درکنج عزلت، قوای روحانی خود را برای کمك برشد وتکامل دیگران بکار برد. حتی وی ممکن است فقط «وجود» داشته باشد، بدون اینکه هیچ منظورمشخصی نسبت به بشریت وانسانیت داشته باشد، ودرحالت محو واستغراق بسر برد لکن تصمیم اوونیات انجام شدهٔ او، هرچه میخواهد باشد، اواز هراستاد دیگری وحتی از پرتو خود متمایز وجداست. او فقط خودش است و هیچ مرکز مخصوص دیگری ازکون وجهان، عیناً مانند مرکزاونیست. وی یك جزو مشعر واحدی از کل بزرگ است. درهمان حال که بفعالیت های مربوط بنقشهٔ خود

سرگرم ومشغول است ، سیرتکاملیش هم ادامه دارد . او پیوسته دانش جدیدی که سرانجام ببالاترین سطوح و مدارج وجود وهستی میرسد ، بدست می آورد . عناصر وزندگانی «جسمانی» اوتحت تسلط واراده اش قرارمیگیرد و بحقیقت میتواند جملهٔ عیسی را بگوید :ـ «من آن قدرت ونیرورا دارم که زندگانی خود را بزمین گذارم ودوباره باز گیرم» . ـ

اودوره هستی خود را که عبارت از بیدار کردن خود خویشتن بود تکمیل کرده است هرچند وی میفهمد که با تمام موجودات متحد است ، اما درك میکند که تجلی و ظهورخدا درشخصیت او ازهرظهور دیگری درجهان ممتاز و جداست ودیگر اودرخارج درجستجوی ارواح و جانهائی شبیه ونظیر روح و جان خود نیست وهمچون عقاب یکه وتنها بر فراز گله های بشریت درپرواز است و گله ها را با نظر علاقه مینگرد زیرا به تجربه دریافته است که آنان نیز مانند خودش ، تدریجاً بسوی آسمان تفرید و آزادی وسعادت جاودانی بال و پر گشوده و راهنمائی میشوند. باین طریق وی ؛ بقیه زندگانی خاکی خود را بعملی کردن جزئیات نقشه خود که جزوی ازنقشه خداوند است میگذراند اگربرطبق نقشه اش بایستی درزندگی فعلی خود پانصد سال عمر کند ، این کار رابدون اینکه دیگری از این عمل غیر عادی آگاه شود صورت میدهد واگرچنین پسندد که درمحیط های مختلف تجدید حیات کند ؛ درموقع خود این کاررا انجام میدهد . اگراین فضائل وخوارق عادت ، بنظربعضی ازخوانندگان محترم ؛ چنان موهوم آید که نتوانند آنرا راست پندارند ؛ با کمال احترام آنچه راکه راجع بقضاوت عجولانه گفتم بخاطرشان می آورم . ملیون ها مردم که اکنون زندگانی میکنند میدانند که این موضوع راست و مقرون بحقیقت است ـ مطالعه ساده ومختصری راجع بزندگانی معدودی از استادان و مربیان معروف ومعلوم گذشته . (بسیاری از اینان هیچگاه مورد توجه مردم نبوده و وارد تاریخ نشده اند) که درتصوف شخصی بمرتبه خیلی بالا رسیده اند ؛ نشان خواهد داد که چنین« اعمال خارق العاده »ازطرف آنها صورت گرفته است . درحقیقت شمانیزروزی خواهید توانست چنین اعمالی را انجام دهید .

۷- اعتقاد، میل و آرزو، ایمان، پیشگوئی

پیش از اینکه مطالعه و بحث خود را در باره مرشدان و استادان آغاز کنیم، مناسب است اختلاف و تفاوتی را که بین **اعتقاد** و **ایمان** وجود دارد معلوم سازیم. چه اکثر مرشدان و استادان در اعمال و افعال خود **اعتقاد** خیلی کوچکی، لکن **ایمانی** راسخ و شکست ناپذیر؛ نشان داده‌اند. در نظر بسیاری از مردم **اعتقاد** مانند نیروئی حقیقی است که میتواند شگفتیهائی بخاطر فرد بطور خصوص و بخاطر بشریت بطور عموم انجام دهد. گمان میکنم بسیاری از خوانندگان محترم بتجربه پی برده اند که در این دنیای آرزو و شهوات و حرص و آز و جاه طلبی، هزاران فرد **اعتقادی** مؤکد از خود ابراز نموده‌اند به این امید که در امور مالی یا صحی و غیره موفقیتی بدست آورند و به نتایج مطلوب نرسیده‌اند و از طرف دیگر اشخاص دیگری بلاتردید، خواست و آرزوی خود را با همین وسائل بدست آورده‌اند.

اعتقاد و ادعا بخودی خود تأثیری جز برشخصی که آنها را بکار میبرد ندارد. به این معنی که آنها مانند تلقین بنفس بر عامل آن اثر میکند ولی هیچگونه تأثیری بر اوضاع یا بر سایر اشخاص ندارند واضح است که **اعتقاد** شما ممکن است بطور غیرمستقیم بر افراد دیگر مؤثر باشد مثلا به اینطور: که آنها را بهمان چیزی که شخصاً معتقدید عقیده مند سازید، لکن در این موارد **اعتقاد** شما نیست که بر شخص دیگر تأثیر میکند بلکه **اعتقاد** خود اوست که شما آن را بیدار کرده‌اید. **اعتقاد** نیرو و سلطه‌ای بر دنیای خارجی ندارد، یك لحظه فکر کنید که این دنیا در چه هرج و مرجی می‌افتاد اگر **اعتقاد** افراد بر آن حکمفرمائی میکرد! طفلی که **معتقد** است که جواب صحیحی برای یك مسئله ریاضی بدست آورده و حال آنکه بدست نیاورده است، بازهم جواب او غلط است، هرچند که از صبح تا شام عکس آنرا ادعا کند. لکن اگر عقیدهٔ مستمر د

راسخ داشته باشد که سر درد یا دندان درد دارد؛ ممکنست حقیقة این درد را بچشد و احساس کند. پس ادعاها پیش از آنکه در دنیای خارج حقیقة مؤثر واقع شوند باید بوسیله نیروی دیگری جز **اعتقاد** «برق مانند» تحریك شود.

آن **نیروی** دیگر قوه محرکه حقیقی است که بعضی اشخاص را به انجام چنان نتایج حیرت انگیزی اعم از اینکه ادعا یا دعا و عزائم وغیره بکار برند؛ قادر میسازد. وقتیکه این **نیرو** وارد عمل میشود هرچیزی با یکی از وسائل مذکور امکان پیدا می کند واگر آن **نیرو** در بین نباشد؛ همه ادعا های ممکنه ودستورها و فورمولها بیهوده و بی ثمر خواهد بود. تفاوت میان عمل ورفتار شخصی که این نتائج را بدست میآورد و آنکه بدست نمی آورد در این حقیقت است که یکی نیرو را به **اعتقاد** و دیگری به **سرچشمه و مبدء واقعی** همه اشیاء نسبت میدهد. اولی بر قوانین محدود زمینی (تلقین بنفس) و دومی بر **سرچشمه کل نیرو** که وی با آن مرتبط است بخاطر او و از طرف او **کار خواهد کرد**. و او آثاری را که مربوط بقوانین **روحی و معنوی** یا **سحر الهی** است ظاهر میسازد. **جادو** هرگز محصول **ایمان** نیست وسحر الهی هیچگاه نتیجه **اعتقاد** تنها نیست. جادوگر، باید در ابتداء آن کسی را که موزد سحر و جادو قرار می دهد از قصد و نیت خود مبنی برجادو نمودن او، آگاه و برحذر سازد؛ تا بتواند موفق شود خواه این کار را مستقیماً بوسیله صحبت با مسحور مورد نظر انجام دهد، یا این که وسائل دیگری بکار برد ازقبیل آنکه نشان و علامات بد رب خانه او گذارد، یا اینکه آینهٔ جلوی پای او بشکنند، یا نامه های تهدید آمیز بفرستد و غیره باید این **اعتقاد** را درمسحور خود ایجاد والقاء کند که وی میتواند سحر خود را در او کارگر کند و**خواهد کرد**. مادام که مسحور مورد نظر **معتقد** به آنچه که بوی تلقین شده است، نباشد، هیچ چیزی اتفاق نخواهد افتاد. لکن اگر وی (مسحور) بخود تلقین کند که کور یا لنك یا هرچیز دیگر میشود، ممکن است حقیقة اینطور هم بشود. چنانکه **کووه**(۱) میتوانست عکس این کار را با بعضی از بیماران خود بنماید. از این لحاظ مناسب است این نکته را متذکر شوم که طریقی که

---

(۱) COUÉ

بعضی از سیاستمداران ما پیش گرفته و علناً درمقام شرح و تفصیل وسائلی که ظاهراً از طرف دشمنان برای تضعیف روحیهٔ ملل بکار برده میشود، برمی آیند، تنها نتیجه آن این خواهد بود که وسائل مزبور را مؤثر سازند. چه نطقهای آنان این تلقین رادرافراد تولید خواهد کرد که وسائل مزبور آن ها را آزار وزیان خواهد رسانید. البته این نکته را برای انتقاد از اشخاصیکه این رویه را بر گزیده‌اند بیان نکردم زیرا اعلام خطرهای ایشان، فائده خود را هم دارد. ولی آنطور که منظورآنهاست قریب‌الحصول نیست. من این حقیقت را برای این متذکرشدم که میدانم اغلب خوانندگان محترم ازاینکه‌بدانند خطرواقعی درتلقین بنفس خودآنهاست ونه در«نیروی جادوی دیگران» فائده خواهند برد. سحرخطا ناپذیر یا سحر الهی را خداوند که یگانه‌نیرو است بحرکت می‌آورد، وقیکه این حقیقت فهمیده و مورد قبول واقع شد هروسیله ای که از طرف عامل بکار میرود ممکن است راه ووسیله‌ای برای انتقال آن نیرو باشد مشروط براینکه جریان‌های زمینی درعامل مداخله ننموده وجریان نیرو را متوقف نسازد. اگر جریان های‌زمینی که مولود روش «من» جسمانی درایجاد پرورش ترس، حرص وآز، کینه، حسد و رشك، حقد و غیره است درمیان نبود، شخص باسهولت و آسانی میدید که سحرالهی فقط عبارت‌از پذیرفتن و قبول کردن است ونه استدعا و استغاثه. و نیز مشاهده میکرد که آنچه راکه میخواهد با آنچه که به او میدهند عیناً یك چیز است، درصورتیکه خواست های اودر پرتو حقیقت تجزیه وتحلیل شوند.

«من» جسمانی پیوسته انواع محد ودیتها را ایجاد میکند، چه قوهٔ مدرکه اش محدود است وبرای اینکه شخص بتواند بحقیقت وکنه آثار بخوبی پی ببرد باید روش وعمل «من» جسمانی را کشف کرده و آن را متوقف سازد واین منظورهم بدینطریق صورت میگیرد که معرفت و شعور بسطوحی برتر از سطح جسمانی بالا آورده شود. وقتیکه رویه وروش «من» متوقف شد، **شخص‌میتواند بدنیای اوهام‌بازگرددو در عین حال نور حقیقی خود را هم حفظ کند اگر چه موافق امیال و آمال خود زندگانی کرده و تجربه و آزمایش های زمینی رانیز مانند گذشته دنبال نماید.**

این دنیا، دنیای اوهام است، لکن برای اشخاص این چنین جلوهٔ گراست که بسطوحی بالاترازسطح جسمانی ارتقاء یافته باشند. **برای اینچنین اشخاص شك و تردیدی نمی تواند وجود داشته باشد که تمام پیچارگیهای این دنیا فقط وهم و خیال است واین دنیا، دنیای سعادت و زیبائیست هرچندکه هنوز هم جز انعکاسی از حقیقت نمی‌باشد** برای دیگران این دنیا، **دنیای حقائق و واقعیاتست** همچنانکه در رؤیا و احلام، هر-چیزی تا زمانی که شخص در خواب است حقیقی و واقعی بنظر میرسد، دنیای جسمانی هم مادام که شخص بیدارنشده و **بحقایق واقعی** نرسیده است، حقیقتی جلوه گر میشود لکن چنانکه فوقاً گفته شد؛ بعد از آنکه شخص بیدار شد و به **واقعیت** رسید باز هم میتواند در این دنیای **وهمی** سیرتکاملی کند، درحالی که خوب میداند که آنچه را می‌بیند و حواس او درك میکند فقط عکس وانعکاس از واقعیت است وبعبارة اخری وهم وخیال صرف است. عیناً مانند اینست که شخص خوابی به بیند و در همان حال بخوبی متوجه باشد که آنچه راکه می‌بیند ومیشنود، جزئی از خواب اوست. لکن شخص چه راهی را باید در پیش گیرد تا بتواند معرفت وشعورخود را بسطوحی بالاتر ازسطح جسمانی برساند؟ اگرشما میتوانستید این فکر راکه درجمله زیر مذکور است مبنای حیات خود قرار دهید وموافق آن زندگی نمائید شما آناً بسطحی روحانی ارتقاء پیدا میکردند:

«من باخداکه یگانه نیرواست مرتبط ومتصلم، من ازچیزی بیم وهراس ندارم. خداوندا هرکاریکه میخواهی نسبت بمن بنما؛ من اطمینان مطلق بتوکه خرد و عقل محضی، دارم.»

اینکه گفتم اگربتوانید حقیقة این فکررا ملکه خود قرار داده ومطابق آن زندگی کنید معنایش اینست که باید درمقابل **هرگونه** حوادث یا **هر نوع** مصائب شخصی، این فکررا بمرحله عمل گذارید، وپیوسته آنرا درذهن داشته ودرمقابل هرچیز ثابت وپا برجا باشید. اگر واقعاً برخودتان مسلم میگردید که تنها **یك نیرو** است وآن هم **نیروی خداست** نگاهداری این فکر برای شما آسان میشدوبعبارة اخری میتوانستند

از **روی معرفت و بطور دائم** در سطوح بالاتر زندگی کنید **(۱)**

چون منظور از این کتاب ، اینستکه شما را در برداشتن قدم بعدی در مرحله کنونی سیر تکاملی بآن کمك کنید [این مرحله هرچه میخواهد باشد] من توضیحات بیشتری خواهم داد . قبل از اینکه شخص بتواند بسطوحی بالا تر از سطح جسمانی ارتقأ پیدا کند باید درابتدا ارتباط خود را از جریان های (کورانهای) زمینی که مانع دیدار حقیقی اشیأ کماهی میشود قطع نماید . موقعیکه این جریانها قطع شدند ، شخص با **واقعیت** مواجه میشود ودرپرتو این بیداری بر او مسلم میگردد که آنچه معمولا سحر وجادو نامیده میشد ابداً سحروجادو نیست ، بلکه فقط وضعی عادیست که در آن شخص آنچه را که میخواهد عیناً همانست که دریافت میکند وبالعکس . وبرای اینکه خویشتن را دراینوضع وحالت دیدار حقیقی اشیاء ، باقی بدارد ، باید بجریانهای زمینی از قبیل ترس وغیره بازبیفتد وارتباط خود را باخدا حفظ کند .

از آنچه گفتیم نتیجه گرفته میشود که برای وصول به **سحرمؤثر** یا **خرد وعقل آلهی** ، شخص باید درقطع ارتباط خود باجریانهای ارتجاعی زمینی کوشش کند ، بطوریکه مانع جریان نورحقیقی درضمیر واندیشه خود نباشد وخویشتن را بطور قطع و دائم باخدا متصل سازد . برای اینکه طرز وروش این **عمل** را بفهمانم ، ناچارم در خصوص سطوح مختلف مفصل تر بحث نمایم . طبعاً دنیای جسمانی که دنیای **«اوهام»** نامیده میشود (ازاین حیث که دنیای اوهام است) بسطوح ونقشهٔ عمومی اشیاء تعلق داردونسبت بکل ، جزئی است که اهمیت آن درست مانند سایر سطوح هستی است و مرحلهٔ از تکامل در **نقشه کونیه** (نقشه جهانی) است . وازاین لحاظ مانند مراحل دیگرحقیقی و واقعی است لکن فعلا بحث ما مربوط بانتقال معرفت وشعور از سطح این دنیا بسطح بالاتریست و هنگامی که ما واقف ومشعرمیشویم که درسطح بالاتری وجودداریم ، تمام سطوح پائین تر **موهوم وخیالی** بنظر میرسند . درواقع اگرما میتوانستیم بنقطهٔ نظر وارصادخدا ، یعنی

---

(۱) ـ ولنبلوکم بشیئی من الجوع ولخوف ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشرالصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالو انالله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلواة من ربهم ورحمه واولئك هم المهتدون (قرآن مجید)

سطح مخصوص او برسیم ، تمام دنیا ها وعوالم خواه جسمانی وخواه فکری وروحانی؛ موهوم جلوه میکرد . لکن باوجود موهوم بودنشان ، آنها (ازهمین جنبه وهمی) بحقیقت وواقعیت نقشه آلهی تعلق دارند .

خواب ورؤیا واحلام اضغاث هرچند موهومی وخیالی است معذلك از همین جنبه وهمی وخیالی وجود دارد وتمام سطوح هستی جز سطح خدا که حقیقت ووجودیگانه استهمین حال را دارند . (۱)

ممکن است کسی تعجب کند که چرا ما اینطور در اینگونه اوهام که محصول ومولود نقصان حواس ماست محصور و محبوسیم و چرا اکثرما حقیقة در دنیا می موهوم زندگی میکنیم ؟ .

قطعاً باید علتی برای استقرار وبقاء چنین مشی تکاملی وجود داشته باشد که انسان ناچاراست قبل از آنکه به حقیقت واصل شود از آنراه با همه گونه اوهام مواجه گردد برای اینکه وجود اینگونه سطوح وهمی وخیالی یا مساکنی که سکنه اش بغلط آنرا واقع وحقیقت می پندارند با خرد وعقل ساز گارسازیم، باید منظور وهدف آنها مفهوم و دانسته شود . چنانکه درجای دیگر گفته‌ام (۲) اگر بشردارای اوهام نبود تمام دانش را مالك میشد و با لنتیجه سطح فهم او باخدا یکی میبود . بعبارة آخری دیگر از لحاظ دانش، اختلاف وتفاوتی بین اووخدا موجود نبود وازهمان لحظهٔ که این اختلاف وتمایز قطع وبرداشته شود، تنها خداوجوددارد. بنا براین اگردیگری جز خدا باید بمعرفت وجود پی ببرد وشخصاً آنرا بیازماید لزوماً بایدازخدامختلف وجدا باشد . و باین شکل تنها راهی که خالق میتوانست موجودی را توانا سازد که درمعرفت خداوند نسبت بهستی سهیم شود ودرعین حال ازاومتفاوت وجداباشد این بود که ازخویشتن « آتومی » بفرستد که موقة از گوهرو ذات حقیقی خود، بی اطلاع ودربارهٔ آن جاهل و کورباشد (۳) و بمرور

---

(۱) کل مافی الکون وهم اوخیال

(۲) درصفحه ٤٢ کتاب «فاتح شووخوشبخت باش»

(۳) ظلوم و جهول

دهور بوسیله آزمایش وامتحان بگوهر حقیقی یا «**خود**» خویشتن پی ببرد. در مدتی که این سفر طولانی دردارهای امتحان بطول میانجامد، «آتوم» (۱) **ذات خدا** در تحت این عقیده و تأثیر است که وجودی جداگانه است و بنابراین احساس و درك او دربارهٔ وجود خود تاحدی احساس و درك **خدا** در موجود بودن خویش است.

وباینطریق و برای تمام دورهٔ آزمایش که قرونی بی انتها ست «آتوم» در تحت این تاثیر است که وجودی **محصوص** است **(مرحله بشری)** و اگر چه این وهم و خیالی بیش نیست، معهذا تنها طریقی است که میتوان موجود دیگری را جز **خدا** بمعرفت وجود و هستی وارد ساخت. وتا این سفر ادامه دارد این وهم هم باقی است هنگامی که دوره تکامل تمام شد، تمام دانش بوسیله **آزمایش و امتحان** بدست آمده است، **دیگر** اختلاف وجدائی وجود ندارد، ویك روز **کونی** (جهانی) بپایان رسیده است با توجه بحقایق مذکوره (بدیهی است فقط برای اشخاصی حقایق است که بمرحله ومقام قبول آنها رسیده باشند) شخص نباید درصدد این برآید که خویشتن را جبراً ازاین اوهام خارج سازد و آناً بتحقق ودرك الوهیت خود برسد. چنین اقدام و کوششی وقتیکه ازسطوح بالاتر موردنظر واقع شود، معلوم خواهدشد که بی ثمر و بی ارزش است.

چنانکه فوقاً نشریح شد این روش وهمی راخداوند برای انجام یك منظور مشخص وقطعی که عبارت ازسهیم نمودن سایر موجودات درمعرفت خویشتن، ازهستی است، اختیار کرده است. بنابراین شخص باید جریان طبیعی سیر تکاملی خودرا دنبال کند واگرهم میتوانست این سیر را تسریع نماید میبایست ازچنین عملی اجتناب ورزد، چه بااین ترتیب بهتر با قصد ونیت اصلی خدا موافقت وسازش داشت.

لکن درحق واقع اگرهم میخواست، نمیتوانست آنرا بهیچوجه تغییر دهد، همچون «کسی که بخیال، یخواهدزراعی بقامت خود بیفزاید» گواینکه شخص ممکنست با زهم معتقدباشد که این کاررا میتواند وبرین عقیده باشد که حقیقة هم میکند، چه این طرز فکر؛ منوط بسطح مخصوصی است که درآن قراردارد. بنابراین تمام «جرقه ها» که از

(۱) چون کلمه بهتری دردست نیست

خدابیرون میجهند همان طور که قوس نزول می پیمایند متدرجاً معرفت جوهر اصلی خود را از دست میدهند و بعد از آنکه از پست ترین سطح وجود گذشتند از راه آزمایش و امتحان دوباره این معرفت را بدست میآورند. این سفرها یا **ایام کونی** (جهانی) تدریجی و مستمر است و چنانکه در فصل بعد شرح داده خواهد شد الی الابد تکرار میشود[۱] حالا منطقاً مفهوم میشود که هر قدر سطح تکاملی شما بخدا نزدیکتر است دانش شما برتر و نیروهای شما اثربخش تر است. **اعتقاد** متعلق بسطحی است که پست تر از آنستکه بر حوادث و اوضاع خارجی تأثیر کند. لازمهٔ این کار **ایمان** است.

ممکنست کسی با دلائل منطقی ایراد کند که هیچکس قادر بر تغییر حوادث و کیفیات نیست، زیرا حوادث و کیفیات متعلق بسلسلهٔ دائمی علل و معلول است که هرگز نمیتوان آنرا گسست. اینموضوع کاملا صحیح است[۲] و علت اینکه **اعتقاد** هیچ چیزی از دنیای خارجی را تغییر نمیدهد درست همین است، لکن **ایمان** و **اعتقاد** دو چیز کاملا مختلف و متفاوتند. درحالی که **اعتقاد** یك انتظار و توقع کور کورانه ایست که تلقین بنفس را تولید مینماید، **ایمان** دیدار حقیقی چیزیست که صورت خواهد گرفت یعنی همان چیزی که بر طبق قانون علل و معلول روی خواهد داد. **ایمان** جزو همان طبقه احساساتی است که **پیشگوئی** بآن تعلق دارد. **ایمان و پیشگوئی** هردو، فی حد نفسه و بخودی خود، نیروئی بیش از **اعتقاد** ندارند. ووقتیکه حوادث و اشیاء همچنانکه **پیامبر** پیشگوئی کرده است، صورت میگیرد برای این نیست که چون پیامبر اینطور گفته است اینطور میشود، بلکه بدان جهت است که او قبلا آنچه را که خداوند وقوع آنرا مقدر کرده است، دیده است.

ایمان، آنچه را که **نیروی حقیقی** خواهد کرد قبل از وقت **مشاهده میکند. ایمان**، حلقه‌های علل و معلول را فرسنگها قبل از وقت حاضر و زمان حال **می بیند. بولس**، این ایده[۳] را با این

---

(۱)- آزمایش تاقیامت دائم است (مولوی)

(۲) همیشه برای خداوند امکان دارد که رشته جدیدی از علل و معلول را برشته اصلی پیوند کند ومثلا با الهام ناگهانی شخص را وادار بانجام چیزی کند، بدون آنکه این عمل، مسبوق بعلتی باشد.

IDÉE(۳)

کلمات بیان کرده است: «ایمان ذات واصل اشیاء نادیده است».

فهمیدن این نکته که چرا آنکس که دارای **ایمان** است یقین خود را علی رغم ظواهر متضاد زمان حال حفظ میکند آسانست. مستر والتر س. لاینون (۱) که **فرزندی** حقیقی ازعصر کنونی است در کتاب خود موسوم به «**ریشخند خدا**» نمونه بارزی ازروش پیامبر نسبت بظواهر میدهد و آن نقل پیشگوئی است که برای **آخاب** (۲) شده است «برخیزو بیاشام زیرا صدای باران فراوان میآید»

اشخاصی که مایلند دراینموضوع مطالعه عمیقتری کنند، خوبست تألیفات این نویسنده راکه متجاوز ازپنجاه کتابست ومخصوصاً دراین عصر الهام بخش است، بخوانند.

درو حلهٔ اول چنین بنظرمیرسد که امیال و آمال شخص بیهوده‌اند، چونکه هرگز نمیتوانند رشته علل ومعلول راتغییر دهند، معذلك وقتیکه طبیعت حقیقی امیال و آمال فهمیده شود باین نتیجه میرسیم که آنها نیز بهمان طبقه احساسات که پیشگوئی هم جزو آنست تعلق دارند ووقتیکه **بوسیله جریانهای کونی** (جهانی) **بحرکت درآیند** آنها الایهٔ **ایمان** ونشانهٔ این هستند که دیریازود منظورشان تحقق خواهد یافت.

آنها نیز **مانند ایمان**، نوعی ازپیشگوئی هستند لکن درجهٔ دیدار و قطعیتشان کمتر است. آنان که هیچگاه معرفت وشعورخویش رابسطحی بالاتر و برتر ازسطح جسمانی منتقل نساخته اند، درتحت تأثیر این عقیده اند که آمالشان بسته به **هوس** و قضاوت خودشانست وانجام آنها منوط بعملی است که شخصاً مینمایند وچون برای تحقق نقشه - های خود برخویشتن تکیه دارند ناچار رنجها وناکامیهای بسیار میچشند وتا حدی اسیر امیال و خواستهای خود که سرانجام و گاهی بعد از چندین زندگانی کاملا تحقق می یابند، میشوند.

رنجها **ومرارتهایشان** زائدو بیهوده بوده وتمام این چیزها ازراه خود درست میشد، اگر بجای آنکه خودرا دربند امیال خویش گرفتارو اسیر سازندو کمترین ترسی ازلحاظ تحقق مآلی

---

(۱) WALTER. C. LANYON

(۲) آخاب پادشاه اسرائیل (۸۷۵-۸۵۲ ق.م)

آنها بخودراه‌دهند، **فقط** آنهارا بعنوان **پیشگوئیهائی شناخته** وازسعادتی که‌درهر لحظه از هستی‌شان، دراین‌زندگانیهای زمینی در جلوشان میآ ید ، متمتع و برخوردارمیشدند!! باتحمل رنجها واضطرابها ومرارتها (که همیشه جریانهای ارتجاعی ارضی‌هستند) آنها ازخوشی وسعادتی که بهرلحظه اززندگانی آنان بسته‌بود، نیزمحروم شده‌اند. راهشان صاف‌ومستقیم وپوشیده از گل وریاحین بود، لکن آنهاراه‌را کج کرده‌واغلب بحفره‌ها و گودالهائی که دردوطرف جاده‌بود، برخوردند.

شك، ترس، ناکامی، غم‌وغصه، بیحوصلگی‌وبی‌تابی.... وغیره همه اینها اسباب و علل این «کجی وانحراف» درطریق وصول بخداست وباعث کوری و جهل فرد است نسبت به حالای شگفت‌آوری که باوعطا شده‌است . «سحر آلهی» هنگامی‌میآید که‌تمام‌جریانهای ارتجاعی که مانع دیدارحقیقی است، قطع‌شده‌باشند. چه درآنوقت شخص می‌بیند، که آنچه را که میخواهد عیناً همانست که‌قوه کونیه‌واقعاً حالا برای‌او انجام‌میدهد. (بدیهی است‌درصورتی که انگیزه ومحرك خواست او، یك‌جریان‌ارضی ارتجاعی‌نباشد) وتنها کاری که‌باید بکند اینستکه متدرجاً درحالای زمان آنرا بگیرد. اگر محرك و انگیزه احتیاج‌یا خواست اوترس‌باشد، ترس‌ازاینکه ازلحاظ مادی درسال آتی درزحمت‌خواهد بود، یابیم ازاینکه بیمارشود وغیره.... خواست او ازقوه کونیه‌الهام‌نشده است:

بلکه الهام خودرا از«من» جسمانی خویش (که بجای اینکه فقط یك نیرو یعنی خدارابشناسد، براین‌عقیده است که نیروهای بسیاری‌بعضی خوب‌وبرخی بدوجوددارند) گرفته است وباین‌ترتیب پیوسته با یك سلسلهٔ اوضاع بدازبدتروبرنجهائی که‌نتیجه آنست مواجه خواهدشد. ممکنست این پیش‌آمدرا بوسیلهٔ مطالعهٔ علل‌ومحرك‌اعمال‌ورفتارمان جلوگیری کرد. هیچکس جزخودفرد، نمیتواند این کاررابکند، زیرا «من» درهر فرد طریق مخصوصی برای عمل دارد.

ممکنست بپرسید: چگونه خودشخص میتواند صحیحاً قضاوت کند که آیا انگیزه ومحرکی ازیك جریان ارتجاعی تراوش‌مینمایدیانه؟ یك‌محرك‌وانگیزه‌هنگامی‌ارتجاعی است‌که بایدآلی که شخصاً ازخدا (برهما، لوگوس، جان جهانی، مبدء کل... .) دارید ،

ساز گارنباشد. مثلا اگر بنا بر استدراك وفهم شما، خداپدری است که دائماًمراقب شماست وبرای شما تمام وسائل را فراهم میکند، پس هرانگیزه ومحرکی که بر این فکروعقیده استوارباشد که شمارا بنحوی ازانحاء ازآیندهٔ خود نگران سازد ، انگیزه و محرکی ارتجاعی است، وازقوه کونیه که فقط خالص ترین جریانهائی راکه شما بتوانید درمرحلهٔ تکاملی خود تحمل کنید بکارمیبرد، ناشی نشده است.

بعبارة اخری، جریانهای کونی میتواند فقط محرکها و (خواستها ئی) بشما الهام کند که بافهم کنونی شما دربارهٔ الوهیت ساز گارباشد. وچون فهم واستدراك شمانسبت بخدا، بنابرمقام رشد وتکامل شماتغییر میکند، قوه کونیه بخاطروبرای **گام بعدی شما** درآن مرحله تکامل، کارمیکند. وبنابراین انگیزه‌ها، وامیالی بشماالهام مینماید که بافهم شما دربارهٔ خداهماهنك وساز گارباشد، وهرگزمحرکاتی راکه مخالف این استدراك باشد الهام نمیکند. بیکی ممکن است انجام معاملاتی الهام شود که منافع مالی اورا از طریق مشروع افزایش دهد، درحالی که ازاین لحاظ باتوجه به تمثیل استعداد ولیاقت ها (۱) از درستی عمل ورفتارخود اطمینان دارد، وحال آن که ممکن است بدیگری حقاً الهام شود که ازمایملك خود چشم بپوشد، درصورتیکه وی درمقام ومرحلهٔ باشد که مشمول تمثیل مرد ثروتمند (۲) بشود.

هریك ازاین دو، درراه انجام **قدم بعدی** درسیر تکاملی خود عمل میکند و گو اینکه ممکن است هردو باتبسمی تحقیرآمیز وملالت باربیکدیگر نگاه افکنند، حقیقت امر اینستکه هردو درمرحله سیر تکاملی خودبرصوابند. آن لحظه که میلی درشما تولید میشود که محرك آن یك علت ارتجاعی ارضی نیست ، شمادرتحت نفوذ و تأثیر جریان مخصوصی ازنیروی کونی (جهانی) قرارمیگیرید وتادرجهٔ، آنچه‌را که حقیقةً در **آینده زمان** واقع خواهدشد (طبعاً برطبق قانون علت ومعلول) می بینید.

شما تاحدی آنچه‌را که حقیقةً روی خواهدداد **احساس** میکنید واین احساس به **ایمان** تعبیرمیشود. اگرشما باین حقائق آگاه باشید، بآسانی می بینید که تمام تردیدها و

---

(۱) و(۲) این دوتمثیل درانجیل است .

نگرانیها، بیمعنی وپوچ است. زیرا اشیاءِ حقیقة بواسطه قوه کونیه ساخته میشوند. تنها کاری که شخص باید بکند اینستکه مورد میل وآرزوی خویشتن را بگذارد از راه خود صورت گیرد وازاینکه ممکن است چیزی، مشی آنرا متوقف سازدبیم نداشته باشد واین، آن نوع **ایمان** است که وجود وصورت خارجی بخود میگیرد(۱). هراندازه هم که شخص درفکر ایجاد وسائلی برای تسریع درتحقق وصورت گرفتن خواست خود برآید تأثیری درمشی طبیعی اشیاء نخواهد کرد.

واین سیرطبیعی چنان عاقلانه وخردمندانه راهنمائی میشود که اگر خود شخص هم قادربود، هرگز نمیتوانست آنرا اینطورانجام دهد. ازطرف دیگر شخص با تن دردادن به نگرانی و غم، اشیاءِ زیبائی را که در اطراف او در **حال** زمان، موجود است نادیده میگذارد ومیگذرد.

زندگانی پیوسته سرور وشادمانی می بخشد لکن شخص باید این سروروشادمانی را همچنان که درکفه ترازوی تحول وتکامل میآیند، بگیرد وبردارد ونه اینکه ازسرور وشادمانیهای حال چشم پوشیده وذهن خودرا برخوشیهای آینده متمرکز سازد(۲)

درغیراینصورت هرگز کسی ممکن نیست راضی وقانع شود، زیراپیوسته خوشیهای آینده درحال تکوین اند وواضح است که شخص وقتی از آنها متمتع خواهد شد که به **حال** زمان برسند(اگرشخص تا آنوقت زنده مانده باشد).

بهرلحظه ازهستی شما، خوشی ومسرتی بسته وپیوسته است که میتواند هرنگرانی را که شما در آن لحظه باآن مواجه میشوید، منخسف سازد، وچنان منخسف سازد که شما ابداً آنرا احساس نکنید. اگربرحسب اتفاق شما شخصی هستید که بعلت بیماری، بی چیزی، آزاریاهرعلت دیگری در سختی و مشقت غوطه ورید، ممکنست کاملا متعجب شوید وبپرسید که این مسرت وخوشی دروضع کنونی شما کجاست؟ با اظهارنهایت احترام

---

(۱) چو با رضای تو کاری نمیرود از پیش / بکردگار رها کرده به مصالح خویش (حافظ)

(۲) این قافله عمر عجب میگذرد / دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری / پیش آر پیاله را که شب میگذرد (خیام)

نسبت بعقیدهٔ کنونی شما، اجازه فرمائید صاف وپوست کنده بشما تذکردهم که درمورد شما وهمچنین درسایرموارد این خوشی ومسرت، درست زیرچشمان شما درحال زمان است. آیا آنرا مشاهده نمیکنید؟ دوباره نگاه کنید: **حال زمان کی هست؟ ... الان!!** همینطور نیست؟؟ آیا اکنون شما ازخواندن این سطورمتمتع نمیشوید؟ ... **حال زمان** همین است. تا وقتیکه شما حواس خودرا برآنچه مشغول خواندن هستیدمتمرکزمیسازید شما نمیتوانید ازمتاعب ومشقات خود رنج ببریدونگران باشید، زیرا شما نمیتوانید درباره دوچیز مختلف درآن واحد فکر کنید. وبهمه **حال** های دیگر آینده، مسرت و خوشی وشادمانی بسته خواهد بود اگرشما درجستجوی آن برآمده وپردهٔ ازنگرانی ها واحتمالات **آینده** جلوچشم شما کشیده نشود (۱)

تفاوت دیدار، بین شهیدعیسوی وجنایتکاردهشت‌زدهٔ که چوبه داررا جلوخود می بیند باین سبب است که یکی بامسرت وخوشحالی جان‌میدهد، درصورتیکه دیگری با یأس و نا امیدی درگیرودار است. یکی خوشبختی وسعادتی‌راکه بوضع وحال اوبسته وپیوسته است می بیندوذهن خودرا برآن متمرکزمیکند درحالی که دیگری آنرا نمی بیند و ذهنش برشکنجه‌ها وآزارهای آینده تمرکزیافته‌است. با تمرکز افکار خویش برامیال وآمال آینده، مانمیتوانیم به بینیم که بعضی ازامیال مشابه با آنها که‌درگذشته داشتیم **اکنون** کاملا تحقق‌یافته وعملی شده‌است.

خلاصهٔ آنچه دراین فصل گفته شد، اینستکه امیال و آمال؛ ایمان، پیشگوئی، ظهورات وتجلیاتی ازجریان کونی واحدی‌هستند، لکن درجهٔ آن درمورد **میل و آرزو** (که‌باید انگیزه‌های مشروع وعاقلانه‌ای محرك آن باشد، تا بعنوان پیشگوئی و احتمال آینده، مورد قبول واقع گردد) کمترویست تراست.

اعتقاد، بآن‌جریان کونیه مخصوص تعلق ندارد، وفقط برشخصی که‌آنراتولید میکند مؤثراست. برای حصول **ایمان** واقعی، شخص بایدجریانهای ارتجاعی ارضی راازخودقطع کند. **نیرو، دانش، تمتع وبرخورداری ازحال زمان، باسعادت جاودانی**، همراه **ایمان** می‌آیند.

---

(۱) مافات مضی وماسیأتیك فاین — قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

سعدیادی رفت وفرداهمچنان معلوم نیست — در میان این وآن فرصت شمارامروزرا

۸- مربیان (مراد، مرشد، استاد)

گرچه تمام مربیان واستادان ازجهتی بایکدیگر اختلاف وتفاوت دارند، لکن میتوان آنها را بدودسته تقسیم نمود: آنهائی که در فعالیت های عمومی و اجتماعی وارد بوده یا اکنون هستند ازقبیل عیسی، سنت ژرمن، راما کریشنا وغیره... وآنهائی که عامه بطورکلی ازآنها بی اطلاعند، وفعالیت‌های خودرا بسطوح دیگری سوای سطوح جسمانی محدود ومحصورمیسازند، ازقبیل بسیاری ازرهبانان و برهمن‌ها وحتی افراد عادی گمنام...

یك مربی واستاد خواه جزودسته اول بوده وخواه بدسته دوم تعلق داشته باشد، برای اینکه شایسته وسزاوارچنین عنوانی باشد بایدبه **تصوف شخصی** واصل شده و نقشهٔ هم برای حیات ارضی وخاکی **خود** که با **نقشه عمومی کونی** موافق وسازگارباشد، داشته وطبق آن نقشه زندگانی کند. ممکن است بگوئیم که این شرائط، شروط اصلی و اساسی **مربی واستاد** «نوزاداست» مربیان مسن تر (البته ازلحاظ سیر تکاملی) ندرة نقشه میریزند وقتی هم چنین میکنند، خودشان کاملا واقف وآگاهند که از آنان بعنوان وسیله و واسطه استفاده میشود و**خدا** عامل اصلی و واقعی نقشه های آنهاست. مربیان و استادان نیزمانند سایرموجودات پیوسته بسوی کمال، دانش ونیرو سیر مینمایند، و بالنتیجه بفواصل و گاهگاهی یانقشهٔ خودرا تغییرداده ویاحتی بکلی از آن صرف نظر میکنند. آنها درتجدید حلول ویاعدم آن آزادومختارند. واگرتجدید حلول کنند ممکن است محیط وملیتی که باهدف ومنظورشان مناسب‌تراست انتخاب نمایند. زیرا فرشتگان تقدیر، خدام صدیق آنهایند. آنها بتمام معنای کلمه **آزادومختارند.**

ازمیان مربیان دسته اول، یعنی تنها دسته‌ای که ما دراینجامورد بحث قرارخواهیم داد، عیسی مسیح درعصر کنونی، کسی است که بیش ازهمه در باره او صحبت و گفتگوست. خواه این شخصیت موسوم به **عیسی** بوده یاچنانکه بعضی ازمورخین تصورمیکنند **آپولینوس** (۱) یاتیانا (۲) نامیده میشده است، **مسیح** (عقل الهی، روح الهی، خدا وغیره) د روی مستقر

(۱) APOLINUS
(۲) THYANA

بوده ومکان داشته‌است. عیسی مجری ووسیلهٔ کاملی برای جریانهای روحانی و معنوی خدابوده وشخصاً هم بدین نکته واقف بوده‌است. وی میدانست که خود خدا ونفس او نیست بلکه خدابرای اینکه به‌بشریت بوسیلهٔ کردارو گفتار، قدمهای بیشتری را بسوی کمال نشان دهد، تقریباً همیشه اورامورد استفاده‌واستعمال قرارمیداد• وی صریحاً وبافروتنی اعتراف میکند که «بخودی خود کاری نمیتوانم انجام دهم»•

همهٔمربیان بوسیله تجربه دریافته‌ومیدانند که بخودی خود، کاری از آنان ساخته‌نیست لکن همه هم‌میدانند که اتحادآنها باخدا، طوریست که هر چیزی را برای آنها ممکن میسازد ومیتوانند ازروی حقیقت وراستی بگویند «پدرم ومن یکی هستیم»•

بعضی ازمربیان‌واستادان که در تاریخ از آنها نام ونشانی باقی است، در حلولها و زندگانیهای قبلی باینمقام رسیده‌اند وبرخی‌هم درآخرین حلول باین‌مقام‌خواهند رسید وقتیکه رفتاروسلوك آنان رادرآخرین زندگانی ومخصوصاً در دوران طفولیت، مورد مطالعه قراردهیم فهم‌این نکته که «آیا آنها مربی متولد شده‌بودندیانه؟» نسبةً آسانست درمورد عیسی شکی نمیتواند وجود داشته‌باشد که وی‌درحلولهای سابق بمقام‌استادی واصل‌شده بود. وی‌استادومربی متولدشد و درهمان اوان زندگی باین حقیقت واقف بوده‌است. باوجود تغییرات وتحریفات گوناگون که ممکنست در نوشتجات تاریخی ما روی داده‌باشد، عیسی چنان شخصیت عظیمی‌است که هرنویسندهٔ که درمقام توصیف اوبرآید، بایددرهمان آغاز کار اعتراف کند که قادر بترسیم تصویری از او که سزاوار شخصیت‌عظیم وی‌باشد نخواهدبود•

آنچه‌راکه مورخ‌میتواند بکند اینستکه هرچه‌راکه میداند و می بیند توصیف نماید وآنچه راکه اوازعیسی میتواند به بیند وبداند چنان کوچك وناچیزاست که هراندازه هم که شرح حال اومفصل وبزرگ باشد، بازهم‌ازحقیقت کامل خیلی دورخواهد بود•

سرگذشت‌ها وشرح‌حالهای جذاب‌بسیاری ازعیسی منتشرشده است و من قصد ندارم شرح حال جدیدی بنویسم، زیرا ازحدود بحث کنونی‌ماخارج‌است• فقط‌به‌بعضی‌ازتعالیم وکردارهای او که ویرا بعنوان یك‌مربی (مربی ازهنگام تولد) در شخصیت جسمانی

عیسی ممتاز میسازد ، اشاره کرده و از وی بعنوان یك تجلی مسیح در شخصیت روحانی مسیح (که این تجلی مخصوصاً بادرجه انبساط معاصرین اومتناسب ومنطبق بوده‌است) ذکری خواهیم نمرد ۰

مربی واستادی بعظمت وعلومقام عیسی ، مانند مربیان مبتدی و تازه باینمقام رسیده ، نقشه های شخصی طرح نمیکنند۰عیسی، مربی‌واستاد متولد شده بود۰درسن دوسالگی آگاه بود که وسیله وواسطهٔ الوهیت است۰وقتیکه دراین دنیا قدم گذاشت میدانست که تنهاکاری راکه باید بکند اینستکه انجام‌کار (وهمچنین نقشه ریزی‌را) بدست خدا بگذارد وخود واسطه‌ای بیش نباشد۰وبشاگردان حیرت زده خود میگفت : « پدرم کار را برای من انجام میدهد ونه من » بنابراین شخصیت عیسای مربی دردوران فعالیتهایش خیلی بارز وبرجسته نیست۰معجزاتی که بفرمان عیسای مربی‌صورت گرفت ، مولودنیرو ودانش اونبود « بخودی خود هیچ چیز نمیتوانم بکنم » بلکه محصول نیروی مسیحا (نیروی‌خدا) بود ، که عیسای مربی را بعنوان وسیله وواسطه بکارمیبرد۰آنچه عیسی را بعنوان یك مربی عالیمقام ممتازمیسازد ، این‌حقیقت است : که اومیتوانست کاملاارادہ وامیال خودرا درهروقت ودرمقابل هروضعیت دهشتناکی دورانداخته وازآن‌چشم بپوشد. بطوریکه بگذارد خداوند بوسیلهٔ او وبدون ابرازهیچگونه ممانعت و مقاومتی ازطرف وی،کار خودرا بنماید۰تنها همین نکته‌کافی است که وی‌را «پسرخدا» یامربی واستادی ما فوق فرشتگان بنماید۰در واقع ونفس‌الامر ، آنچه راکه عیسای مربی در دوران سه سال فعالیتهای خود انجام داد ، امحاء شخصیت خود وبقاء دریك‌حالت‌تسلیم‌وبی‌ارادگی محض بود ، بطوریکه **مسیحا** میتوانست بوسیله او وبدون هیچگونه مداخله ومقاومتی‌از طرف وی، عمل کند ۰ روشنائی خیره کننده تعالیم او و **نیروی** حیرت انگیزی که در معجزات او دیده میشود مولود **جان‌جهانی** یا **مسیحا** بود ، نه از آن خودش۰

بنا براین وقتیکه ما در مقام مطالعه و تتبع زندگانی این **شخصیت** بطوریکه در انجیلهای یوحنا ، لوقا ، مرقس ؛ متی ودیگران شرح داده شده ، برآئیم درحقیقت خدا را مطالعه میکنیم ونه عیسی‌را۰

بالنتیجه واضح و آشکار میشود که وقتی ما زندگانی هر مربی و استادی را که بچنین مقامی از انبساط یعنی مقام **پسر خدا**، واصل شده است مطالعه میکنیم، همیشه یك موجود واحد (**خدا**) را درمظاهر واشکال مختلفه تجلیاتش یا چنانکه اغلب گفته میشود در **حلول** های گوناگونش مطالعه میکنیم (۱)

تعالیم و کردارهای **مسیح** نوعی است که مخصوصاً با مقام انبساطی که در آن دوره در میان ملل متمدن حکمفرما بود متناسب است (۲)

هر کس که با تاریخ آن ادوار مأنوس است میتواند متوجه شود که این تعالیم بنحوی که امروزه ممکن است برای تودهٔ بشریت تبیین و تشریح شود؛ در آن اوقات مفهوم و سودمند نمی افتاد. اکثریت مردم در آنموقع فقط بنقطهٔ تحول بین دورهٔ «چشم بازاء چشم» وعصر آیندهٔ « دشمنان خود را دوست بدار » رسیده بودند درست همانطوریکه تعالیم « چشم بازاء چشم » قبلا گامی بجلو در سیر تکاملی نسبت بمرحله « جان بازاء چشم » بود، تعالیم مسیح بشریت را یك گام بجلو درسیر ارتقائیش پیش راند. بنا بر این صفت برجسته وممتازتعالیم مسیح، **محبت** است: « همسایه وهمنوع خود را مانند خود دوست بدار » و « خدارا بالاتر از هرچیز دوست بدار » موضوع اصلی و عمدهٔ این تعالیم است، واضحست که **مسیح** میتوانست از اسرارشکستن آتم، الکتریسیته، تلویزیون، رادیوفونی و ... پرده بردارد. زیراخدا بهرچیزی عالم ودانا ست، لکن خداوندرویهٔ منطقی (تربیت وپرورش اخلاق قبل ازقدرت ونیرو) را پیروی نمود.

اگر بشر بطور کلی، امروزه نیروهای شگرف طبیعت را میفهمد و آنرا مورداستفاده قرار میدهد. برای اینستکه در عصر حاضر بحد کافی مردمی که بمراحل عالیه اخلاقی

---

(۱) واضح است که معنای این حلولها، این نیست که ذات باری تعالی تبدیل بگوشت وپوست شده باشد بلکه غرض اینستکه خدا، بدن گوشتی یك استاد ومربی را برای تکلم وانجام کارهائی در این عالم ناسوت بکار میبرد (بیادداشت آخراین فصل مراجعه شود)

(۲) بسیاری ازملل امروزه نیز درهمان مرحله انبساط میباشند وبنابراین تعالیم **عیسی** حتی درمعنای ظاهری آن امروزه هم مانند سابق بجا وبموقع است. اما ازحیث معنای باطنی همیشه برای هر کس بموقع وبجاخواهدبود

رسیده باشند یافت میشوند که از این نیروها برای ترقی عمومی بشر استفاده نموده و آنرا درمقابل افراد یاجماعاتی که درجه ترقی و رشد اخلاقی آنها کمتراست حفظ نمایند. **روح کونی** که ازاین اسرار، در قرن بیستم پرده بر داشت همان روح یا خداست که محبت را بوسیلهٔ عیسی آموخت. **اخلاق** میبایست در درجه اول و قبل از هر چیز تعلیم داده شود.

واضح است که اسرار مزبور در زمان عیسی نیز مکشوف بود لکن نه برای عموم. اشخاصی ازاین اسرارمطلع میشدندکه مستعد برای پذیرفتن آن بودند، لکن در همان وقت که این اسرار بآنها مکشوف میشد صریحاً بآنها توصیه میشدکه از این اسرار فقط برای کسانی که بنیان اخلاقی آنها محکم واستواراست پرده بردارند.

نظری بنوشتجات اینگونه اشخاص که بسیاری از این نوشتجات هم اکنون در دسترس عامه است، نشان خواهد داد که اطلاعات آنان در بارهٔ **نقشه کونی و نیرو های پنهانی طبیعت** بمراتب بیش از اطلاعات دانشمندان امروزی بوده است. این مربیان و استادان که چندین زندگانی از تودهٔ بشریت جلوترند نسبت بآن **استثنائاتی** میباشند. لکن خداوندهیچگاه ارتقاءِفرد را خواه این که فعلا از توده جلوتر باشد یانه، متوقف نمیسازد.

مفهوم « وقتیکه شاگرد مستعد باشد مربی و استاد ظاهر میشود » شامل خود مربیان وشاگردان آنها هردو میباشد وهمانطوریکه بعضی از مربیان استثنائی خیلی زود تر وجلوتر ازتوده بشریت، مکاشفات و واردات شخصی در یافت کرده اند، همانطور هم امروزه افراد وقبائل وحتی مللی یافت میشوند که باندازهٔ از لحاظ رشد و انبساط شخصی عقب افتاده‌اند که حتی مستعد پذیرفتن تعالیم ظاهری که دوهزارسال قبل بوسیله عیسی داده شده است، نمیباشند. سیرتحول و تکامل چنانکه بعضی مؤمنین و پارسایان ظاهراً معتقدند، باطفره وجست وخیزصورت نمیگیرد. اگرعده حضار ومستمعین ناطقی بملیونها نفرشنونده برسد معذلك تعالیم گوینده فقط برای افرادی سودمند خواهد بود که مستعد پذیرفتن آن باشند و در غیاب وی دیگری آنجا خواهد بود که برای این عدهٔ معدود، حقیقتی راکه برای برداشتن گام بعدی در سیر ارتقائی و تکاملی خویش

لازم دارند بیان نمایند. زیرا ترقی یك قانون کونی (جهانی) است و هیچ چیز نمیتواند سیر آنرا متوقف سازد. رشد وانبساط « خرد » قدم بقدم و مرحله بمرحله پیش میرود. وامیدواری باینکه عشق و محبت خالص نسبت به خالق در بشری که هنوز زیر تازیانه جهنمهای شرقی وغربی است پرورش داده شود؛ مطلقا بیهوده وبی ثمراست. او ممکن است تمام اندرزها و نصایح سودمندی راکه بوی داده میشود پیروی نموده و خیزی ناگهانی بردارد، لکن دیر یا زود بنقطهٔ اولیه باز میگردد و مراحلی راکه بطفره طی کرده بود دوباره میآزماید، مگر اینکه برای چنین تغییری ناگهانی رسیده و مستعد باشد وچنین موردی هم بتصدیق هرمبلغ راستگو استثنائی است. لکن اگرمعدودی هم مستعد بر داشتن گامی که منظور نظر مبلغ است باشند باید « مربی و آموزگارهم وقتیکه شاگرد مستعد است حضور داشته باشد » وبرای همین عده معدود مبلغین بطرف مراکرخیلی دورجلب وکشیده میشوند.

بدیهی است مقصود از اینکه گفتم که هیچکس ممکن نیست بسوی این مبلغین جلب شوند مگراینکه خدا که خردمحض است او را بجلوِ خوانده باشد، برای این نیست که ازارزش مساعی این روحانیان کاسته باشم بلکه میخواهم این حقیقت را تاکید کنم که باوعظ ودعا وفداکاری و غیره؛ چیزی بیش ازقدم عادی وطبیعیدرسیر ارتقائی وتکاملی مبتدی نمیتوان بدست آورد. ووقتیکه مبتدی برای برداشتن قدم بعدی آماده باشد تمام نیرو های کونی بخاطر او بکار خواهند افتاد و چراغ هدایت بهر شکل که باشد فراپای او کشیده خواهد شد اگرچه بوسیلهٔ تبلیغ وارشادمعمولی هم‌موجود نباشد همهٔ مربیان واستادان این‌نکته رامیدانند. اگرمربیان واستادان برای بهبود واصلاح روح بشریت بذل کوشش میکنند، واین کاررا برگزیده‌اند برای اینستکه این نوع کار را بهتراز پرورش هویج یا کندن خندق یاساختن خانه یامخلوط کردن ادویه یاکشیدن دندان دوست دارند. ورنه کاملا میدانند که تمام فعالیت‌های دیگر هم خواه فعالیت های شغلی یا تجارتی یاحتی بطالت ووقت گذرانی ارزش‌مساوی درنظرخدادارند. ارزش واقعی کارهای مبلغ درمیزان فداکاریهای او، شماره مواعظ او، بلا یائی که دچار شده است،

«ارشاد»هائی که بوسیلهٔاوصورت گرفته است، نیست. بلکه درعشق به پیشه‌خودسعادتی که بسبب انجام وظیفه ازآن برخورداراست وحقشناسی و شکرگزاری او نسبت بخدا که پیشهٔ بوی عطا فرموده که آنرا دوست دارد وازآن لذت میبرد، میباشدومابقی آنچه که بوسیله اوممکن ست صورت بگیرد کارخدا ست ونه کاراو.

مادام که مبلغ درفعالیتهای خود خوشبخت وسعادتمند نباشد از منظور اصلی مأموریت خود مهجوراست. نخستین نیت وقصد خدا اینست که مخلوقش حالا و در همه وقت خوشبخت باشد. بنا براین پیش ازآنکه کسی راه رسیدن بسعادت جاودانی رابوسیله پی بردن بخدا، بدیگران بیاموزد، باید اول خودش بوضع و حالی دائمی از سعادت و نیکبختی برسد وباین ترتیب، نیت وقصدخدارا درباره‌خود پیش ازآنکه آنرابرای دیگران تشریح کند نشان داده باشد.

هرانسانی اعم ازاینکه موجودی وحشی بوده یابدرجه عالی از تمدن رسیده باشد برای رشد وانبساط خویشتن قدم بعدی را وقتیکه مستعد آن باشد بر میدارد (خداوند مراقب اینموضوع خواهد بود) ومبلغی که ازوسیله و واسطه بودن برای کمك کردن بدیگران درانجام این‌منظورلذت نمیبرد بهتراینست که درمنزل خود بماند وآنچه راکه باعث سعادت ونیکبختی وی میشود بجا آورد. فکر فدا نمودن نیکبختی و سعادت خویشتن رابرای کمك بخداوراهنمائی بشریت بسوی بالا وهم وخیالی است که مولود «من» جسمانی است و«من» جسمانی پیوسته متمایل باین فکراست که بخودی خود میتواند کاری را انجام دهد.

آن کفش دوزنیکبختی که خداوند را برای سعادتی که هر روزه برایگان نصیبش کرده‌است شکرمیگذارد خیلی بمراتب در سیرارتقائی وتکاملی خود جلوتر از مبلغی است که درمیان وحشیان افتاده وفهمیده یانفهمیده روبخداکرده میگوید:

«من در این جهنم میمانم تا ترا درنجات بشریت کمك کنم».

مربیان واستادان حقیقی این نکته رامیدانند وخواه‌مانندعیسی مصلوب شوند یا مانندکنت دوسن ژرمن از همه گونه مواهب دنیوی برخورداربا‌شند، از اینکه آلات و

وسائلی دردست خدا هستند خوشبخت‌اند . و ازهرلحظه ای اززندگانی سرا سرتسلیم و انقیاد خود تمتع میبرند. جسم آنان که ازطرف خدابرای اعمال‌تهذیب کننده وکمال آوربکاربرده میشود، ممکنست گریه کند و شکوه نما ید و رنج کشد، لکن **روح‌مربی** درهمانوقت که این فعالیت‌های خارجی بوسیلهٔ جسم وی (که پیوسته د ر تحت کنترل مستقیم خود خداوند است) صورت میگیرد درسعادتی کامل باقی و برقرار است وقتیکه این حقایق را ازسطحی بالا ترازسطوح جسمانی صرف ملاحظه کنیم، بسهولت می‌بینیم که این اوضاع وروشهای گونا گون‌فرد نسبت‌بخدمت، خدمت با عشق، خدمت با نیکبختی خدمت اختیاری، ازیکطرف، وخدمت ازروی اطاعت، خدمت با فداکاری، و غیره... از طرف دیگرفقط درجات مختلفی ازرشد وا نبساط معرفت وشعورافراداست.

وقتیکه معرفت وشعور کسی کاملا بیدارشده باشد وی فقط میگذارد که خدا وندکار خود را نسبت به بشریت انجام دهد و اگر اتفاقاً وسیله وواسطهٔ بعضی ا ز جریا نها ی آلهی که برای پیشرفت وترقی افراد دیگرمشغول عمل است باشد خوشنودی خود را ازملاحظهٔ اعمال حیرت انگیزی که خدا وند بوسیلهٔ ا و بجامیآورد احساس میکند. و هیچوقت بخاطر او نمیگذرد که شخصاً درآنچه که صورت میگیرد مؤثراست.

وی فقط تماشاچی یك نمایش بزرك آلهی است وازهرجزووقسمت آن‌متمتع‌ومحظوظ میشود. اوتجلی خداوند را درهرچیزی وهرموجودی از آتم گرفته تابرسدبخود جهان‌و کون هستی می‌بیند. خواه جسم اونقش **یهودا** یا شخص عیسی را در نما یش بزرك ا لهی بازی کند. او نمایشنامه را درسطح معرفت بالاتری باحظ‌ولذت مینگرد. اومیداند که هر چیزدرسطح مخصوص خود ودرجای مخصوص خودکامل ا ست (۱)

میداند که همان عمل جنایتکارهم برای هدفی که درطرح و نقشه کلی اشیاء سودمند است بکارمیخورد. وجود **یهودا** برای انجام پیشگوئی‌ها مانند وجود خود عیسی‌ضروری بود وحواریون ازاین نکته آگاه بوده‌اند. زیرا وقتیکه **استاد** بآنها گفت : که یکی از آنان ویرا گیر خواهد انداخت، آنها مشتاقانه ازاوپرسیدند: که کدام یك از آنها برای

۱ــجهان چون چشم‌وخط وخال‌وابروست که هرچیزی بجای‌خویش‌نیکوست

انجام این منظور بر گزیده خواهد شد؟ آنها میدانستند که هریك از آنها ممکن است برای انجام این قسمت ازدرام به پیش خوانده شود. وچون بشر بودند، فردفرد آنها امید داشتند که نقش مخصوص «تبهکار» بنام او نیفتد!! وقتیکه گفته‌شد: «حالا برو وآنچه را که باید بکنی بجای آور» **یهودا** که‌قرعهٔ فال بنام اوزده‌بودند بدون چون‌وچرا اطاعت کرد

دست‌خدا، باهمان محبت وخردی که‌عیسی‌را بصلیب‌رهبری کرد، یهودارابمحکومیت وسرنوشتش راهنمائی نمود. سرنوشتی که کاملا شبیه سرنوشت «**تبهکار**» است هر چند که وصول بآن بواسطه علل خارجی مختلفی بود.

خداوند همه فرزندان خود را بیك‌اندازه دوست میدارد واگر میخواست برخی را بر بعضی ترجیح دهد. باحتمال قوی آنها را از میان فرزندانی که منفورترین نقشها را در درام‌های بزرك گذشته عهده‌دار بوده‌اند یعنی نقشهائیکه به تناسب درجهٔ تکامل آنها بآنان بر گذارشده بود انتخاب میکرد.

عیسی که هنگام مصلوب شدنش همه بشریت جز عده قلیلی اورا محکوم کرده بود (خواه مستقیماً و یا کورکورانه با باگیر انداختن او) اکنون بیش از نصف دنیا او را بعنوان مسیح میشناسند. زیرا حتی بسیاری ازپیروان مذاهب دیگر ویرا مانند تجسمی ازالوهیت وخداوندی میدانند. یهودا هنوزه‌ورد لعن همه‌دنیاست لکن او هم دیر یا زود بعنوان **خادمی** که ازروی شعور یالاعن شعورنقش صادقانهٔ انجام پیشگوئیها را ایفا کرده‌است شناخته خواهدشد.

من بسهم خود با احترام ومحبت با ودرود میفرستم زیرا من بآن مرتبه رسیده ام که ویرا آنطور که **حقیقتا** هست بهٔبینم. نه آن‌طور که**ظاهرا** بوده.

درپایان اینفصل این‌نکته را متذکرمیشوم: که اگر دنیا را ازسطحی بالاترازسطح جسمانی مورد نظرقراردهیم. اشخاصی بعنوان**مربی‌وآموزگار** وجود نخواهد داشت بلکه تنها یك آموزگارومربی واحد وفردی یعنی **خدا** ست[۱] که برای انجام نقشه

---

(۱) هنگامی که کشیش کاتولیك تاکیدمیکندکه **نان مقدس** عین خداست و گوشت واستخوان عیسی

بقیه درصفحه ۶۰

کونیه‌اش مخلوقات خود را وسیله قرار میدهد [۱] آنهائی که سیر تکاملیشان طولانی‌تر از بسیاری دیگرانست وقتیکه از سطح جسمانی مورد نظر قرار گیرند بعنوان آموزگار ومربی جلوه گر میشوند. لکن در حقیقت وسائط و وسائلی دردست الوهیت هستند که در آنها جریانهائی جاریست که جنس شان نسبت به کورانها (جریانهای) جاری درارواح کمتر منبسط، لطیف‌تر است.

بقیه ازصفحه ۵۹

نیزخود خدا بوده‌است حرفش درست است. زیرابیان اومربوط به **ابدیت وبقاء** خداوند است که جوهر نهائی همه اشیاست. خواه‌خود کشیش بمرحله ازانبساط رسیده باشد که معنی حقیقی بیان خودرا بفهمد یا نه، وی‌وقتی که حضور خدارا درآن مقدس تأکید میکند حقیقت بزرگی را بیان میسازد.

(۱)—رسد آدمی بجائی که بجزخدا نه بیند بنگر که تا چه حداست مکان آدمیت

۹ ـ خدا

من کاملا آگاهم که این فصل فقط مورد تایید و قبول عده معدودی واقع خواهد شد لکن نظر بهمین عده خیلی قلیل، تردیدی درنوشتن اینفصل بخود راه نداده وحجاب و نقاب باصطلاح «ندانستنی» را کمی بالا میزنم. در سطح فکری که من اکنون قراردارم، **خدا موجودی لایتغیر نیست. او وجودیست که پیوسته درانبساط وترقیست**. وقتیکه میگویم «**خدا**» مقصودم «برتری و تعالی» خداست (پارابرهمن، علت العلل بدون علت و غیره ...)

بسیاری از طلاب ومتتبعین میدانند که **(مانوانتارا)** [1] ها ترقی پذیرهستند یعنی هرمانوانتارای بعدی از لحاظ ترقی بالاترازمانتارای قبلی است. لکن **عده معدودی** متوجه شده اند که **(پارالایا)** [2] ها نیزرو بترقی و تعالی میروند.

برای آنهائیکه با این کلمات و اصطلاحات آشنا نیستند توضیح میدهم که **کون وجهان** [3] آنطوریکهٔ ما آنرا میشناسیم، مدت محدود ومعینی دارد. وبوسیله یك تحول و تکامل طولانی بوجود میآید و کهکشانهای گوناگونی راکه شامل نظامهای شمسی با سیارات واقمار آنهاست تشکیل میدهد وسرانجام خرد ومتلاشی شده و به **جوهرکونی** تبدیل میگردد، و برای مدتی که ظاهراً با دوران وجودش یکسان و مساویست، ناپدید ومعدوم میشود.

وقتیکه تمام اشیا باینطریق به **سرچشمه** خود (خدا) باز میگردند، درآنجا بحالتی از الوهیت وارد میشوند، و این حالت بوسیلهٔ یك تحول و تکامل طولانی که آن را (مانوانتارا) مینامند صورت گرفته است. چون آنها بمقصد اصلی خود بشکلی وارد میشوند که دیگرتفاوت وتمایزی نسبت به **ذات الهی** ندارند.

تا حالاچنین گفته میشد که **فردیت** در آن هنگام معدوم شده و دوره بعدی که دوره «رکود وراحت» است وبه **پارالایا** نامیده میشود، تنها خدا وجود دارد وبس. ـ ازسطح ومقامی که **حالا** من درآن قراردارم چنین می بینم که وقتیکه «جرقه»

---

(۱) MANVANTARA (۲) PARALLAYA (۳) COSMOS

فردی ، مسافرت خود را بپایان رسانید و بمعرفت **گوهر اصلی** خود باز گشت،

فردیت خود را (البته نه شخصیت خود را) حفظ میکند، لکن موقة از ترقی بازمی ایستد و برای اینکه فردیت خود را که مقصود از آن حفظ اختلاف و تمایز بین خدا و فرد است نگاهدارد، **خودخدا** هم باید در همان حال که فرد از فعالیت بازایستاده است ترقی نماید واین درست همان چیزی است که دردوران **پارالایا** صورت میگیرد.

همان هنگام که « جرقه » در معرفت ، بمقام گوهر و اصل **خدا** رسیده است ، خداوند فوراً حال **وجودی** بالاتری را احراز میکند ، و باینطریق باز هم تفاوت و تمایز فرد باخدا بر قرار میماند. **جوهرخدا** در تمام دوران **پارالایا** از حیث رقت و لطافت بالاترمیرود تا اینکه « جرقه » فردی، باندازه ای اختلاف وتمایز پیدا کند که دیگر نتواند ازروی معرفت وشعوردر**جوهر الهی** باقی بماند وآنگاه**مانوانتارای** جدیدی آغازمیشود. « جرقه » هنگام شروع مانوانتارای جدید، درست عیناًهمانست که درپایان آخرین مسافرت خود بود، یعنی همانطورکه خدا در آنوقت بود . « جرقه » انسانی ، برای اینکه مرتبه دیگرهم به **گوهر اصلی خدا** (که دردوران پارالایا ازحیث لطافت وغیره ترقی کرده است) ازروی معرفت وشعور واصل شود ، باید دوباره همان سیر تکاملی را که قرنها ودهرها طول خواهد کشید بنماید . لکن بنظر من اینمرتبه آغاز آن چنانست که خدا درآخر**مانوانتارا**ی قبلی بوده است و بنابراین وی در سطوح و مقامات جدید هستی درهرمانوانتارا، سیرهائی خواهد کرد؛ همچنانکه**خودخدا** درهر **پارالایائی** میکند. واین سیرومشی،ابدی وهمیشگی است یعنی **خدا** پیوسته ترقی میکند وموجوداتی راکه از او متمایزند دراین صعود بسوی خود میکشد و جذب مینمایدو آنانرانیزالی‌الابد ترقی‌میدهدواینکه ماهم حقیقتاً باقی وابدی هستیم بهمین معنی است.

اگرشما هنگامیکه با جریان الهی متصل هستید در این نکته غور و دقت کنید بآسانی درك خواهید کرد که سعادت جاودانی الهی نمیتواند **لایتغیر** باشد ؛ چه سعادت ، برای اینکه همیشگی و دائمی باشد **باید** سیر ارتقائی‌داشته باشد (اگر درسطح فکرجسمانی تملك صد ملیون دولار امروزه شما را سعادتمند وخوشبخت سازد ، همین مبلغ و همین

چیزشمارا فردا بهمان اندازه خوشبخت نخواهد ساخت. چه دیگرچیز تازه‌ای نیست. و برای اینکه خوشبختی وسعادت بهمان درجه‌وشدت برقرار بماند باید چیز دیگری بصد ملیون دولارشما، فردا یا درآینده افزوده شود والا ماندن درحال رکودوعدم‌تغییر ممکنست برای شخص یکنواخت وکسل کننده شود).

ما، تا حدی مانند شاگرد ومریدی هستیم که کوشش در اینستکه بمقام کمال مرادواستادش برسد، ووقتیکه سرانجام‌توفیق حاصل‌میکندمتوجه میشود که درهمین مدت استادش نیز بهمان تناسب جلو رفته است. اگرچه شاگرد، «کامل» شده است، ولی نسبت باستادش مانند سابق هنوزعقب است.

هردو جلورفته و تکامل یافته اند و این طرز تکامل‌متقارن باعث میشود که استاد همیشه استاد وشاگرد همیشه شاگرد بماند وحال آنکه درهمین وقت، هردوپیوسته از حالات بالاتری ازمعرفت برخوردارشده‌اند.

✫✫✫

بحث ما راجع بانسان وسرنوشتش، در اینجا بپایان میرسد. -

چنانچه درآغاز گفتم، برای اینکه حقیقیی سودمند باشد باید درروح فردجائی پیداکرده ومورد قبول واقع شود، وقبول آن هم درروح فرد، منوط بدرجه تکامل‌اوست

آنچه من کوشش در انجام آن کرده‌ام اینستکه «صدای درونی» شما را تا جائی که شما آنرا شنیده و فهمیده‌اید، تقویت کنم وشما را تشویق و ترغیب نمایم که بازهم با دقت بیشتری بآن گوش دهید تا اینکه حقائقی که در اینجا گفته شده است و بسیاری حقائق دیگررا برای شما بیان سازد.

آرامش برشما باد. خداوند که نیروخرد و عشق و محبت محض است، مراقبت خواهد کردکهٔ چیز های مناسب و درخور شما، بخاطرشما انجام گیرد، ویك حجاب پولادین غیرقابل نفوذ از ذات و گوهر الهی، شما را در این راه حفظ کند.

هرکس و هرچیزی رادوست بدار. زیرا همه آنها باجوهر الهی اغشته‌اند ما همگی مظاهروتجلیات فردی و ابدی یك خداوند همیشه مترقی هستیم.

پس خوشحال و بهره مند شویم

پایان

فرید ون توللی

لبریز گناه

عطش عشق و نشاط می و نوش گنهی
ناز کن ناز ، که زیبندهٔ این بزمگهی

مایه عمرمنی ، سایه مکش ازسر بخت
که دلاویز تر از نور دلاویز مهی

ناز آن چشم سیاه تو ، که باموج نگاه
پیش رازمن و راز تو گشوده است رهی

لب سوزان توچون بشکفد ازبوسه جام
لب من جوی، که لبریز هزاران گنهی

تکیه بربازوی عریان،چه زنی دز برشمع
تکیه برمن زن و بی پرده نشین چند گهی

بچه ماند تن رعنای تو درسوزش عود ؟
مرمری پیکری از پشت حریر سیهی

زلف،افشان کن و پیش آی که در کشور حسن
خسرو آنست که بر فرق ندارد کلهی

گفتم از بستر گرم تو، مکم عطر وصال
آرزوی سیهی بود و امید تبهی

غم دل ، چند توانگفت بافشردن دست
یا بخاموشی پرهیز و گریز نگهی

مست، بگریزشبی تارو بسروقت من آی
تو که تابنده تر از ماه شب چاردهی

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
الف	۱۰	خواسته	خاسته
ت	۱۸	برخواست	برخاست
»	۲۱	»	»
ث	۱	»	»
ج	۱۰	دستی	دوستی
»	۱۹	سیاهی	بسیاهی
»	آخر	وق پا ره	ورق پا ره
چ	۵	بسر نیژه	باسر نیزه
»	۱۶	ورزا	وزراء
ح	۷	استقامت	مقاومت
»	۱۴	ملقب	ملقب به
ذ	۲۱	چنانچه	چنا نکه
۳	۱۳	بعصی	بعضی
۷	۸	چنانچه	چنانکه
۷	۱۵	وحله	وهله
۱۰	۱۸	مید هند	میدهد
۱۲	۱	هر کس	هر کسی
۱۵	۲۱	چنانچه	چنانکه
۲۰	۶	بجای	برای
۲۱	۳	باشد	با شند
۲۱	۲۳	حقینت	حقیقت
۲۳	۳حاشیه	هرآنچه	آنچه
۲۴	۲۱	خواسته	خواست
۲۶	۱۲	رهند	دهند
۲۷	۱۵	مهات	مهارت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۹	۸	چنانچه	چنانکه
۳۰	۱۲	پی قریزی	پی ریزی
۳۱	۷	اشت	است
۳۲	۱۰	مکتسباب	مکتسبات
۳۳	ذیل صفحه	۳۰	۲۰
۳۴	۲	چنانچه	چنانکه
۳۴	۷	یهم	بهم
۳۴	۲۰	اداراکات	ادراکات
۳۵	٤	ارتمکین	از تمکین
۳۷	۳	ابخود	خود
۳۹	۳	شود	شوند.
۳۹	۸	خواهد	خواهند
۳۹	۱۱	بعد از (نیرو) این سطور افتاده	که با آن مرتبط است تکیه دارندیکی دارای اعتقاداست وآثارمربوط بقوانین زمینی را بروز میدهد و ظاهرمیسازدو دیگری دارای ایمان است و میداند که سرچشمه نیرو
٤۰	۱۳	ایجاد پرورش	ایجاد وپرورش
٤۱	۱	اشخاص	اشخاصی
٤۱	۷	حقیقتی	حقیقی
٤۱	۱۰	انعکاس	انعکاسی
٤۱	۱٦	میکردند	میگردید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱	آخر	میتوانستند	میتوانستید
۴۲	۱	بظور	بطور
۴۲	۳	تکاملی بآن	تکاملی تان
۴۲	۳	کنید	کند
۴۲	۶	میشود	میشوند
۴۲	۶	فطع	قطع
۴۲	۱۱	بیفتد	نیفتد
۴۲	ذیل صفحه	ولنبلونکم....	ولنبلونکم بشیئی من - الخوف والجوع ونقص من الاموال
۴۳	۲	جلوه میکرد	جلوه میکردند
۴۴	۶	محصوص	مخصوص
۴۴	۱۵	لشریح	تشریح
۴۵	۱۶	پیشگرئی	پیشگوئی
۴۵	۲۳	بانحام	بانجام
۴۶	۹	وحله	وهله
۴۸	۱۴	تثیل	تمثیل
۴۸	۱۹	حربان	جریان
۴۹	۱۵	حل	حال
۵۲	۲۲	عبسی	عیسی
۵۴	۲۳	معغای	معنای
۵۵	۱۰	ار	از
۵۵	۲۳	پدیرفتن	پذیرفتن
۵۶	۱	نمایذ	نماید
۵۶	۲۳	تجارتی	تجاری

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٥٦	١٤	چقیقت	حقیقت
٥٦	١٨	بوسیله	وسیله
٥٧	٣	لدت	لذت
٥٧	٤	ممکن‌ست	ممکن است
٥٧	١٩	یرا یگان	برایگان
٥٧	٢٠	شکر میگذارد	شکرمیگزارد
٥٨	١٣	ا رملاحظه	ازملاحظه
٥٩	٧	مختلفی	مختلف
٥٩	١٢	بود	بودند
٦١	٩	مانتارا	مانوانتارا
٦٢	٨	ازحیث قت	ازحیث‌رقت
٦٣	١٣	چنانچه	چنانکه

دار العلم شیراز

بقلم

صدرالدین محلاتی

بسم الله الرحمن الرحیم

موضوع رساله کنونی ما تعیین تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز است یعنی معین کنیم چه زمانی شیراز دارالعلم نامیده شده است و ضمناً جهاتی که شیراز را مستعد ومتناسب این عنوان نموده است مورد گفتگو واقع میشود ولی لازم میدانم پیش از شروع درمقصود، گفتاری چند برخوانندگان محترم عرضه بدارم

۱ـ هنگام تالیف این رساله ـ هنگامیکه سیل حوادث شوم و غیر مترقبه محیط زندگانی مرا فراگرفته بود وحیوة مرا تهدید با نهدام میکرد روزنامه گلستان که از روزنامه‌های کهنسال شیراز است سئوالی راکه موضوع بحث آینده‌ماو سبب تألیف این رساله گردیده مطرح قرارداد

از آنجائیکه آفریننده مهربان‌وسازنده جهان عشق‌وشوقی فراوان برای خواندن‌و نوشتن درفطرت من نهاده وهیچ حادثهٔ تاکنون نتوانسته است کانون آتشین این عشق را درمن خاموش کند پرسش مزبور جلب توجهم را نمود و بمطالعه کتب کتابخانه شخصی خودکه بسی ناچیزاست پرداختم شاید پاسخی باین پرسش پیدا کنم

پیدا است که باید هرموضوعی را درکتب مربوط بآن جستجو نمود و کتابی که مربوط‌باین سئوال باشد بیش ازچند جلد نداشتم آن‌هم به‌سبک‌تاریخ نویسی قدیم که فاقد تحقیقات علمی وتاریخی است ولی معذلك بافکرعلیل وخسته خود که نتیجه مبارزه حیوتی من بود درمظان پیدایش جواب این سئوال به تفحص وتفتیش‌شروع نمودم وپس ازچندی که تصور کردم گمشده را یافته ام مقالاتی تهیه نموده و طی آن پاسخ پرسش روزنامه گلستان را دادم ومرتباً درآن روزنامه درج میگردید

من هیچگاه تصور نمیکردم که روزی این مقالات بصورت رساله ای در میآید و مهیای طبع میشود وباین قصدهم شروع بکار ننمودم اما یکی ازدوستانم چندی پس از انتشار آن مقالات اورا بصورت مجموعه ای درآورده بود ومهیای طبع‌وانتشارش‌ساخته بود وبرایگان به بنده داد ومن‌هم بدون آنکه درفکر تجدید نظردرآن و یا طبع آن

باشم درمیان یك کارتن نگاهداریش نمودم

چندی از این گذشت تابدعوت دوست ارجمند و دانشمندم جناب آقای علی سامی رئیس بنگاه علمی تخت جمشید که مردی است محقق و عاشق علم و تحقیق و صاحب تألیفاتی پرارج وهم دارای شور و التهابی در نشرفرهنك عمومی بنده را بکانون دانش که خود ایشان مؤسس آن بودند دعوت نمودند ودرهمان جلسه‌اولی که بنده حضور یافتم پیشنهاد نوشتن رساله‌هائی باختلاف ذوق وسلیقه هر کس بافراد این کانون گردید ومن که مشغول تحقیق در تصوف سعدی و اشتغال بنوشتن مقالات و انتشار آن در روزنامه گلستان که هنوز ادامه دارد بودم جریان آمادگی رساله حاضره را بعرض آقایان رسانیدم و گفتم فعلا چنین رساله‌ای را حاضردارم شاید بی مناسبت با منظور این کانون نباشد و بعداً آنرا تقدیم نظرمطالعه افراد فضیلت مند و دانش پژوه این کانون نمودم وآنرا پس ازبررسی برای طبع ونشر پذیرفتند

اکنون که بهمت وپشتکاروجدیت آقای سامی و تصویب و تشویق اعضاء محترم کانون این‌رساله تسلیم مطبعه میگردد باید منظور خود را از سطور بالا عرض کنم.

ممکن است درتحقیق وتتبعی که درموضوع این‌رساله نموده‌ام راه غلط و اشتباه پیموده باشم ولی بنده هرگز ازنقد وانتقاد علمی نمی‌هراسم ومعتقدم هرکس بایستی درعلوم و تحقیقات خود افکارش را درمنظرومرآی اهل فضل و دانش قرار دهد تا آنچه را که مستند بدلیل بنظرشان میرسد بگویند و بنویسند مخصوصاً در موضوعاتی که کمتر مورد تحقیق واقع‌شده یااساساً درمعرض بحث واقع نشده (مانند موصوع رساله کنونی) شاید این‌خود وسیله‌ای گردد که پس ازچندی‌موضوعی که با تردید وشك ومتکی بنظر فردی‌تلقی‌میگردیددرنتیجه نقد وانتقاد اصل‌مسلمی گردد و بر دائره تحقیقات و اصول مسلمه علمی ویا تاریخی بیفزاید واین‌خود مانند قیاس استقرائی است که بنظر علماء فن منطق موجب توسعه دائره فرهنك ودانش میگردد

این بود منظور حقیقی بنده از این گفتار پس رساله کنونی تقدیم نظر محققین میگردد دیگر بسته بنظر آنان است

شیراز و تاریخ بنیاد آن

گمان میکنم بی تناسب نباشد که بعنوان پیش گفتار این رساله پیرامون شیراز مطالبی عرضه دارم، بلکه در سبک تألیف ضروری بنظر میرسد ولی چون خواستم مبادرت بنوشتن این سطور نمایم، برخورد به کتاب تحول خط تألیف آقای سامی ومقاله ایشان تحت عنوان تاریخچه شیراز در مجموعه شیراز امروز نمودم؛ دیدم با تتبع و تحقیقی که ایشان نموده‌اند وهمه مستند بمحسوسات و مشاهدات ایشان حین انجام وظیفه خطیر خود در کاوش هائی که در تخت جمشید بعمل آمده میباشد دیگر زحمت تحقیق را از شانه من برداشته‌اند ومسلماً این نوع مدارکی که ایشان بدان استناد جسته اند دسترسی بنده بآن غیر میسورمیبود پس بهتر این بنظرم رسید که خلاصه تحقیقات ایشان را درمعرض نظر مطالعه کنندگان قراردهم تاهم آنچه معمول تألیف است انجام داده وهم حق تحقیقات و تتبعات ایشان را ادا کرده باشم و پیش از بیان تحقیق ایشان توضیح و تذکر میدهم:

عموم مورخین اسلامی؛ بنیاد شیراز را در زمان خلافت عبدالملك بن‌مروان(۱) ذکر نموده‌اند که بدست محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج ابن یوسف والی عراق یا بدست محمد بن قاسم ابن ابی عقیل پسر عموی حجاج ومحمد پسران یوسف ثقفی در سال ۷۴ هجری درجلگه مصفا و زیبای شیراز کنونی ساخته شده.

بعضی تصورنموده اندکه تا آن زمان شیراز وجود نداشته ویکی ازاین دونفرآن را بوجود آورده‌اند ولی این تصور اگر کسی کرده باشد اشتباه است زیرا علاوه‌براینکه از این نام خاص که پارسی است این اشتباه هویدا است، وتصور نمیشود مردی عرب

---

۱ - عبدالملك‌ابن‌مروان دومین خلیفه از آل حکم است واز نیمه سال ۶۵ هجری بعداز مروان‌ابن حکم برسریرخلافت نشست وتا نیمه سال ۸۶ شاغل این مقام بود عمرش ۸۶ ومدت خلافتش بیست و یکسال و یکماه ونیم بوده است ،

که بعنوان فرماندهی یا حکمرانی بر کشوری مأموریت یافته شهری را بنا نماید واسمی که اجنبی نسبت بلسان و ملیت اوست جعل نماید ، درهمان تواریخ اسلامی ذکرشده است که شیراز در زمان فرزند طهمورث که نام اوهم شیراز بوده ساخته شده وبعداً که رو بخرابی نهاده محمد بن یوسف ثقفی یا محمد بن قاسم اورا تجدید بنا و عمران نموده است یعنی شیراز بن طهمورث این شهر را بنام خود ساخته ؛ حال شیراز بن طهمورث کیست بنده نمیدانم ، و شاید هم در تواریخی که بنای آن بر تحقیقات علمی گذاشته شده است تا کنون محرز نباشد ولی از این بیان چیزی که مسلم میشود این است که شیراز بسیار قدیمی است و در قرون پیش از پیدایش اسلام سبقت تاریخی داشته ومحمد بن یوسف ویا محمد بن قاسم اورا بصورت شهر در آورده اند و آیا پیش از آن قصبه ای بوده یا آنکه پیش هم شهری بوده که رو بخرابی گذاشته مورد اختلاف است [1] و نیز د ربعضی از تواریخ اسلامی درضمن لشکر کشیها ی اعراب پیش از سال ۷٤ هجری اسم شیراز برده شده است [2]

بنا براین بنیان وبنیاد شیراز قبل از پیدایش اسلام بچندین قرن بوده وبطوری که در کتاب تحول خط تألیف آقای سامی و مقاله ایشان درمجموعه شیراز امروز آمده

---

۱ ـ حمدالله مستوفی قزوینی در کتاب نزهة القلوب راجع بشیراز چنین نگاشته است (شیراز اقلیم سوم است وشهر اسلامی است وقبة الاسلام وتوضح آنکه بزمان اسلام محمد ابن یوسف ثقفی برادر حجاج ساخت وتجدید عمارتش نمود و بروایتی عم زاده اش محمد ابن قاسم ابن ابی عقیل تجدید عمارتش کرد سنه اربع وسبعین هجری طالع سنبله

۲ ـ در فارسنامه ابن البلخی درشرح گشادن مسلمانان پارس را مینویسد (سال هژدهم از هجرت وباتفاق بشیراز رفتند (یعنی عثمان ابن ابی العاص وابوموسی اشعری) ودیگر اعمال ودر آن وقت شیراز ناحیتی بود وهمه حصارها استوارص ۹۳ چاپ طهران سال ۱۳۱۳ خورشیدی)ـ ونیز درهمین کتاب تحت عنوان شیراز واعمال آن(در روزگار فرس شیراز ناحیتی بود وحصاری چند برزمین وبابتدای اسلام همچنان بود تا بروزگار عبدالملک بن مروان ص ۱۰۸) (نویسنده اگر توفیق یابد درخاتمه این رساله کتبی را که درذکر شیراز قبل از اسلام است اسم برده ومطالب آن را بیان مینماید)

وعلاوه برذکر این موضوع در پاره‌ای از تواریخ اسلامی در جلد ۵ دائرة المعارف محمد فرید وجدی تحت عنوان شیراز نوشته شده است (هی مدینه ببلاد الفرس مشهوره بناها محمد ابن القاسم ابن عم حجاج وسمیت بشیراز تشبیهاً لها بجوف الاسد کانت معسکراً للمسلمین لما هموا بفتح اصطخر) یعنی شیراز شهر مشهوری است درکشور فرس محمد ابن القاسم پسرعموی حجاج اورا بنا نمود ونام او شیراز گذاشته شده است چون شبیه بمیان شیر است ولشکرگاه مسلمین میبوده است آنگاه که تصمیم برفتح اصطخر نمودند ومحمد فرید وجدی این جمله را از معجم البلدان یاقوت حموی گرفته است .

است ، درخشتهائی که ضمن اکتشافات تخت جمشید بدست اساتید زبان میخی افتاده و خوانده وترجمه شده‌است شیراز در زمان هخامنشی وشاهنشاهان این سلسله وجودداشته زیرادریکی د وجااسم شیرازبرده میشود ومابقدرحاجت ازمقاله ای که ایشان درمجموعه شیرازامروزنگاشته‌اند عیناً نقل میکنیم « این نبشته ها گلی وبخط میخی‌عیلامی‌است و عبارت از سند خرج دستمزد کار گرانی‌است از طرف شاهنشاه هخامنشی که درشیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده و ازخزانه دولت اجرت دریافت داشته‌اند واینك مابرای اطلاع کامل خوانندگان گرامی ترجمه یك لوح آن راکه مربوط بموضوع ما است در اینجا نقل میکنیم » سپس چنین مینویسد «ارتاتخمهابه وهوش خزانه دار پارسه گذارش میدهد ۳۷ کارشاد یك شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزدکار گرانیکه با کو رادا که عنوان سرکاری صد نفررا درشیراز (شی رازی ایش ،) دارد مسئول کار ایشان‌است بابت ماه سامیا (ماه یازدهم) درسال نوزدهم (سلطنت خشایارشا) داده میشود پس از آن صورت کارگرها ومزدآنان به تناسب مرد و زن و کوچك و بزرك و تعداد آنان‌نگاشته شده و درخاتمه‌آن مینگارد « درماه سامیا (ماه یازدهم) ازسال۱۹(سلطنت خشایارشا) این دستورممهورداده شده و از مگابیروس درپارسه رسید دریافت گردید»

بازدرهمین مقاله پس ازچند سطر مینگارد « هیئت حفاری قصر ابونصرکه از طرف موزه متروپلیتن درسالهای ۱۳۱۲ و۱۳۱۳ درویرانه های نامبرده (مشرق شیراز) کاوشهائی کرده پارهٔ مسکوکات وظروف و اشیاء مربوطه بدوره های سلوکی واشکانی‌و ساسانی بدست‌آوردند که همه حاکی ازاهمیت این شهردرآن اوان‌بوده‌است.

نتیجه کاوشهای قصر ابونصر در دو سال و چند ماه مدلل ساخت که ساختمان نامبرده متعلق بدوره ساسانیان و یا اواخر اشکانیان بوده است ضمن اشیاء چند مهره پیداشد که روی آن نام اردشیر خوره و نام شهری شبیه بشیراز خوانده شده‌است .)

این بود عین آنچه‌که ما بمیزان حاجت خود ازمجموعه مزبور نقل‌نمودیم واین نتیجه را بدست می‌آوریم که شیراز درعصر هخامنشیان که بیش از ۱۲ قرن قبل‌ازاسلام بزرگترین حکومتها را درجهان داشتند موجود بوده و بنام (شی رازی ایش) خوانده

میشده چنانکه پارس بنام پارسه.

بنا براین بنیاد شیراز مربوط بزمانی است که تاریخ آن هنوز برما کشف نشده است وشاید خیلی پیش ازاین زمانی است که ما وجود شیراز را درآن زمان ثابت نمودیم وشاید شیرازبن طهمورثی بوده که این شهر را بنام خود ساختمان کرده و سلسله‌ای که در تواریخ اسلامی بنام پیشدایان موسوم گردیده دراین سرزمین سلطنت میکردند و طهمورث هم یکی از آنان بوده هرگز تاریخ منکر وجودآنچه که ندیده است نمیشود بلکه جزء احتملات تاریخی ضبط می‌شود تا روزی که مقدر شود باز آثاری بدست‌آید وحقایق تاریخی را روشن سازد.

اما رؤیائی که نسبت بمحمدبن یوسف داده میشود (۱) ونوشته شده است که این خواب موجب اقدام وی بساختن شیراز و ریختن اساس وقاعده‌آن گردیدبرفرض صحت آن بازباید منظورازآنراهمان تجدید عمارت و اصلاح این شهر دانست.

۱ـ گویند محمدابن‌یوسف حکمران ووالی‌اصطخرشبی درخواب‌دیدکه قدسیان عالم بالاازآسمان بزمین میآیندودرهمین محلی که اکنون معروف بشیرازاست به‌تسبیح‌وتهلیل می‌پرداختند و درخواب باو میگفتندکه این عرصه زمینی است که چندان هزارصاحب کرامت ازدامن اوبرخواهد خواست ودائره‌ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی است‌دراینجا شیرازنامه ابن‌ابی‌الخیرزرکوب شیرازی عنان‌قلم رادروصف شیرازرهاکرده ومیگوید گوشه‌ایست که‌توشه مسافران عالم‌غیب ازآنجا مرتب‌خواهند کرد زمینی است که خمیرمایه‌فقراست‌کان ولایت‌است منبع حکمت است دودمان‌طهارت است) وپس‌ازآن مینویسد (محمد ابن یوسف در خواب هم بران مقدارکه اثر تجلی انوارملکی بودخطی پیرامون‌آن‌درکشید. روزدیگرازاصطحربااین‌نیت متوجه‌شدچون برسیدواحتیاط کرد آثارآن خط و دائره‌بر- قراردید وقطعه زمین رادریافت حال صلصال برعذارنهاده دواج‌خمول‌برسر کشیده‌وجمال‌شمال‌پروبال کسترانیده رقعه دید چون آفتاب تاب‌میداد وهمچون فروغ نور صبح‌زبانه میزد و درخش اوبرطاق فلك عکس‌انداز میگشت گوئی زمین طوربود که شعله‌نورازوی میتافت وبا بیضاء وضیاء کرامت بود که‌ازجیب‌کلیم‌زمین دمبدم‌عکس‌میانداخت‌طواوس‌ملائك حوالی‌آن‌خطه پردرپرمیکشید محمدابن یوسف چون‌مشاهده این‌حال‌نمود استادان‌مهندس را فرمود تا قاعده‌مملکت شیرازرا اساس نهادند».

پرسش و پاسخ در روزنامه و رساله کنونی

همانطور که در پیش توضیح داده شد رساله کنونی ما بصورت پاسخی بوده‌است که بپرسش روزنامهٔ گلستان طی شماره ۳۹۴۴ مورخه ۱۶ بهمن ۱۳۲۸ و نامه شماره ۲۲۱۱ دفتر روزنامه بتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ داده شده بود و بعنوان مقالات طی متجاوز از سی شماره در آن روزنامه درج می گردید وانتشار مییافت و بعداً مجموعه را تشکیل داد وچون بشرحی که بیان نمودم مهیای طبع گردید، متحیر بودم که تمام آنچه را که از اول. تا آخر این موضوع ومربوط به‌آن درروزنامه درج شده و درخارج جمع آوری گردیده بدون کم وزیاد تسلیم مطبعه نمایم؟ یا آنکه آنرا ازصورت مقالات خارج نموده رساله مستقلی قرارش دهم وعلت این حیرت هم این بود که درروزنامه مزبور دریکی دوجا نسبت بنویسنده اظهار مهرومحبت کرده و آنچه را که بنده درخور آن نیستم بمن نسبت داده اند و چون این بنده هم با توفیقات الهی وراهنمائی‌های خدای بزرگ تااندازه‌ای عارف بخود هستم، و همیشه باین دوبیت رطب اللسانم:

جهان در زیر این نه طاق خضرا — چو خشخاشی است اندر قعر دریا
تو خود را بین کزین خشخاش چندی — سزد گر بر بروت خود بخندی

ازاین جهت‌ازهرگونه مدح وثنائیکه گاه موجب بدبختی واشتباه انسان وسبب انحراف وی‌ازجاده حقیقت وخودشناسی میشود بدورم، وهمیشه دربرابر تمجید وتحسین دیگران به پیروی ازتعلیمات مولای خود علی علیه‌السلام جمله‌ای را که وجود مقدسش میفرمود «اللهم اجعلنی احسن مما یظنون واغفرلی مالایعلمون» تکرار واز خدای مهربان خود استدعا مینمایم وازهرکس هم که باد وبروتی بخود اندازد وتصور کند که بدانستن پاره اصطلاحات مستحق مدح وثنامیگردد میخندم ومیگویم:

تو که ناخوانده ای علم سماوات — تو که نابرده ای ره در خرابات
تو که سود و زیان خود ندانی — بجانان کی رسی هیهات هیهات

ومعتقدم که آخرین مرتبه فضیلت انسانی آگاهی بجهل و نادانی خویش است که گفته‌اند آنقدر عالمم که نادانم گرچه باین مرتبه هم بمعنی حقیقی خود نرسیده‌ام، پس بر من گوارا و شایسته نیست که عین آن لطف و مهر را که در قالب تحسین و تمجید ریخته شده است ضمیمه رساله نموده تسلیم بمطبعه نمایم.

وازطرف دیگر چون پایه این رساله بران پرسش گذاشته شده وهر گونه تغییرو تحریفی یا اسقاط و حذفی درآنچه در روزنامه نامبرده نگاشته شده و مربوط به این پرسش و پاسخ بوده خلاف امانت میدانم، عاقبت الامر چنین بنظرم رسید که آنچه درآن روزنامه درج شده جمع آوری گردیده و مربوط به این رساله است جزء پیش گفتاراین رساله قراردهم.

و قسمتی ازآنچه خلل بمطلب وارد نمی‌آورد و صرفاً ابراز حسن ظن باینجانب است حذف نمایم.

اینك متن روزنامه گلستان شماره ۲۰۲۶

بقلم . . . صدرالدین محلاتی

بسمه تعالی – شیراز از چه زمانی دارالعلم نامیده شده

در شماره ۳۹۶۴ گلستان مورخه بهمن ۲۸ ازعلماء و دانشمندان این سؤال شده بود هریك ازدانشمندان پاسخی داده وموکول بمطالعه و بدست آوردن دلائل نموده . . . صدرالدین محلاتی که حقاً جامعه فضل و دانش فارس نسبت بشخصیت‌علمی ایشان‌احترام بسزائی‌قائلند وبوجودایشان مباهات مینمایند پس ازمطالعات بسیارنخستین پاسخ‌رابپرسش گلستان تهیه وباعرض تشکرازمعظم له که تحمل زحمت نموده وباداشتن گرفتاریها قسمت عمده وقت گرانبهای خودرا صرف تهیه یاد داشت محققانه نموده اند ازاین شماره یادداشت های معظم له را برای استفاده خوانندگان محترم منتشر نموده امید است پاسخ سایر دانشمندان معظم هم برسد و یکی بعد دیگری آنها را منتشر نمائیم،

حضورجناب اقای گلستان مدیرمحترم و ارجمند روزنامه کهن سال ووزین گلستان

درتاریخ ۲۵ر۱۱ر۲۹ طی شماوه ۲۲۱۱ مرقومه آنجناب را زیارت کردم که مفاداً حاکی بود از عموم دانشمندان و متتبعین درخواست فرموده بودید تعیین نمایند از چهٔ زمانی شیراز را دارا لعلم گفته اند تا از این رهگذر خدمتی بتاریخ و سابقه فرهنگی شیراز شود. بنده را هم اشتباهاً ویا بسابقه لطف ومرحمت خود در ردیف آنان قرارداده بودید بدواً از الطاف گرانمایه وحسن نظر جنابعالی تشکرمیکنم وهم ازخدای متعال خواهانم که نیك بینی وعین الرضای جنابعالی مرا ازعلم بجهل خودم باز ندارد ودرپناه خودش نگاهم دارد، سپس با اعتراف بفقدان بضاعت علمی و گرفتاری بجمع آوری یادداشتهای دیگری که تصور میکنم بنظر محترم رسیده باشد و هم با افسردگی خاطر و پژمردگی روحی با متثال امر کهٔ ناشی ازحسن ابتکار واحساسات دوستی به این آب و خاك است کمر بستم وبطوری که شاید یادداشته باشید چند ماه قبل نتیجه تحقیقات خود را بعرض محترم شفاهاً رسانیدم ولی چون وثوق علمی نداشتم تعجیل درآن اظهار آنرا خطا دانستم ومطالعاتم راازسر گرفتم وتوفیق هم رفیقم گردید که تاریخ ولاة وحکمرانان فارس راهم توأم با شرح مختصری ازحوادث زمان آنان از سال شانزدهم هجری تا سالی که گم شده خود را دربین حوادث آنسال یافته‌ام وذیلا بعرض میرسانم تدوین نمایم

و همین‌هم موجب خوشوقتی وشکر گذاری‌است که خداوند متعال وآن حکیم علی‌الاطلاق توفیقیم داد درچنین محیط پرآشوب زندگانیم چنین‌یادداشتهائی را ازبین صفحات و اوراق تواریخ جمع‌آوری کنم **و هذه من برکت البرامکه** بایستی قدردانی کنم که این بنده را از پرسش محققانه خود بفکرچنین کاری انداختید وبمصداق سنه نبوی **من‌سن‌سنه حسنه فله مثل من عمل بها** اگر روزی موفق بطبع و نشر این کتاب شوم و خدمت ناقابلم درپیشگاه جامعه علم وادب قبول‌افتد وفائده‌برآن مترتب گرددچون‌اساس این بنا را شما افکنده‌اید بهره معنویش بشمابرمیگردد

اینك نتیجه تحقیقات خود را بعد از بیان مقدمه بعرض میرسانم وانتظار خود را اظهارمیدارم که اگردرحین حل این موضوع درنظرمحققین ودانشمندان راه خطاپیموده

باشم بحقیقت ارشاد و براه صواب هدایتم فرمایند و مسلم بدانند بنده را مرهون محبت خود فرموده‌اند.

پایان پیش گفتار ما



باردیگر لازم میدانم اززحمات دوست ارجمند ودانشمندم آقای علی‌سامی که درراه طبع‌و نشراین رساله تحمل میفرمایند وهم از الطاف اعضاء محترم کانون دانش تشکرو سپاسگذاری نموده وازآنان اجازه بخواهم که این رساله را ازطرف کانون دانش فارس تقدیم نظردانشمندان ومحققین بنمایم.

صدرالدین محلاتی

بنزد آنکه جانش در تجلی است　　　همه عالم کتاب حق تعالی است

مقدمه :

۱- در وضع القاب وعناوین و استعمال ان

وضع القاب و عناوین ثانوی را برای انسان یا چیزهای دیگر میتوان بدو گونه تصور نمود وما باین لحاظ آنرا بدوقسمت تقسیم میکنیم :

وضعی　　　وصفی

اول وضعی - وضعی آنستکه از طرف شخصی که دارای مقامی باشد کلمه ای که دلالت برمدح وذم کند نام دوم وعلم خاص برای شخص دیگر ویا چیز دیگر قرارداده شود ومیتوان شخصی را که نام دوم برای دیگری قرار داده بجای واضع وشخصی را که برای اونام دوم قرارداده شده بجای موضوع له تصور نمود مانند محبوب المله ، عضد الدوله ناصر الملك ، اشرف البلاد که سه جمله اول برای انسان و جمله دوم برای شهری ازشهر ها بعنوان نام دوم قرارداده شده است واین کلمات لقب یا عنوان وضعی نامیده میشود و معمولا آن را لقب میگویند .

و میتوان گفت برتری مقام لقب دهنده شرط وضع این القاب است واینگونه القاب مگر بوضع دیگری قابل تغییروتبدیل نیست وبایستی لقب بعد از اسم خاص آورده شود مثلا گفته شود محمود ناصر الملك

وعلماء فن لقب را مخصوص بانسان میدانند یعنی میگویند لقب نام دوم برای انسان است که دلالت برمدح و یا ذم او کند بنا براین مانند کلمه اشرف البلاد لقب خوانده نمیشود

دوم وصفی - عناوین و القاب وصفی آنستگه شخصی اوصاف وخصائل فردی در انسان یا چیزهای دیگری رابدون آنکه نظروضعی داشته باشد بقصد احترام یا اهانت درقالب الفاظ متناسبه وپخته برای آن فرد بیان مینماید واین گونه القاب وعناوین تنها

تابع سلیقه نویسنده ویا گوینده است وهمیشه درفن نویسندگی قبل از اسم خاص آورده میشود وغالباً بیکی ودوتاهم اکتفانشده وممکن است بتعداد زیادی از الفاظ مترادفه وغیر مترادفه آورده شود مانند کلمات «جناب مستطاب اجل» ومانند «عالم نحریر» و «علامه زمان» وامثال اینگونه عبارات واینگونه عبارات را ما عناوین والقاب انشائی مینامیم چنانکه قسم اول را القاب وعناوین وضعی. ودراصطلاح آنچه مانند قسم اول است لقب وآنچه ازقسم دوم است عنوان نامیده میشود.

وذکراینگونه عناوین در انشاء فارسی زیاد است وآنرا میتوان براعة واستهلال کتاب شخصیت موصوف دانست یعنی ازذکر اینگونه عناوین میتوان فهمید که شخص موصوف از کدام یك ازاصناف مردم است وبعبارت دیگر هرصنفی یکنوع ازاین عناوین را می پذیرد.

پس میتوان ازآنچه ذکر کردیم چنین نتیجه گرفت که نامهای دومی که برای شهرستانها وضع میشود ازقبیل عنوان است وطبق اصطلاح اهل فن وضع کلمه دارالعلم برای شیراز (عنوان شیراز) است ونمیتوان آنرا بنام لقب خواند وهمچنین نامهای دوم برای شهرستانهای دیگر

۴ کیفیت وضع ویا استعمال عناوین

آنچه مسلم است وازمطالعه کتب مربوطه و متون تواریخ و کیفیت وضع لغات بدست میآید این است که بایستی تاریخ استعمال ویاوضع عناوین شهرستانها را در بین قوانین و نامه های منشیان دربارشاهان ونویسندگان جستجو نمود وباید این توضیح راداد که منظور ماازنویسندگان که وضع واستعمال این گونه عناوین درخورصلاحیت آنان است تنهافرامین شاهان است که بخامه منشیان ادیب ودانشمندانان وادبائی که طرز انشاءِ آنان سرمشق ادب ومورد متابعت وپذیرش است رقم میافت زیراخبره این فن اینانند که فن انشاء رااسلوب صحیح ومخصوصی داده‌اند وکاخ نویسندگی بدست آنان پی‌ریزی شده است.

وبطوریکه کتب مربوطه حکایت میکند ونزد اساتید محقق است نویسندگان حکام وفرماندهان وشاهان وشاهنشاهان درروزگار پیشین همیشه ازبین کسانی برگزیده میشدند که درانواع علوم ادبی ودراین فن بالخصوص مهارت بسزائی داشته‌اند وخوب که بنگویم

وجود منشیان دانشمند وادیب وتوانا مهمترین وزیباترین تزیینات در بارها بوده است و میتوان گفت که آن اندازه اهمیت از طرف زمامداران برای منشیان خود قائل بوده اند که آنان را از ارکان مهمه فرمانروائی ونفوذ خودمیدانسته اند واین از آن جهت بوده است که تاثیر خامه در نزد فرمانروایان کمتر از تاثیر شمشیر نبوده بلکه برندگی شمشیر را هم از نوك خامه منشیان دانشمند ونویسندگان بلیغ وتوانا میدانسته‌اند زیرا پیدااست که گاه ممکن است نوك خامه‌ای هزاران تیغ رابحرکت آورد وسیر تاریخی راسوی دیگر بر گرداند.

ونیز از آن جهت که منشیان دانشمندانی باذوق وسلیقه بوده‌اند نوشته ها وانشاءآت آنان دردربارشاهان درعصرقدیم از بزرگترین شاهکارهای ادبی زبان پارسی بوده وغالباً مظهریت علم وادب وحسن انتخاب وقریحه وابتکار داشته است واثر خامه این دسته از نویسندگان معجونی ازفهم وادب ودرایت بوده و همیشه کوشش مینمودند که مانند مشاطه گان عروس کلام ومقصود را بادرر تشبیهات واستعارات وعناوین والقاب زینت دهند ومعنی ومراد را درلفافه‌های زیبائی وبلاغت وتأثیر به پیچند واین خود بالاترین هنرنمائی های نویسندگان دانشمند ومنشیان پیش بوده‌است.

این بود مقدمه ما اینك اصل گفتارما

فصل اول

۱ـ عنوان دارالعلم برای شیراز هیچ شکی نیست که عنوان دارالعلم برای شیراز از قسم دوم عناوینی است که ما در مقدمه بیان نمودیم یعنی عنوان دارالعلم عنوان وصفی شیراز است نه وضعی

وبعبارت دیگر تواریخ حکایت از آن نمیکند که کسی مانند لقبی که بشخصی میدهد چنین عنوانی هم بشیراز داده باشد واگر چنین بوده مانند عنوان اشرف البلاد که پادشاه صفوی بمحل وشهر اشرف فعلی داد (۱) در تواریخ مسطور میگردید پس بایستی مرجع محض و تحقیق خودرا

۱ـ درسال ۱۰۲۰ شاه‌عباس اول درنزدیکی مازندران شهری بساخت وآن‌را موسوم باشرف البلاد نمود و در حقیقت لقب اشرف البلاد را بآن داد (اگر تعیین لقب را مختص بافراد انسان ندانیم) وبطوریکه صاحب مرآت البلدان

بقیه در پاورقی صفحه بعد

منحصر بفرامین و نوشته‌های نویسندگان قدیم که عادة بمناسبت خاصی بطرزیکه درقسمت دوم مقدمه خویش بیان نمودیم این گونه عناوین راابتکارواختراع مینمودند قرار داد و درمیان آثارقریحه وذوق وسلیقه آنان آن را جستجو نمود.

بطوریکه تواریخ مربوطه بسرزمین فارس و متون و آثار نویسندگان وپیشینیان مبرساند تا اواخر قرن دهم هرجا نامی از شیرازبرده شده و نگارنده‌اش مقید بوده که نام این شهررا با عنوان خاص ذکر نماید جز کلمه دارالملك برای اونمیاورده‌اند

۲-چرا شیراز را دارالملك میگفته اند

نظری بتاریخ ایران وتا اواخرقرن دهم وپیش‌ازتشکیل سلطنت سلسله صفویه در ایران این موضوع را مسلم میسازد که ایالت فارس مانند بیشترایالات دیگر ایران مقرسلاطین نیمه مستقل بوده که اکثرنام آنان با کلمه شاه توام بوده است وگاه شاهان فارس دعوی استقلال می نمودند وسر ازاطاعت شاهنشاه که مرکزیت حکومت متحده‌ایرانرا داشته بیرون‌میآورند و برای خود تشکیل سلطنت استقلالی میدادند وبعضی‌اوقات هم شاهنشاه ایران شیرازرا مقرسلطنت خود قرارمیدادند ولی‌چون درایام سلطنت شاهان قبل ازدوره تاریخ سلسله سلاطین زند شیرازپایتخت رسمی‌شاهنشاهان ومرکز شاهنشاهی (دردوره‌سلطنت‌سلاطین اسلامی) معرفی‌نشده بودازاین‌جهت بعنوان دارالملك خوانده میشده است ولی‌هیچوقت بنام دارالسلطنه خوانده نشده است وبالعکس تبریز - قزوین - اصفهان که هریك چند تن ازسلاطین بزرگ و شاهنشاهان را در خود پذیرفته واز این جهت بنام دارالسلطنه خوانده شده‌اند .

بقیه ازپاورقی صفحه قبل

در ذیل‌کلمه اشرف درمجلد اول کتاب خود لقبی‌نقل‌ازمسیوشاردن فرانسوی که زمان‌شاه عباس‌اول‌بایران آمده‌مینماید علت این امراین‌بوده است که چون‌مادرشاه‌عباس ازاهل مازندران بوده شاه عباس تصمیم بعمران وآبادی ما زندران میگیرد وشهراشرف وفرح آباد را نزدیکی مازندران بنا میکندوچندین هزارخانه وارازارامنه گرجستان راکوچ داده ودراین دوشهروسایرشهرهای مازندران منزل‌میدهد ولی‌بواسطه ناسازگاری هوابسیاری‌ازآنان‌تلف‌می‌شوندبطوری که‌درزمان شاه‌عباس دوم زیاده ازچهارصد خانوارازارامنه دراشرف وسایربلاد مازندران نبوده اند (ص ۴۱ جلد اول مرآت البلادان نقل بمضمون)

و بعبارت دیگر شهرهائی که مرکز سلطنت شاهنشاهی بوده اند و پایتخت کشور معرفی میشده اند بنام دارالسلطنه و آن شهرهائی که مرکز شاهان نیمه مستقل بوده اند بنام دارالملك خوانده میشدند وشیراز از آنجهت که غالباً مرکز شاهان بوده است دارالملك نامیده شده است وما برای آنکه نزدیك بموضوع بحث در این رساله باشیم یکی از فرامین صادره که شیراز را بعنوان دارالملك ذکر نموده و از آخرین فرامین صادره باین عنوان برای شیراز است در اینجا نقل مینمائیم.

این فرمان از ناحیه **سلطان یعقوب بها درسورو**(۱) برادر سلطان خلیل شاه

---

(۱) سلسله آق قونیلو (یعنی صاحب گوسفند سفید) وقراقونیلو (یعنی صاحب گوسفندسیاه) دوسلسله از تراکمه روم بودند که هر کدام برای مدتی درقسمتی یا تمام ایران بعد ازبهم ریختن اساس سلطنت تیموری حکومت کردند (واینهارا از آن جهت آق قونیلو وقرقونیلو میگفتند که عکس حیوانات مزبور یعنی گوسفند سیاه و گوسفند سفید را بر پرچم خود نقش مینمودند - تاریخ سرجان ملکم ص۲۳۱ جلد اول باب ۱۳) سلطان یعقوب مزبور سومین نفر ازسلسله آق قونیلو بوده است واین سلسله را نه نفر تشکیل میداده اند باین نحو ۱- «ابوالنصر حسن بیگ» معروف به اوزون حسن پسر «علی بیگ» واو پسر «قراعثمان» معروف به «قرایلك» است که پس ازیکسلسله حوادثی که شرح آن خارج ازحدود این رساله است، بخدمت امیر تیمور گورکان درآمد «حسن بیگ» ازسال ۸۷۳ که سلسله «قراقونیلو» باآخرین افراد آن «حسنعلی» فرزند «جهانشاه» منقرض گردید ودرهمدان بدست «اغورلومحمد» پسر «حسن بیگ» مزبور کشته شد تا سال ۸۸۲ سلطنت کرد، در حکومت این پادشاه که تمام ایرانرا درتصرف داشت و خود را ایرانی میدانست پیش آمد مهمی روی داد که درتاریخ جهان بسیار مؤثر بوده است، باین توضیح که چون وی درایام جوانی دختر آخرین امپراطور عیسوی طرابوزان معروف به «دسپینا خاتون» را گرفته بود طبعاً متمایل بآنان بود وازطرفی درهمان اوان یعنی در سال ۸۵۷ مطابق با سال ۱۲۵۳ سلطان عثمانی معروف به «محمدفاتح» فاتح قسطنطنیه موجب وحشت واضطراب سلاطین

سومین نفرازسلسله آق قونیلو که ازسال ۸۷۳ تاسال ۹۲۰ در ایران سلطنت نموده‌اند بعنوان معافیت موقوفات مدرسه منصوریه شیراز که درعصر سلطان یعقوب مزبورتحت ترلیت و نظارت استاد المحققین امیر سید صدر الملة والدین محمد دشتکی شیرازی بوده است صدوریافته است

اروپا خاصه ایتالیا گردیده بود و فتح قسطنطنیه سخت اروپا را بلرزه درآورده بود دربار «ونیس» ازارتباط اوزون حسن که روزبروز قدرتش توسعه میبافت حسن استفاده نموده بوسیله سفرائی که بنزد «اوزون حسن» فرستاده بود اوراتحریك علیه دربار عثمانی نمود ودرهمین احوال اوزون حسن جهانشاه قراقونیلو و ابوسعید تیموری را بکشت و بغداد را بتصرف درآورد وعراق وآذربایجان نیزمسلمش گشت ودرسال ۸۷۲ برتمام ایران آن روز که عراق عرب وقسمتی ازقفقاز ضمیمه‌اش بود سلطنت مطلقه داشت ولی روزبروز اختلاف وی با سلاطین عثمانی شدید ترمیشد و بالنتیجه بین عثمانی وایران جنگ سختی روی داد وابتدا فتح وپیروزی نصیب «اوزون حسن بیگ» گردید وترکان عثمانی راشکست داد واین درسال ۸۷۸ بود ولی درسال ۸۷۹ شکست سختی ازعثمانیها خورد و «زینل» پسرش درجنگ کشته گردیدومقداری ازاراضی عراق عرب که جزء ایران بود بدست آل عثمان بیفتاد، ولی وی که تصمیم گرفته بوددراین سن که مراحل پیری راطی میکرددرگوشهٔ بیاساید ازدوجهت بازبسوی میدان جنگ بشتافت، یکی آنکه پسرش «اغورلومحمد» بر پدر یاغی شد وبعداً پناهنده بسلطان محمد فاتح که دشمن پدرش بود گردید و اوزون حسن برای بازگشت پسرش مرگ خود را اشاعه داد و «اغورلومحمد» بطمع سلطنت و تصرف تاج و تخت به تبریز که پایتخت سلطنت پدرش بود وارد ودستگیرو کشته گردید ودیگرتیرگی روابط وی با مصریان بود و بالنتیجه جنگ با مصریان شروع گردید وفتح نصیب ایران شد وپس ازآن «اوزون حسن» آسوده ننشست و بجانب گرجستان حرکت نمود وتفلیس را بتصرف درآورد ودرسال ۸۸۲ با نیکنامی این پادشاه شجاع ومتدین فوت گردید. «اوزون حسن» را تاریخ مرد خیر وپشتیبان اهل علم و دانش معرفی کرده وعده زیادی

از آنان را گرد خود جمع آوری نموده از هیچگونه بذل مال خودداری نمیکرد و او معروفترین پادشاهان آل آق قونیلو بوده است ۲ـ «سلطان خلیل» فرزند اوزون حسن سلطنت وی بیش از شش ماه نبود ودرسال ۸۸۲ بدست برادرش «سلطان یعقوب» که بروی یاغی شده بود نزدیك خوی بقتل رسید ۳ـ «سلطان یعقوب بیگ» فرزند کهتر اوزون حسن بیگ است که ازسال ۸۸٤ تاسال ۷۹٦ یعنی بمدت سیزده سال برایران حکمفرمائی وسلطنت مینمود ، وی همان سلطان یعقوب بهادرسورواست که درمتن از آن یاد شده وصاحب فرمان مورداستناد است وازوقایع سلطنت او کشته شدن «شیخ حیدر» پدرشاه «اسمعیل صفوی» است ؛ سلطان یعقوب بروایتی درسال ۸۹٦ بدست زن خویش کشته شد ودرموقع خواب اورا خفه نمود ٤ـ «سلطان بایسنقر» فرزند سلطان یعقوب بیگ است که از سال ۸۹۷ تامدت یك سال وشش ماه سلطنت کرد و۸۹۸ بدست پسرعمش «رستم مقصود بیگ» ازسلطنت دور گردید ٥ـ «رستم بیگ» مزبور، وی با بدیع الزمان تیموری بجنگید واورا شگست داد وهم بطرف شیروان لشکر کشی نمود واز سرهای کشتگان مناره ها بساخت ولی «بایسنقر» نامبرده بالا لشکری از اهالی شیروان تشکیل داد و بجنگ وی آمد مدت سلطنت رستم بیگ فقط یکسال بود ۸۹۸ وفات کرد ٦ـ «احمدپاشا» فرزندمحمد اغورلوفرزند سلطان یعقوب؛ سلطنت وی بمدت شش ماه ۷ـ «میرزا محمد» فرزندیوسف بیگ فرزند حسن بیگ (اوزون حسن مزبور) تاسال ۹۰٤ سلطنت کرد ۸ـ «الوند میرزا» فرزند یوسف بیگ تا ۹۰۷ درقسمتی ازایران حکمفرمائی داشت ودرحکومت وی طلیعه سلطنت صفویان ظاهر گشت وازدست «شاه اسماعیل صفوی» شکست خورد ۹ـ «سلطان مراد» فرزند سلطان یعقوب که در فارس وعراق و خوزستان سلطنت مینمود وبعدازفوت پدر دعوی سلطنت ایران را داشت ولی ازجلولشکریان شاه اسماعیل صفوی که درسال ۹۲۰ بقصد فارس بجنبش آمده بود فرار کرد و سلطنت «آق قونیلوها» بدست شاه اسماعیل صفوی درعهد سلطان مراد خاتمه پذیرفت . درتاریخ سلاطین «آق قوتیلو» را «بایندری ترکمن» مینامند و بایندر از اجداد این سلسله بوده است.

۳- سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر (نقل از فارسنامه ناصری)

امیر ابو المظفر یعقوب بهادر سورو

الحکم لله

« حکام ووزراء ونوابان و کتاب ومستوفیان وعمال ومباشران و متصدیان امور و »
« اشغال سلطانی واموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده وحومه دارالملك شیراز »
« و«شبانکاره و کربال و فسا[1] خصوصاً بدانند که چون بتجلیل واعظام واجلال واکرام »

---

(۱) شبانکاره یکی ازنواحی باوسعت وبزرگی بوده‌است که بعد ازتصرف فارس بدست اعراب جزء نواحی چهارگانه فارس قرار گرفته است وطول آن ۸۰ وعرضش درحدود ٤۰ فرسخ وحدودش از طرف مشرق وشمال بنواحی بلوچستان وبلوك جیرفت وسیرجان و شهربابك کرمان وبلوك بوانات و ازطرف جنوب بلارستان و از طرف مغرب بسروستان وفسا وجهرم محدود بوده‌است واصطهبانات، نیریز، داراب، رونیز، رودان احمدی و بشاگرد جزء این ناحیه بوده ومرکز این ناخیه شهر «ایگ» که عربها آن را «ایج» میگفتند و در چهار پنج فرسخی اصطهبانات فعلی قرارداشته بوده است وجنگهای اسمعیل شبانکاره درحمله اعراب بفارس درتاریخ نگاشته شده‌است ولی‌این اصطلاح بعداً ازبین‌رفته‌واکنون شبانکاره را بناحیه کوچکی درحدود خاك دشتی و دشتستان میگویند و گویا علت این اصطلاح جدید این بوده که عده‌ای ازمردم شبانکاره قدیم وسران آنان‌رابواسطه‌اختلافاتی که بادولتهای وقت‌داشته وایجادزحمت مینمودند باین‌ناحیه فعلی کوچانیده‌اند ومرکز آنان رافعلا بنام شبانکاره مینامند؛ این‌یك‌ناحیه ازفارس بعدازاسلام بوده است- ناحیه دوم فارس بوده (بنابراین‌هم بکل‌نواحی پنجگانه فارس میگفتند وهم بقطعه مخصوص آن) طول آن ۱۲۵ فرسخ وعرضش ٤۰ فرسخ وکرسی نشین ومرکز آن قبل از « امیرعضدالدوله» شهر استخر وبعداززمان وی شهرشیرازبوده تازمان «امیرابوکالنجاردیلمی» فرزندامیرابوشجاع سلطان‌الدوله درسال ۳۳٦ هجری بکلی استخررا خراب نموده‌وبجای آن زراعت کردو مردمش رابسوی شیراز کوچ‌داد- سوم‌ناحیه کوه گیلویه که طول آن ٦۵ وعرضش ٤۰ فرسخ‌چهارم ناحیه‌لارستان طول آن ۹۰وعرضش ۵۰ فرسخ بوده‌است وپایتخت کل‌این نواحی

«سادات عظام و نقباء کرام که نور[۱] (بضم نون) حدقه لولاك و نور[۲] (بفتح نون) حدیقه وما»
«ارسلناك اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان بشرف حسب مزین داشته باشند و دراعلاء»
«اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رایت[۳] درایت افراشته»
«باشند و معهذا در تأسیس قوانین خیرات و ترصیص قواعد مبرات و انشاء مبانی ابواب الخیر»
«و انفاق ارباب استحقاق مساعی جمیله بتقدیم رسانیده موفق گردند برذمت همت»
«خسروان دیندار و ربقه نهمت[٤] پادشاهان عدالت آثار از لوازم و متحتمات است و»
«مرتضی ممالك اسلام مقتدی علماء اعلام افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام»
«اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق ؛ قدوة الحکماء المتألهین بالاستحقاق ؛ علامة»

اول استخر و بعداً شیراز بوده است . ولی قبل از اسلام فارس به پنج ناحیه تقسیم میگردید که هر ناحیه را «کوره» میگفتند و کوره های پنجگانه فارس عبارت بوده است ۱ـ کوره اردشیر پایتخت آن شهر جور نزدیك فیروزآباد کنونی و هنوز سد بهمن از آثار آن دوره باقی است ۲ـ کوره استخر که پایتخت آن شهر استخر ومحل آن مرودشت کنونی است ۳ـ کوره داراب گرد پایتخت آن شهر داراب بوده که آثار آن هنوز نزدیك شهرداراب فعلی باقی است ۳ـ کوره شاپور پایتخت آن شهر شاپور بوده که خرابه های آن باقی است ۵ـ کوره قباد که پایتخت آن شهر «ارکان» که اعراب آن را «ارجان» میگویند میباشد وخرابه های نزدیك ببهبهان فعلی باقی است ، این کوره ها که کورت هم بدان گفته میشود وبعربی آنرا خوره میگفتند فارس راتشکیل میدادند و این موضوع را ضمناً بیان مینمایم که ابن البلخی درفارسنامه هر ناحیه را هم کوره و هم خوره استعمال کرده یعنی چنین میگوید : کوره اردشیر خوره و «کربال» وفسا که آنرا درقدیم «پسا» میگفتند باصطلاح قبل از اسلام کربال جزء کوره استخر و پسا جزء کوره دارابجرد بوده و باصطلاح بعد از اسلام هردوجزء ناحیه فارس قرار گرفتند

(۱) نور بضم بمعنی روشنائی (۲) نور بفتح بمعنی شکوفه (۳) رأیت یعنی بیدق و پرچم (گرچه دراصطلاح بیدق و پرچم باهم تفاوت داشته است) (٤) نهمت یعنی شهوت و میل ولی دراصطلاح همت عالی است .

« علمأء الزمان ، استاد ارباب الحکم والمعارف فی الاوان ، الموفق من عندالله الصمد »
« سید صدر الملة والافاده والسیادة والافاضة والدین محمد ایده‌الله تعالی ظلال سیادته »
« و شیدت قوانین افاضة وسنادته (۱) در زمان دولت روز افزون و عهد خلافت »
« همایون مدرسه رفیعه (۲) وبقعه‌منیعه موشح بالقاب ومشحون باسم سامی مادر دارالملك »
« شیراز انشاءِ نموده ورقبات مذکوره فی الذیل را جهت مثوبات دولت ابدپیوند بمقتضی »
« وقفیه شرعیه بر آن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقفنامه مشروعه مشروحه »
« مسطوراست بمصرف وجوب ومصاب استحقاق رساند وجمع رقبات مذکوره درپیچین میل »
« از قرار تصدیق دیوانیان شیراز بدین موجب است » (سپس بعداز جمله رائج تبریزی که بخط درشت نوشته شده مینویسد دویست وچهل ودوهزار وهفتصد وهشتاد وسه دینار ونیم بعداز آن صورت املاك ورقبات ودرآمد آن راتحت عنوان **دارالملك شیراز** (بخط درشت) محوطهٔ محمدی باردار که علیحده بر سید غیاث الدین منصور مسلم است) نگاشته و سطوری بعداً در خاتمه این فرمان نوشته شده که چون مورد حاجت مانبود ازنقل آن صرفنظر نمودیم ودر خاتمه این فرمان مینویسد « بدارالسلطنه تبریز تحریراً فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین وثمانماه ۸۹۳ »

این فرمان در فارسنامه ناصری که مؤلف دانشمند و هنرمند آن مرحوم حاج میرزا حسن ازفرزند زادگان ودرمرتبه نهم بانی این مدرسه وصاحب فرمان بوده‌است درص ۸۱ و۸۲ و۸۳ گفتار اول آن کتاب که در حالات وتاریخ سلاطین ایران وحکام و زمامداران فارس بوده نقل شده وپیش ازنقل فرمان چنین مینگارد « چون فرمان مزبور بر کاغذ خان بالغی بخط منشی خوشنویس نوشته آخر دامنه آنرا بخاتم شاهی مزین داشته‌است و

---

(۱) سناده یعنی سندیت و استحکام مبانی (۲) مدرسه رفیعه که منظور این فرمان است مدرسه منصوریه میباشد که ازبناهای امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی است و در محله دشتك قدیم که اکنون معروف بلب آب و سردزك است در سال ۸۸۳ ساخته شده و بنام امیر غیاث الدین منصور فرزند دانشمند ومحقق خود آنرا نام گذارده است

پشت فرمان به امهار عیسی بن شکرالله وعلی بن شکرالله وچندین نفردیگر از وزراء و مستوفیان رسیده وتا کنون که چهارصد وده سال «یعنی سال ۱۳۱۳ سال طبع فارسنامه یاندکی جلوتر ازسال تألیف فارسنامه» (۱) تمام‌است ازآن گذشته‌باباری باقی‌مانده‌است (۲)

بعد ازاین فرمان دیگرفرمانی بااین عنوان بنظرنرسیده است ولی درمتون تواریخ شیرازرا بهمین عنوان ذکرنموده‌اند (۳) سپس دریکی ازسالهای نصف دوم قرن یازدهم هجری یعنی درسال ۱۰۶۶ فرمان دیگری بعنوان همین مدرسه منصوریه ازطرف شاه عباس دوم شاهنشاه ایران (٤) از سلسله صفوی بنام مرحوم میرزا احمد نظام الدین که از

---

[۱] نظربانیکه تاریخ فرمان۸۹۳ بوده وچهارصد وده سال که ازآن گذشته باشدمیشود ۱۳۰۳پس معلوم میشود سال تألیف فارسنامه یاقسمتی که ازآن نقل شده سال ۱۳۰۳ بوده است.

[۲] این فرمان را باهمه کوششی که بنده نموده‌ام موفق بدیدن آن نشده‌ام وباعتماد کامل که‌بمؤلف است مسلم چنین فرمانی درخانواده جلیل آنمرحوم و متولیان موقوفه مدرسه منصوریه باقی‌است.

[۳] مانند: الف حبیب السیر تألیف «خواندمیر» فرزندمیرخواند مؤلف روضة‌الصفانیز بتشویق میرعلیشیرنوابی تاریخ معروف خودرا برشته تحریر درآورد وشرح مفصلی درووقایع ایام شاه اسمعیل نگاشته تاریخ تألیفش ۹۲۹وتاریخ وفاتش ۹٤۱ هجری است وی تحت عنوان دارالملك شیراز درخاتمه کتاب خود ضمن شرح عجائب وغرائب ربع مسکون در وصف شیرازبیان زیبائی دارد.

ب ـ عالم‌آرای عباسی: تألیف اسکندربیگ منشی‌شاه عباس بزرگ است وی‌تاریخ حیوة صفویه را تا شاه صفی جانشین شاه عباس بنام عالم آرای عباسی نگاشته تاریخ این تألیف ۱۰۲۵هجری است ـ دراین دو تاریخ که مشهور ترین تواریخ عصرآق قونیلو وقسمتی ازصفویه است هرجا اسم شیراز را خواسته‌اند باعنوان ذکر کنند «دارالملك» گفته‌اند (بکتابهای مزبورمراجعه شود)

[٤] شاه عباس‌دوم هشتمین پادشاه سلسله صفویه است(درصورتیکه سلطنت موقتی‌سلطان

فرزندان واقف ومتولی این مدرسه بوده است (۱) وشخصاً نیزدارای شخصیت علمی بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل

خدابنده رادو مرتبه درحساب بیاوریم) باین ترتیب :

الف : شاه عباس دوم پسرشاه صفی است ودرسال ۱۰۷۸ وفات کرد

ب : شاه صفی پسر زاده شاه عباس بزرگ است پدرش صفی میرزا بامر پدرش شاه عباس بزرگ بقتل رسید و بموجب وصیت شاه عباس سام میرزا که بعدازسلطنت خودرا شاه صفی نامیده بسلطنت رسید وفات وی در ۱۰۵۲ است .

ج ـ شاه عباس اول پسر سلطان محمد خدا بنده است وی در سال ۹۹۶ بر تخت نشست ودرسال ۱۰۳۸ درفرح آبادمازندران وفات نمودواو ازبزرگترین پادشاهان ایران است

و ـ سلطان محمد خدا بنده پسر شاه طهماسب است که بنفع پسرش شاه عباس ازسلطنت کناره کرد.

هـ ـ شاه اسمعیل برادرسلطان محمد خدابنده پسرشاه طهماسب است که بواسطه استعفاءبرادرش خدابنده دردومرتبه اولی بسلطنت رسیدپس ازیکسال سلطنت در ۹۸٤ فوت کرد

و ـ سلطان محمد خدابنده که بعد از پدرش شاه طهماسب موقتاً سلطنت نمودو استعفا ازسلطنت داد .

ز ـ شاه طهماسب پسرشاه اسمعیل اول که در ۹۳۰ بجای پدرنشت و درسال ۹۸٤ وفات نمود

ح ـ شاه‌اسمعیل بزرگ مؤسس سلسله صفویه است که در ۹۰۷ بتخت سلطنت نشست ودرسن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت وفات کرد.

بنابراین از سرسلسله صفویه ۱ـ شاه اسمعیل بزرگ ۲ـ شاه طهماسب ۳ـ سلطانمحمد خدا بنده ٤ـ شاه اسمعیل دوم ٥ـ سلطانمحمد خدا بنده ٦ـ شاه عباس اول ۷ـ شاه صفی ۸ـ شاه عباس دوم

[۱] میرزانظام‌الدین احمد فرزند میرزا محمد معصوم فرزند میرزانظام‌الدین احمدعلامه

بقیه درپاورقی صفحه‌بعد

صادرمیگردد ، دراین فرمان اولین مرتبه‌ایست که ماشیراز را بعنوان دارالعلم مشاهده میکنیم و با دلائلی که بعداً درذکر قسمتی ازاین فرمان بیان میکنیم تصور میشود بلکه نگارنده قطع دارد که منشاء این عنوان یعنی دارالعلم همین فرمان است . اینك فرمان شاه عباس ثانی:

٤ـ فرمان شاه‌عباس دوم صفوی بعنوان دارالعلم شیراز

فرمان همایون شرف نفاد یافت ـ آنکه چون امتیاز طایفه کرام علماء و عدم استوای این طبقه والا را باسایرمزایا مصداق **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون(۱)** مصدق وتعلق نظام شرع مبین درانتظام امورخلائق رابه‌رأی راتق این قوم‌قویم منظور **ومنهم امیون لایعلمون الکتاب الامانی و ان هم الایظنون(۲)** شاهد صادق وباوجوب تفقه علوم شرع اطهروتعلم معالم ناموس اکبر نسبت بمضمون کریمه عنبر شمیمه **فلولا نفر من کل فرقه طائفه منهم لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون(۳)** نسبت بسایر بندگان خلق مطابق گشته و بناءاً علیه بهت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبر حقیقت اثر **نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون** اسحاب سحاب فضل طیبین وطاهرین علیهم السلام صلوات الملك المبین ابد همواره همت بلند خسروانه منعطف بسرانجام لوازم آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه منصرف بانتظام احوال این فرقه والاست که به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم **انامدینت العلم وعلی بابها** هرگونه اصطناع وعوارف بنابرمفاد **(العلماء ورثه الانبیاء** برحسب گمان نگارنده این جمله

فرزند عمادالدین مسعود فرزند صدرالدین محمد فرزند غیاث‌الدین منصوروفرزند صدرالدین محمد متولی وواقف مدرسه منصوریه‌است وهمه‌از افاضل وعلماء شیراز واز سلسله جلیله دشتکی شیرازی می بوده‌اند (نقل از گفتاردوم فارسنامه ناصری از ص۸۰ تا ۸٤) وتاریخ ولادت ووفات اکثر آنان درفارسنامه که مؤلف آن ازفرزندان این سلسله بوده‌است مضطرب ومغشوش ضبط شده

[۱] آیه۱۲ سوره ۳۹ الزمر [۲] آیه۷۳ سوره ۲ البقره [۳] آیه ۱۲۳ سوره۹ التوبه

علاوه گردید درمدرك باز گذاشته شده است) اولی باشد وسیلهٔ توسعه معایش وملابس و ترویج مساکن ومدارس آن گروه فراهم آمده باعث رفاهت حال وانشراح مآل وتیسیر امانی وآمال ونشر فضل وافضال وتکمیل اهل علم وکمال شده در ایصال نفقات واجرای صدقات وموقوفات که ازارباب خیرات ومبرات علی حسب شروطهم مدخور گشته حسن کفایت و درایتشان جالب امر جزیل وثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته خصال ملوکانه گردد

شاهد این حال درآینه جبین مخالصت تزیین سیادت ونقاب منقبت افاضت مرتبت نجابت واصالت منزلت حقایق ومعارف آگاه عالیجاه علامی فهامی نتیجه اعاظم السادات والعلماء نقاوهٔ افاخم الاشراف والحکماء قطبا للسیادة والنجابة والافادة والمجدوالعلی میرزانظام الدین احمد باحسن وجهی جلوه نما است که شیمه فضل راضمیمه نسب متعالی وحسب عالی ساخته وغبارا کسیر عیار اخلاص دراین درگاهٔ گردون مناص را زینت جبههٔ اعتقاد شناختند لهذا لمعه ازاشراقات طور پرنور مکارم وافضال طل و ندا وهٔ از امواج بحر بیکران شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته مآل سیادت ونقابت پناه مومی الیه فرموده تولیت شرعی مدرسه رفیعه منصوریه واقعه در دارالعلم شیراز را که ازمحدثات و آثار خیر آباء واجداد جنت مهاد مشارالیه است وسابقاً امیر معزالدین محمد ولد میرزانظام الدین احمددشتکی عم حقایق اگاه مومی الیه بود معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت بعالیجاه مشارالیه منتهی شده ازتاریخ فوت مرحوم مزبور بسیادت ونجابت پناه مومی الیه مفوض ومرجوع فرموده ارزانی داشتیم که ازروی سعی واهتمام بامر مزبور ولوازم آن قیام واقدام نموده دقیقه ازدقایق نظم ونسق سرکار مزبور وتعمیر عمارات وتکثیر زراعات وآبادانی محافل وقفی وسایر مایکون من هذاالقبیل نامرعی نگدارد و حاصل و مداخل سرکار مزبوررا موافق شرط واقف بمصارف وجوب مصروف گرداند (چند سطر دیگر نگاشته شده بعدازاین چندسطر این فرمان خاتمه پذیرفته ودرخاتمه تاریخ فرمان باین نحومینگارد تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنهٔ ست وستین بعدالالف من الهجرة-۱۰۶۶

این فرمان نقل ازفارسنامه ناصری شده که درص ۱۴۹ وص ۱۵۰ گفتارد وم ضبط شده است.

نتیجه این فصل

پس از نقل این دو فرمان جنین نتیجه‌میگیریم که مسلماً تا سال ۸۹۳ شیراز نزد نویسندگان درباری که‌مبدءجعل اینگونه‌عناوین بوده‌اند وبمتابعت آنان نویسندگان تواریخ بعنوان دارالملك معنون میشده است و در سال ۱۰۶۶ دارالعلم‌رابرای شیرازعنوان قرارداده‌اند چون بر حسب دو فرمانی که نقل نمودیم این‌دوامر محقق گردید درسنوات بین این دوسال که قریب دو قرن یعنی درست ۱۷۳ سال‌است نسبت باینموضوع درحال شك‌وتردید باقی میمانیم یعنی‌معلوم نیست که دراین‌دوقرن‌هم شیرازرا بعنوان‌دارالملك تلقی میشده است یا بعنوان دارالعلم

وچون‌نگارنده عقیده‌دارد که فرمان دوم‌منشأ احداث‌عنوان دارالعلم برای شیراز است و قبل از سال ۱۰۶۶ شیرازدارالملك خوانده میشده است ناگزیر‌به‌بیان‌ادله خود مبادرت‌میورزدو آنراضمن‌فصل دوم‌توضیح‌میدهد

فصل دوم

تحقیق دراوضاع وخصوصیات کشوربین قرن نهم ویازدهم

چون محقق گردید تاسال ۸۹۳ که تاریخ صدور فرمان از طرف سلطان یعقوب اق قوئیلواست شیرازبعنوان دارالملك خوانده میشده وبموجب فرمان شاه عباس دوم پادشاه صفوی درسال ۱۰۶۶ شیرازدارالعلم خوانده شده است برای اثبات اینکه شیراز درفاصله این دوزمان دارالملك خوانده میشده وفرمان دوم (یعنی فرمان شاه عباس دوم) منشأ عنوان دارالعلم برای شیرازشده لازم است ازجهات مختلفه اوضاع ایرانرا تاآنجا که مربوط بهدف اصلی است ومقصود ما را روشن میسازد بررسی نموده ومورد تحقیق قراردهیم

۱- وضعیت سیاسی کشور بطوریکه تاریخ حکایت می کند

اولین دلیل ما برای اثبات این مدعی روشن کردن زمان تاریخی بین این دوفرمان واستعمال عنوان دارالملك برای شیراز در اینمدت ازنمان میباشد وما قبل ازاینکه داخل دربحث وتوضیح این دلیل شویم ناگزیر ببیان مقدمه میباشیم

همانطوری که گفتیم یکصدوهفتاد سال فاصله بین دوفرمان مذکور میباشد. در اینمدت دونفرازپادشاهان اق قوئیلو وهفت نفراز سلاطین صفویه برایران حکومت کردند باینشرح سلطان یعقوب درسال ۸۹۶ رحلت نمودو بجای اوپسرش بایسنقر براریکه سلطنت ایران تکیه دارد وی هنوزجا گرم نکرده بودوبیش از یك سال و هشتماه از سلطنتش نگذشته بود که رستم بیك فرزند مقصود بیك پسرعم بایسنقر براو مستولی گشت و از کرسی سلطنتش بیانداخت دراینجا کوکب اقبال فرزندان شیخ حیدر ازقلعه استخرفارس طلوع کرد وخاندان صفوی روی کارمیآیند

رستم برابرمقاومت وتدابیرجنگی بایسنقر ناگزیرمیشود که فرزندان شیخ حیدر راکه سه تن وموسوم باسامی سلطانعلی وسلطان اسمعیل وسلطان ابراهیم بودند از قلعه استخرفارس بوسیله امیرمنصورحکمران فارس نجات دهدو از موقعیت آنان وارادت صوفیان پاکنهاد وفداکارآنان استفاده وغلبه بربایسنقر نماید

۲ پیدایش سلطنت سلاطین صفویه چه بود وچه شد بیان آنرا تواریخ عهده دارند ولی مقدمات سلطنت شاه اسمعیل بزرك سرسلسله شاهنشاهان صفوی اراده حق تهیه گردید(۱) ودرسال ۹۰۵ درسن سیزده یاچهارده سالگی

۱- برای آنکه بدانیم مقدمات سلطنت شاه اسمعیل صفوی که سیر تاریخ ایران بدست اووا خلافش تغییر کرد چگونه فراهم گردید بایستی اندکی بعقب برگردید.

سلسله سلاطین صفویه چون منتهی بشیخ صفی الدین اردبیلی میگردد باین نام موسوم شده شیخ صفی الدین نسبش رامورخین وشجره های انسابی با مام موسی الکاظم میرسانندوی درسال ۶۵۹ ازپدری بنام امین الدین جبرئیل ومادری بنام «دولتی» بدنیا آمد و هنوزمراحل جوانی راسپیمود که شوروعشقی در سرش پدیدار گشت و در پی مردی ازمردان خداسر گردانیها یافت وحتی بشیراز آمدوشیخ سعدی ما راملاقات نمود و بالاخره دست ارادت بدامان شیخ زاهد گیلانی زدودختر او (بی بی فاطمه) را بحباله نکاح خود درآورد وپس ازوفات شیخ زاهد گیلانی جای گزین او گردیدو هزاران مرید شیخ زاهد که حتی درآسیای صغیروشام پراکنده بودندبسوی اوبگرویدند و احترام و عظمتی بسزایافت واین مقام یداً بیداً بفرزندانش منتقل گردید پس از فوت شیخ صفی الدین درسال ۷۳۵ شیخ صدرالدین وپس ازفوت وی درسال ۷۹۴ خواجه علی وپس از فوت وی در ۸۳۰ شیخ ابراهیم معروف بشیخ شاه وپس از وی شیخ جنید مرکز تصوف رشته شیخ زاهد گیلانی بودند و هزاران فدائی و اتباع ازجان گذشته داشتند و همه جا با احترام زندگانی میکردند شیخ جنید درد یار بکرطرف توجه «اوزون حسن اق قونیلو» گردید و خواهرخود خدیجه را بعقد اودرآورد باین وسیله مریدان شیخرا جلب نمود و ده هزار صوفیان سلحشور حاضر بخدمتش شدند شیخ جنید بامریدانش بسوی جنك با شروانشاه شتافت ودرجنك کشته شد وپسرش شیخ حیدر نزد اوزون حسن مقام ارجمندی یافت و دخترخود عالم شاه بیگم را بازدواج درآورد شیخ حیدرمریدان خود را دستور داد که بجای کلاه ترکی کلاه سرخ رنك یعنی تاج دوازده ترکی برسربگذارند و آن را رمز دوازده امام قرارداد شیخ حیدر نیز در سال ۸۹۳ در جنك شروانشاه با سلطان یعقوب

شاه اسمعیل بامساعدت قبائل اختاجلو ـ شاملو ـ تکلو ـ روملو ـ وارساق ـ ذوالقدر ـ افشار قاجار ـ صوفیان ـ قراباغ بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود. پس از بیست و پنجسال مجاهده برای تشکیل یك کشور مستقل و ایران بزرگی درسال ۹۳۰ بدرود حیوة گفت و شاه طهماسب بجای او نشست و بیمناسبت نیست در اینجا اشاره رفته این دوبیتی که ماده تاریخ فوت شاه اسمعیل رامتکفل است بیان نمائیم.

شاه انجم سپاه اسمعیل ـ آنکه چون مهر در نقاب شده ـ ازجهان رفت وظل شدش تاریخ ـ سایه تاریخ آفتاب شده ـ باری شاه طهماسب چهل و دوسال وشش ماه سلطنت نمود و درسال ۹۸٤ بسرای دیگر شتافت وسلطان محمد خدابنده بجای او نشست ولی وی بواسطهٔ نابینائی ازسلطنت استعفا داد و بحکومت فارس قناعت نمود و سلطنت ایران بدست شاه اسمعیل دوم افتاد ـ سلطنت این پادشاه خونخوار بیش از یکسال طول نکشید و درسال ۹۸۵ وفات کرد ـ ونظر باینکه تمام شاهزادگان صفوی حتی کودکان شیرخوار آنها را کشته بود و بواسطه کوری سلطان محمد خدابنده ازاو صرف نظر کرده وتنها او ازخانواده صفوی باقی بود مجدداً بسلطنت ایران برداشته شد. ازآنجا که خدای بزرك میخواست ایرانرا بدست شاهنشاهی بزرك بسپارد عباس میرزا را برای چنین روزی از فرزندان سلطان محمد خدابنده باقی گذاشت ودرسال ۹۹٦ پس ازدومین استعفاء سلطان محمد خدابنده براریکه سلطنت ایران نشست وتاریخ اورا شاه عباس کبیر معرفی نمود وپس از چهل ودوسال سلطنت پرافتخار درسال ۱۰۳۸ تخت وتاج ایران رابه پسرزاده‌اش سام میرزا

پسر اوزن حسن کشته شد ولی اززمان شیخ حیدر صوفیان این سلسله بنام «قزلباش» یعنی سرخ سر تشکیل گردید واین همان دسته‌ای بودند که پایه های سلطنت ظاهری و نفوذ صوری صفویه رامحکم واستوار نمودند

شیخ حیدر سه پسر داشت که یکی ازآنان شاه اسماعیل بود که زمان کشته شدن پدرش بیش ازیکسال نداشت وپدرش بسال ۸۸۳ کشته شد

این بود سرچشمهٔ نفوذ معنوی مردان این سلسله که موجب استفاده دیگران وبعداً موجب استفاده خود شان بود

که بعداً شاه صفی خوانده میشد تفویض نمود وخود راه دیار نیستی راپیش گرفت

شاه صفی نیز درسال ۱۰۵۲ بزندگانی خودخانمه داد وشاه عباس دوم که قهرمان داستان کنونی وموضوع بحث ماميباشد بجای اونشست.

بنابراین پس ازیعقوب آق قونیلو پسرش بایسنقروپس ازاو رستم پسرش از این سلسله‌سلطنت کرده وسپس سلسله صفوبه عهده‌دارسلطنت‌ایران گردیده شاه اسمعیل شاه سهماسب- سلطان محمد خدابنده-شاه اسمعیل دوم- سلطان‌محمدخدابنده-شاه‌عباس اول- شاه‌صفی- یکی پس‌ازدیگری درایران سلطنت نمودند و فاصل بین‌سلطان یعقوب بهادروشاه عباس دوم واقع گردیدند- اکنون که فهرست سلاطین ایران دراینمدت‌تمام گردید اینك‌لازم است نظری بتاریخ ادبی ایران دردوران سلطنت این نه‌نفر کنیم‌وآثار آنانرا ازنظربگذرانیم ونظربا ینکه موضوك سخن ما آثارتاریخی نثرنویسان‌است‌ازذ کر مفاخرفلسفی وادبی صرفنظر کرده وبرای اینکه کلام ما بطول نیانجامد فقط آثار تاریخی رامد نظرقرارمیدهیم تابتوانیم ثابت کنیم که دراینمدت فاصله بین‌سلطنت‌سلطان یعقوب وشاه‌عباس دوم نویسندگان شیرازرا دارالملك میخوانند و باینعنوان او را معنون میساختند تامنشائیت ومبدئیت فرمان شاه عباس برای عنوان دارالعلم برای شیرازرانابت کرده باشیم.

۳- نویسندگان و مورخین در دو قرن یا مقدمه‌ودلیل‌ما

نویسندگان ومورخین این دوقرن یعنی دراین یکصد وهفتاد سال وبطورکلی‌ازنثرنویسان ادبی‌اینمدت عده راکه میتوان طرزنگارش آنانرا معیارسخن پارسی‌قرارداد واستناد بآن نمود با قطع نظر ازنویسندگان علمی وفلسفی عده زیادی بودند که چون نقل شرح حالات آنان ازحوصله این مختصر خارج است ما بذکرچند تن از آنان اکتفا نموده وبطوراجمال آثار آنانرا از لحاظ مقصود مورد نظر قرارمیدهیم:

۱- حسین واعظ کاشفی ملقب‌بکمال الدین‌مؤلف کتاب اخلاق محسنی‌وتفسیر قرآن‌موسوم بمواهب عالیه (اینکتاب برای‌امیرعلیشیر برشته‌تحریردرآمده است) تاریخ تحریراین کتاب بین سالهای ۸۹۰ و ۹۰۰ بوده‌است

۲ـ امیر دولتشاه سمرقندی پسر علاءالدوله بختیشاه غازی صاحب تذکره معروف وی این شاهکار نفیس وزیبای خود را در سال قبل از ۹۰۰ بوجود آورده زیرا تاریخ وفاتش بین ۸۷۶ و ۹۰۰ گفته شده است

۳ـ محمد بن خاوند شاه ـ معروف بمیر خواند ملقب به برهان الدین مؤلف تاریخ معروف بروضة الصفا که شش جلد آنرا خودش تألیف نموده و جلد هفتم آنرا مستند بدیگری دانسته‌اند ودرهرحال بشرح زندگانی سلطان بایقرا خاتمه مییابد.

٤ـ خواند میر معروف ـ نواده میرخواند مذکور ملقب بغیاث‌الدین مؤلف تاریخ حبیب‌السیر که درسال ۹۲۹ تألیف یافته ونیز کتب چندی مانند خلاصة الاخبار ودستورالوزراء ومآثر الملوك ازاینمورخ بزرگ ضمیمه آثارادبی فارسی شده استوآخرین اثرعلیی او درسال ۹۳۷ پدیدآمده اشت

۵ـ حسن رملیـ مؤلف احسن التواریخ که درسال ۹۸۵ تألیف خودرا اتمام کرده‌است

٦ـ اسکندربیگ ترکمان معروف بمنشی باشی شاه عباس بزرگ ، وی تاریخ صفویه را تازمان شاه عباس بنام عالم آرای عباسی برشته تحریر درآورده ودرسال ۱۰۲۵ تألیف خود را بانجام رسانیده بعداً دوستان وعلاقمندان باین اثر تاریخی که معاصر با او بوده‌اند ادامه نگارش آنرا ار او خواستار شده‌اند اوهم با کمال یأس و نومیدی از زندگانی خود نظر باینکه سنش درحدود هفتاد رسیده بود تاریخ دیگری بنام ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی شروع وازتاریخ جلوس شاه صفی نوه شاه عباس بزرگ مشغول نگارش میشودولی پس ازمختصری چراغ عمرش خاموش میگردد.

۷ـ محمد یوسف نویسنده تاریخ خلد برین ـ خصوصیات زندگانی این مورخ چندان آشکار نیست ولی قدرمسلم است که درسال ۱۰٦٦ دراوج ارتقاء شغل خود که نویسندگی دربار بوده‌است میبوده‌و آقای سهیلی خونساری ذیل تاریخ عالم آرای عباسی راکه اسکندر بیگ ناتمام گذاشت و گذشت بالحاق حدیقه ششم از روضه هشتم کتاب خلد برین تألیف محمد یوسف مذکور رااتمام کرده‌وتاریخ شاه صفی را که درسال ۱۰۵۲ خاتمه‌اش بوده است خاتمه میدهد.

بطوریکه درمقدمه کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی منطبعه درچاپخانه اسلامیه طهران بیان شد، تاریخ خلدبرین تا سال ۱۱۰۵ وقایع سلطنت شاه سلیمان صفی را شرح میدهد و بانتهاء سلطنت این پادشاه کتاب خود را ختم مینماید.

۴ نظری بطرز نگارش مورخین یا اولین دلیل ما علاوه براین اشخاص نویسندگان دیگرهم مانند **قاضی احمدغفاری** **مؤلف جهان آرا،یحیی ابن عبداللطیف قزوینی مؤلف کتاب** لب التواریخ **نظام شاه**،مؤلف تاریخ ایلچی و **سید نور الله شوشتری** مؤلف کتاب مجالس المؤمنین معروف هم در مدتی پیش و پس اینعصر میزیستند اینجامقدمه،اول دلیل ما بپایان میرسد اینک باصل دلیل میپردازیم.

نظراجمالی بآثار ایندسته ازنویسندگان بااعتراف باینکه کتب عده، از آنان در دسترس نگارنده نیست واستفاده از آنها جزمطالعه درنقل مطالب آنان برای بنده میسور نمیباشد این حقیقت رابالاجمال ثابت وآشکارمیسازد که نویسندگان ومورخین عصرمورد بحث که شیوه کلام آنان ادبیات آنعصررا مجسم میسازد وعباراتشان همه مشحون ازتصنع ادبیست درذکرایالات وولایات وشهرهای ایران که اهمیت تاریخی داشته د و راه را می‌پیمأیند دستهٔ ازآنان معتقد بوده‌اند که برای هرشهری یاهرایالتی بمناسبت موقعیت آنها عنوانی بیاورند مانند اردبیل راکه چون مرکزپیران واقطاب وشیوخ ورهروان طریقت بوده‌است (دارالارشاد) وقزوین و تبریز و هرات و اصفهان را که هرکدام روزی مرکز شاهنشاهی ایران بوده‌است (دارالسلطنه) ومازندران وقفقازراکه مرزایران بشمار می‌رفتند ومنطقه مرزی جزء این دوایالات بوده (دارالمرز) و بخارا را که مرکز کتابخانه بزرك ایران آنروزبوده‌است (دارالکتب) میگفتند(نگارنده درنظردارد با توفیقات ربانی درخاتمه اینموضوع مورد بحث شهرهای صاحب عنوان وعناوین آنهاراذکرکند)

ودسته‌دیگرخودرا مقید باین قید نکرده بعض شهرها راباعنوان و برخی را بدون عنوان ذکرمیکرده‌اند صاحب روضة الصفا ازدسته اخیربوده وبطوری که اجمالا دراین تاریخ نظرافکندم هرات وتبریزرا دارالسلطنه ویزدرا دارالعباده خوانده و لی چون بذکرشیرازوفارس میرسد هیچگونه عنوانی برای آن ذکرنمیکندولی نوادهٔ اوخواندمیر

درتاریخ حبیب السیر ودستورالوزاره شیرازرا بعنوان دارالملك خوانده است

با توجه باین که کتاب اخیرالذکر فقط یکجا شیرازرا دارالملك خوانده است وآن هم درموضوع داستان خواجه قطب الدین سلیمان شاه است باین عبارت بیان نموده (درآن ایام که شاه شجاع دارالملك شیرازرا ازبرادرخودمنتزع نمود ص ۲۴۹ مطبوع در چاپخانه اقبال تصحیح شده ومحشی ازطرف آقای سعید نفیسی) و دیگر ازنویسندگان ازدستهٔ اول همه جا شیراز راباعنوان دارالملك ذکر کرده‌اند و چون در بین مورخین و نگارندگان سابق الذکرمورخی که عهد اوبزمان صدورفرمان دوم یعنی فرمانی که از طرف شاه عباس دوم که بنظرمابدوتغییرعنوان شیراز از دارالملك بدارالعلم است اسکندربیك منشی صاحب کتاب عالم آرای عباسی است گمان میکنم تعبیرا و بیشتر ملاك ومناط استدلال خواهدبود

۵ عناوین برای شهرها است نه ایالات

این مورخ درچند موضع و بطوری که یاد داشت کرده ام در قضیه مولانا میرزا جان شیرازی درصفحه ۱۱۵ ودرموضوع فوت الله‌وردی خان که بسال ۱۰۲۳ اتفاق افتاده درص ۶۱۶ منطبعه تهران فارس را دارالملك بیان نموده است•

وبایستی این نکته رامتذکر گردید که عنوان دارالملك برای فارس (باآنکه موزد دعوی ماعنوان دارالملك برای شبرازاست واینگونه‌عناوین مخصوص شهرها است نه‌ایالات) مجازاً و بعلاقه اطلاق جزء بر کل است یعنی چون شیراز مرکزفارس بوده و جزءِ ایالت فارس است مجازاً بفارس تعبیردارالملك شده است و منظورحقیقی همان شیراز است•

کتاب خلد بربن هم درآن قسمتی که بشرح پیش گفتیم که الحاق بذیل تاریخ عالم آرای عباسی شده فارس رادارالملك خوانده است گرچه درهمان موضع که فارس را دارالملك بیان نموده شیرازرا دارالعلم تعبیرنموده ولی این بیان منافی بااستدلال نگارنده نیست زیراتألیف این کتاب درسال ۱۱۰۵ بوده یعنی بعد اززمان شاه‌عباس دوم این کتاب تألیف شدوچون قبلا بطوری که‌مورددعوی ما است شیرازمعنون بعنوان دارالعلم گردیده

اینمؤلف هم تحت تأثیر عنوانی واقع شده که درفرمان شاه عباس دوم داده شده است و نگارنده هردوعبارت را عیناً نقل میکند تابیکی استشهاد نموده و بدیگری که مشتمل ذکریکی ازبزرگترین مفاخرعلمی وفلسفی شیرازاست نگادش خودرا رونقی دهد.

۶ قسمت اول عبارت ذیل تاریخ عالم‌ارایا تعبیر بدارالملك

اما عبارت اولی در موضوع دارالملك فارس تحت همین عنوان مینویسد

درآغاز بهارسلطنت چناتچه ایمائی بآن‌شد. آنملك دلپذیرو سایرمحال تابعه درتحت تصرف امام قلیخان بود. چون سانحه قتل وی روی نموده دست اقتداروی ازتصرف آن دیار بتیغ قهرمان قهر کوتاه شد(دارالملك فارس) وخطه‌لار بخاصه شریفه اختصاص پذیرفته- وزارت دارالملك بمیرزا معین‌الدین محمد وزیر و وزارت لار بفولاد بیك ناظرامام قلیخان مفوض ومرجوع گردید. ضفحه ۲۹۵ کتاب ذیل تاریخ عالم آرای عباسی

۷- قسمت دوم عبارت ذیل تاریخ عالم‌آرا یاتعبیر بدارالعلم

اما عبارت دوم درموضوع دارالعلم شیراز (ملاصدرای شیرازی درعهد خود عارج ومعارج علوم حقیقی و مجازی و صدر نشین مجالس دانش وبی‌نیازی بود درریعان ایام جوانی وآغازاهتزاز بهارستان زندگانی هوای وصال پریچهرگان جمال دانش و کمال خدمتش رابحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد وجهد واجتهاد مالاکلام جویای حصول اینمرام شد سالهادردارالمؤمنین قم برسجاده عبادت ووساده افادت‌متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی و نقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تعلیقات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین وجرح و تعدیل معضلات عقلی بذل جهت بتقدیم رسانید ودراین فن یگانه روزگارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوارساحت روزگارش تافته ودرعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان (منظور شاه عباس بزرگ است) چون الله وردیخان امیرالامرای فارس **دارالعلم‌شیراز** باحداث مدرسه عالی (منظورمدرسه خان است که الله وردیخان اساس اورا بنیاد نهاد وامام‌قلیخان

اورا تمام کرد) سرافراز شده بود بعد از عرض ابواب تدریس آنمدرسه را بروی جناب افادت مآب گشوده واز این راه خدمتش بوطن مألوف معاودت نموده مدرس آن مدرسه عالی بود تا بسرا ستان قدس انتقال نمود[۱] ص۲۹۹ تاریخ ذیل عالم آرای عباسی) . این بود اولین دلیل ما که خلاصه آن اینست که تمام مورخین قبل ازسال ۱۰۶۶ شیراز دارالملك نامیده

---

(۱) شرح حال اخوند ملاصدرای شیرازی بزرگترین فلاسفه ایران

ملا صدرای شیرازی اسم شریفش محمد ملقب بصدرالدین فرزند ابراهیم است ومشهور بصدرا وملاصدرا وآخوند ملاصدرا است وخود درآخر کتاب العقل والجهل که درسال ۱۰۴۴ آن رابرشته تحریر درآورده خود را چنین معرفی میکند محمدبن ابراهیم المشتهر بالصدرا الشیرازی و گاه خود را قوامی شیرازی معرفی کرده میگوید: صدرای قوامی شیرازی وصاحب فارسنامه ناصری ذیل شرح حال وی در گفتاو دوم کتاب خودص ۱۳۷ وجه اشتهار آنمرحوم را بقوامی چنین بیان میکند «که گویا ازسلاله وزیر بی نظیر حاجی قوام الدین حسن شیرازی که خواجه بزرگوارشیراز حافظ فرموده است: دریای اخضروفلك و کشتی هلال - هستند غرق نعمت حاجی قوام ما » تولد وی درنیمه دوم قرن دهم هجری (ظاهراً) بوده وموالدش نیزشیراز بوده است . وی یکی ازبزرگترین و محققترین حکماء و علماء وفلاسفه باحال اسلام ومخصوصاً عالم تشیع است فارسنامه مزبوردرعنوان وی مینویسد « خورشیدآسمان معانی که آفتاب بارأی اوچوذره غبراست ومختصرعقل مجردآمده درحیز وجود. روح مصورآمده درصورتش » صاحب روضات - الجنات درص ۳۳۱ کتاب خوددرشرح حال وی (درحرف صاد) شرحی مینویسد که ترجمه آن بفارسی چنین است « محمد بن ابراهیم الشیرازی القوامی مشهور بملاصدرا برترازهمه حکماء دانشمند وبزرگ وهمه علماومحققین وراسخین درعلم تازمان خواجه نصیرالدین طوسی بوده وی فلسفه اشراق رامنقح و پاك و مورد تحقیق قرارداد و اساس حکمت مشائیین ورواقیین (حکماء مشائین تابعین فلسفه ارسطو وحکماء رواقیین تابع مکتب زینون بوده‌اند) رادرهم نوردید وبا دلیل اشتباهات آنان را آشکارساخت . وی شاگرد

بقیه پاورقی صفحه قبل

سید محقق امیر محمد باقر داماد (معروف به میرداماد) و شیخ جلیل بهاءالدین محمد عاملی (معروف بشیخ بهائی) بطوریکه از مجموع کتبی که شرح حال این مرد بزرگ را نگاشته‌اند برمیآید صاحب ترجمه ما «آخوند ملاصدری» پس از تکمیل مبانی علمی در شیراز رهسپار باصفهان که پایتخت ایران در آن عصر بوده میگردد و درك محضر آن دو استاد بزرگوار (میر داماد وشیخ بهائی) را مینماید وسپس در یکی ازنقاط اطراف قم و شاید در کوههای قهستان مشغول ریاضت و تزکیه وتصفیه خود میشود وبطوریکه مشهوراست درهمان جا شروع بنگاشتن اسفار که بزرگترین ومفیدترین کتب فلسفه است مینماید بعدازآن بشرحی که درمتن نگاشته شده بشیرازمیآید و بساط افاده وتدریس رامیگستراند؛ آخوند ملاصدری یکی ازبزرگترین وپرکارترین علماء اسلام است وتالیفات وی شاید بالغ بریکصد تألیف ویا متجاوز برآن بشود که یکی ازآن اسفار اربعه است و دیگری شرح اصول کافی اوست که قریب چهل هزار بیت بگفته صاحب روضات الجنات وبتخمین و حدس اومیشود اینك شرح قسمتی ازمؤلفات او:

۱ـ شرح اصول کافی دردوجلد ۲ـ شواهدالربوبیه ۳ـ کتاب اسفار (درچهار مجلد) ٤ـ شرح الهدایه ٥ـ حاشیه برالهیات شفا ٦ـ شرح وحاشیه برحکمت الاشراق ۷ـ واردات القلبیه ۸ـ حدوث عالم ۹ـ المسائل القدسیه ۱۰ـ فی تحقیق التشخص ۱۱ـ جواب ازمسائل مشکله ۱۲ـ جواب ازمسائل دیگر ۱۳ـ تحقیق در بدووجود انسان ۱٤ـ دراتصاف ماهیة بوجود ۱٥ـ جواب ازپاره مسائل که محقق نصیر الدین طوسی ازیکی ازعلماء معاصر خودسئوال نموده و بلاجواب مانده ۱٦ـ اسرارالایات ۱۷ـ تفسیرسورة الجمعه ۱۸ـ تفسیرسورة الطارق ۱۹ـ تفسیر سورة الواقعه ۲۰ـ تفسیرسورة النور ۲۱ـ تفسیرسورة البقره ۲۲ـ مفاتیح الغیب ۲۳ـ کسر اصنام الجاهلیه ۲٤ـ الحکمة العرشیه ۲٥ـ مشاعر (این دو کتاب اخیرازطرف شیخ احمدبن زین الدین الاحسائی پیشوای فرقه شیخیه شرح وازطرف شیخ ابوالحسن اصطهباناتی حاشیه برآن نوشته شده واین هردواز علماء قرن اخیر بوده‌اند) ۲٦ـ اکسیرالعارفین ۲۷ـ اتحاد العاقل والمعقول ۲۸ـ رساله درمنطق وبسیاری ازرسائل دیگر که پاره‌ای ازآن طبع نرسیده

بقیه پاورقی صفحه قبل

وپاره‌از آن از بین رفته (و نگارنده بجز چند از این رسائل بقبه راهمه دیده‌ام) باری آخوند از طرف عده‌ای از علماء ظاهر بین که مأنوس بکلمات و اشارات او نبوده‌اند و اصطلاحات وی در نظر آنان باظواهر شرع وفق نمیبود تکفیر گردیده وحتی بگفته روضات الجنات یکی از علماء در وصف شرح هائی که بر اصول کافی نوشته شده میگوید یکی از شرح‌ها شرحی است که آخوند ملا صدری نگاشته ولی شرح او مبنی بر کفر است و این اولین شرحی است که درباره اصول کافی ولی مبتنی بر کفر است میباشد

آخوند ملاصدری دارای فرزندی بوده است بنام ابراهیم و وی یکی از بزرگان اهل علم و دانش وصاحب اطلاع بر بسیاری ازعلوم بوده ودرمسئله حکمت و فلسفه ومسائل کلامی برضد طریقه پدر بوده است و ازاین جهت یکی ازهمین علماء ظاهر بین که نظر خوشی باآخوند نداشته‌است درباره وی وپسرش میگوید: وی مصداق آیه یخرج الحی من المیت است.

اما سبك تفکر وفلسفه آخوند ملاصدرای شیرازی سبك خاصی است که تاعصر وی بدون سابقه بوده است وخود مبتکر این طریق خاص بوده ، هم حکیم است وهم عارف و هم پابست بشریعت وهم پوینده طریقت وجوینده حقیقت ، فلسفه مشاء رادر برابر صفاء ذهن وروشنی فکر خود که بریاضیات ومشقات صیقلی نموده قرار داده و ممزوجی ازفلسفه مشاء واشراق پدیدار ساخته ،احکام آسمانی رابر حکم عقل عرضه داشته وباعرفان ارتباطش داده وهمه را باهم هم آهنگ نموده والحق ازعهده هریك بخوبی برآمده و هرچند فلسفه اوبه اشراق نزدیکتر است ولی از ادله مشائیین هم غفلت نورزیده است وفلسفه وتئوری حرکت جوهری که شاید تطبیق برتئوری نسبیت فیلسوف عصرحاضر انشتین میگردد از مبتکرات وی است (کتابی هم ازطرف دانشمند معاصر وخطیب محترم آقای راشد دراین قسمت نگاشته شده هرچند نگارنده موفق باستفاده از آن نشده‌ام) .

وی هفت سفر پیاده راه مکه را پیموده تا درسال ۱۰۵۰ دربصره درآخرین سفر خود بمکه بدرود حیوة گفت مکتب وی که مشهورترین مکاتیب فلسفه تاعصر اخیر است. پایدار است

۸- تناسب عناوین با مقتضیات زمان یا دومین دلیل ما

دومین دلیل ما رعایت مقتضیات زمان از طرف نویسندگان و تناسب جهات تاریخی است

هیچ شکی نیست که اینگونه عناوین که بشهرها داده میشده است متکی بمناسباتی بوده‌است که زمان تاریخی آنرا ایجاد کرده بود و رعایت آنرا نویسندگان اعصار سابقه که کلام و نگارش آنان مدرك علم لغت و بدیع و بیان است شعار خود قرار میداده اند و بهمین جهت منشآت اکثر آنان شاهکار فنون ادبی ایران و از ذخائر گرانبهای ما محسوب میگردد و سرمشق سخن پارسی و مظهر فصاحت و بلاغت شناخته میشود ، اکنون ما در مناسبات عناوین شهرها سخن نمیرانیم و این قسمت را بذیل این مقالات حواله میدهیم و بذکر تناسب عنوان تاریخی شیراز اکتفا میکنیم .

همانطوریکه ماقبلا بآن اشاره نمودیم شاهنشاهی ایران در روزگار سلطنت شاهان قبل از صفویه از امارتها و حکومتهای نیم مستقل و سلطنت های کوچك کوچك تشکیل میگردید و بپرداخت مبلغی سالیانه بحکومت مرکزی اکتفامیشد و گاه این سلطنتهای کوچك پیوند خود را هم از حکومت مرکزی قطع میکردند و خود را مستقل معرفی می نمودند و در هر حال یکی از مراکز حکومتهای نیم مستقل و گاه مستقل فارس میبوده‌است که زمامداران و سلطنت دارانش خود را دراغلب ازادوار تاریخی شاه میخواندند و در چنین موقعی و چنین عصری بمناسبت چنین حکومتی نویسندگانی که مقید بأین بودند که شیراز را بعنوان خاص خود بخوانند آنرا «دارالملك» میگفتند ، پس این عنوان مولود چنین حکومتی بوده و نویسندگان درحقیقت معرف مولود چنین محیطی بودند چنانکه بعض ازتواریخ صراحت باین موضوع دارد .

ابن البلخی صاحب فارسنامه معروف و نویسنده قرن ششم تصریح برعایت این تناسب کرده در سبب تألیف کتاب خود میگوید (**چون مقتضی به رای اعلی سلطان شاهنشاهی لازال من العمر بمزید چنان بودکی پارس طرفی بزرگ است از ممالك محروسه حماها الله و همواره دارالملك و برگاه ملوك پارس بوده است ص۲**

منطبعه چاپخانه مهر طهران) وباز درمحل دیگری یعنی درفصلی که مخصوص بفارس و اضافه آن ببصره میباشدمیگوید:(**روزگارملوك فرس پارس دارالملك واصل ممالك ایشان بوده است ص۹۷ منطبعه چاپخانه مذکور)**

مؤلف تاریخ مجمل التواریخ والقصص که در ربع اول قرن ششم میزیسته درفصلی که مخصوص شرح بلاداسلامی است تحت این عنوان مینگارد : **(درولایت فارس شهریست که انراشکم شیرمانند کرده‌اند و ازهمه شهرها که گرداگرد اوست نعمت انجااورند وازانجا بجاهای دیگر برند وبناء ان محمد بن ابوالقاسم بن ابی عقیل عم حجاج کرده است و دارالملك پادشاهان پارس است و هوای خوش دارد و نعمت فراخ باشد و درخت بسیار ومیوه راحدی نیست ص۵۲۵ منطبعه تهران چاپخانه خاور)**

پس عنوان دارالملك برای شیراز ویا فارس که مرکز آن همیشه شیراز بوده است بمناسبت مرکزیت آن برای شاهان چه شاهان قبل از اسلام وچه بعد از آن بوده است ولی چون شاهنشاهی صفویه روی کارآمد این طرزحکومت را تغییر دادند وایران بهمت شاهنشاهان بزرگ این سلسله مخصوصاً شاه‌اسمعیل بزرگ مؤسس آن سلطنت مرکزیت واحد و متبوعی پیدا کرد و وحدت ملی ایران عملا اساس خود را محکم و استوار ساخت وبساط حکومتهای ملوك الطوایفی برچیده شد دیگروضعیت ایران مناسب آن نبود که بیك ایالت ویایك شهر ازشهرهای آن غیراز همان شهریکه مستقر شاهنشاه بوده‌است عنوانی داده‌شود که ابهام‌استقلال داشته ومنافی بااین وحدت ملی باشد . پس تناسب زمان اقتضامیکرد که عنوان دارالملك ازشیرازمنتزع گردد وبمناسبت وضعیت حکومت ایران تجدید عنوان شود .

۹- تغییروتبدیل عنوان دارالملکی بدارالعلمی بواسطه تغییر مقتضیات عصر

چون دراینموقع ودرآن ایام شیرازمرکزعلم و دانش گردیده بودومدارس عدیده وپی درپی درآن ساخته‌شدوطالبین علم‌ودانش‌از همه‌جارو باین‌شهر آوردندوفرمان تولیت مدرسه رفیعه منصوریه هم که بنای آن بدست یکی ازدانشمندان بزرگ ایران وتولیت آن نیزبدست یکی ازفرزندان بانی آن که وارث مقام علم‌ودانش پدربود قراریافت وزمان هم مجال این‌تغییرعنوان را بدست وقت شناشان وخداوندگاران

سخن داد شیراز عنوان «دارالملکی» را که با اقتدار آن روز حکومت صفویه منافات داشت تبدیل بعنوان «دارالعلم» که مقتضی وضعیت این سرزمین در آن عصر بود نمود و چنانکه درفرمان دوم یعنی فرمان صادر از طرف شاه عباس دوم حاکی است شیراز دار-العلم نامیده شده ؛ این تغییر عنوان بتناسب تغییر سیاست دارای نظائر تاریخی است که ما میتوانیم آنرا مدرك ودلیل خود قراردهیم

بغداد هنگامیکه مرکز خلافت اسلامی بود آنرا «دارالخلافه» مینامیدند وچون خلافت اسلامی بدست پادشاه مغولی (هلاکو) از بین رفت وبساط آن ازبغداد برچیده شد عنوان اوهم تغییر یافت و «دارالسلام» نامیده گردید وگاه اورا «دارالملك» میگفتند شاید تناسب عنوان «دارالسلام» برای این بوده است که بنا بقول منجمین طالع این شهر در موقع ساختمانش چنین حکم میکرد که هیچ خلیفه در اینشهر فوت نخواهد کرد ، در هرحال هرچه بود منظور اینست که تغییر عنوان «دارالخلافه بغداد» بمناسبت تغییر اوضاع سیاسی آن کشور بوده ، چنانکه عالم آرای عباسی مینگارد: «دارالملك عراق وزیاده ازپانصد سال دارالخلافه بوده صفحه ۷۵۲» واز این عبارت میتوان همان استفاده راکرد که در «دارالملك فارس» بیان کردیم یعنی اطلاق عنوان «دارالملك» بعراق مجازی است وازباب اطلاق عنوان جزء بر کل است ومنظور «دارالملك بغداد» است که اینشهر جزء عراق واقع است وباین اعتبار عراق راهم «دارالملك» گفته‌اند. درهرحال شیراز به اقتضاء تغییر سیاست کشور عنوان خود راتغییر دادواز عنوان «دارالملك» بعنوان «دارالعلم» دراین عصری که ازاوسخن راندیم تبدیل یافت .

نظری بسیار کوتاه هم کافی است که مارا بتناسب عنوان «دارالعلم» برای شیراز در آن عصریکه شاه عباس دوم آنرا درفرمان خود معنون نمود باقطع نظر از مناسباتی که درسومین دلیل خود توضیح میدهیم راهنمائی کند .

همانطور که گفتیم شهر شیراز درآن روزگار مرکز علم ودانش شده بود بازار فضل وادبش رونقی بسزا داشت ، مصون ماندن فارس از آتش خشم وغضب چنگیز وفرزندانش شیراز را مستعد این ساخته بود که پناهگاه دانشمندان قرار گیرد وچون میترسم سخن

بطول انجامد وراه اطناب را بپیماید تنها بذکر ساختمانهائیکه برای مراکز دانش و ادب
دراین یکصد وهفتاد سال مورد بحث ساخته شده بود آنهم فهرست مانند اکتفا مینمائیم
تا این حقیقت را آشکارا کند که چگونه شیراز در آن قسمت اززمان وتابعد از آن خودرا
شایسته عنوان دارالعلم ساخته بود.

۱۰- مدارس ساخته شده در نیمه اول قرن یازدهم

الف - مدرسه میرزا علی اکبر- درسال ۱۰۰۱ مرحوم میرزا محب الله حسنی حسینی دستغیب شیراز مدرسه محبیه را در جانب جنوبی صحن مقدس محمد بن موسی بساخت وابواب علم را در اینشهر بگشود و بعداً این مدرسه بواسطه تعمیری که میرزا علی اکبر نامی در آن نمود بمدرسه میرزاعلی اکبر معروف گردید وتا یکی دوسال قبل این مدرسه باقی میبود واکنون باتغییراتی باقی است ولی گویا ازاهل علم خالی است.

ب - مدرسه خان - درسال ۱۰۲۲ مرحوم امامقلیخان مدرسه خانرا که پدرش بنا نموده بود اتمام کرد وآنجارا مهبط انوار حکمت وادب ساخت وبزرگترین مردان فلسفه را که نمیتوان مانند او دیگر یافت یعنی صدرالدین محمد شیرازی معروف بآخوند ملا صدرا را مدرس این مدرسه قرار داد؛ تدریس این فیلسوف بزرگ درآنعصر خود بهترین و وقوی ترین دلیل بررواج بازار حکمت وفلسفه وآزادی فکر، وسعه وانبساط دماغ وروحیه مردم میباشد وهم میرساند که تا چه اندازه مردم این شهر دوستدار حق وحقیقت بوده اند این مدرسه دارای یکصد حجره فوقانی وتحتانی وچهارطاق بزرگ ویك مدرس وسیع وچهار باغ درچهارطرف آن برای تفریح وتفرج طالبین علم وساکنین آنمدرسه میبوده ودرهر زاویه ازاین مدرسه بزرگ صدها ازرجال علم ودانش ببسط معلومات خود وافاده اشتغال داشتند و وموقوفات بسیاری که همه درزمان نادرشاه افشار جزء خالصه دیوانی گردید واکنون در دست عده ای ازمالکین دیانت مآب است تأمین زندگانی آنانرا میکرد ودرهر سال چندین فیلسوف وفقیه وادیب ازاینمدرسه تحویل جامعه داده میشد. (درآخر این فصل باینمدرسه اشاره میشود)

ج - مدرسه هاشمیه - درسال ۱۰۳۹ مدرسه هاشمیه که هنوز برپاست بدست حاج محمود تاجر شیرازی وبنام فرزندش محمد هاشم ساخته شده است این مدارس درسالهای قبل از

سال مورد بحث ماولی درقرن موردبحث ماساخته شده بود.

د ـ مدرسه سیدهدایت‌الله دستغیب ـ درچند سال بعدازسالیکه محل بحث‌ماست یعنی درسال ۱۰۷۰ مدرسه حکیم ازطرف مرحوم میرزا هدایت‌الله حسنی حسینی دستغیت شیرازی ساخته شده.

ه ـ مدرسه‌نظامیه ـ درسال ۱۰۷۵ مدرسه‌نظامیه که معروف بمدرسه سیدعلاءالدین حسین است ازطرف میرزا نظام الملك ثانی پسرمیرزا حسین جابری انصاری وزیر فارس بنا گردید.

تأسیس اینمدارس که همه مرکزدانش وفضل و پرورش رجال‌علم وادب ایران‌بود ندوضعیت‌شیرازو تناسب آنرا بعنوان **دارالعلم‌شیراز** ظاهروآشکار میسازد واین دومین دلیل ما است که درحقیقت تأییدمدعی‌ما را میکند.

۱۱ـ نظری بمفاد فرمان شاه عباس دوم یا سومین دلیل ما

سومین دلیل مامتن‌فرمان شاه عباس دوم ومفاد آن وکیفیت تنظیم عبارت آن است. این دلیل نگارنده دقیقترین و درعین حال محمکترین دلایل ومؤید دودلیل سابق ماست وبایستی‌در فهم این دلیل ذوق و قریحه وشم درك معانی و لطافت سخن را بکاربرد و برصناعات ادبی ونویسندگی‌اطلاع وافی داشت ودقت کامل درمقدمه وذی‌المقدمه مبدء ومنتهی و کیفیت دخول و خروج فرمان نمود؛ علماء فن در کتب ادبی‌خود درخاتمه علم بدیع بابی را بعنوان حسن‌الابتداء والتخلص والانتهاء گشوده‌اند و شرایطی راکه نویسنده یا گوینده نثر یا نظم بایستی رعایت کند توضیح داده‌اند که‌ازمهمترین شرایط‌رعایت تناسب مقدمه باذی‌المقدمه‌است یعنی بایستی‌مقدمه هر کلامی‌خواه منثور باشد یا منظوم، طوری تنظیم شود که ذهن خواننده یا شنونده را مهیای پذیرفتن ذی‌المقدمه ومستعد فهم وانس کامل‌با آن سازد ومقصود را چنان‌پرورش دهدکه درجای‌خود حد بلوغ وبلاغت راپیدا نماید واین‌تناسب ابتداء سخن رابا انتهاء آن وبامقصود براعة‌الاستهلال یا براعة المطلع میگویند.

نویسندگان وسرایندگان قدیم واساتید فن ازروزگارپیش این شرط را رعایت

کامل مینمودند واساتید عصر کنونی هم درنثرونظم خودرعایت این شرط را لازم میشمارند واساساً این خود ازاساسی‌ترین شرط نویسندگی است واز این جهت میتوان از مقدمه فهمید که مقصود ازذی المقدمه چیست، اکنون لازم است نظری بمتن فرمان شاه عباس دوم که مورد ادعای نگارنده اینست که مبدء عنوان دارالعلم برای شیراز میباشد بیفکنیم ومقدمه این فرمان را باذی المقدمه آن بسنجیم واگر باـقت چنین مطالعه درمتن اینفرمان بکنیم شاید شکی برای ما نماند که علاوه براینکه مقصود آن شاهنشاه بزرگ توجه به طلبه علم و دانش وترویج مقام فضل وادب بوده است وتولیت مدرسه رفیعه منصوریه را میخواسته است تثبیت درمتولی آنروز که ازمردان بزرگ صاحب حسب ونسب بوده است بنماید، مقصود دیگری هم داشته و اینمقصود ازاین جمله «بتعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب و نسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم و علی بابها» مکشوف ولااقل هم ازاینجمله روزنه بمنظورش گشوده شود.

نگارنده ازبیم اطناب در کلام درتحلیل وتجزیه عبارت این فرمان وارد نمیشود ولی ایجازمخل وصرف نظر کردن ازمختصر بحثی در اطراف این فرمان را هم ناروا میداند و ناگزیر مختصراً اشاره نموده وباصطلاح سر کلافه را بدست میدهد وبقیه را بذوق خواننده برگذار مینماید.

۱۳- تناسب درعبارات فرمان دوم

اینفرمان مقدمه را ازترفیع مقام علم وعلماء شروع کرده و بآیات قرآن مجید تفاوت طبقه طلبه علم و دانش را با جهال بیان میکند و ذهن خواننده را مهیای این میسازد که پاداشی نسبت باین طبقه ممتازه روادارد سپس ببیان حدیث « نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون » یکقدم فراترمینهد وخواننده را متوجه این میکند که شیعه حقیقی آنکس است که در مکتب علوم اسلامی زانو برزمین زند و از ائمه هدی و پیشوایان فضیلت و کمال و تقوی کسب فیض کند بازمقصود راالندکی نزدیک بذهن کرده مفاداً چنین گوید که چون مدار دین برطلاب علوم ودانشمندان است پس بایستی برای تربیت آنان وسائل زندگانی آنان را ازملبس ومسکن ومأکل ومشرب تهیه نمود تا اینجا مقصود اصلی خود را نزدیک بذهن

خواننده مینماید وچون میخواهد که مقصود ثانوی خود را که منظور بحث کنونی ما است بیان کند، نظری بشخصیت متولی مدرسه منصوریه که در حقیقت متصدی وقت تأمین آسایش طلاب بوده افکنده و حسب و نسب او را درنظر آورده درمقام تجلیل او برمیآید وهمین جارا مناسب این میداند که مقصود ثانوی خود را که بخشش عنوان «دارالعلم» بشیرازاست عملی سازد لذا بهترین براعت واستهلال را باین مقصود دومی خود در این هنگام متصدی میشود ومفاداً چنین میگوید که چون متصدی فعلی اینمدرسه ازسادات جلیل القدر واز خاندان نبوی است وشخص شخیص صاحب اسلام درحقیقت ووجوداً دار العلم بوده وعلی در آن محسوب میشده چنانکه صریحاً فرموده «انا مدینة العلم وعلی بابها» و متصدی فعلی نیز فرزند کسی است که مرکزی برای تربیت و پرورش مردان دانش و علوم محمدی ساخته ومتولی فعلی هم درتأمین معاش آنان متصدی است؛ پس حسباً ونسباً شایستگی تولیت را داراست و ازطرفی چون این مرکزعلوم در شیراز واقع است مانند قیاس مساواتی ازمفاد فرمان ازاین جمله درست میشود واشعار باین میگردد که بایستی شیرازدارالعلم گردد.

قیاس مساواتی را که بیان نمودم باین نحو است که چون متولی مدرسه رفیعه منصوریه منسوب بدارالعلم حقیقی یعنی شخص صاحب اسلام است ومرکزی هم که وی متصدی اداره آن است مدرسه ایست که برای پرورش علوم محمدی بکار افتاده واین مدرسه درشیراز است پس شیرازدارالعلم است وجمله (ازمنتسبان دار العلم انا مدینة العلم وعلی بابها) درفرمان صراحت باینموضوع دارد البته این قیاس مساواتی که نگارنده ترتیب داده حقیقی نیست ولی میتوان ازمفاد جمله که ما نقل نمودیم وازصدروذیل اینفرمان نتیجه تقریبی بنحو مرقوم بدست آورد ومایکمرتبه دیگر عبارت مورد استنتاج را برابر ذوق و قریحه خوانندگان قرار میدهیم تا آنچه را که نگاشتیم بر آن عبارت تطبیق فرمایند وآن عبارت اینست (به تعیین اعیان ونصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب ازمنتسبان دارالعلم انامدینة العلم وعلی بابها)

مناسبات دیگری هم بعضی ازدانشمندان بانگارنده مورد بحث قرارداده‌اند که ما آنها را بنظر خوانندگان میرسانیم ولی نتیجه این آراء مختلفه همان است که بیان نمودیم

۱۱- تکرار و خلاصه سومین دلیل بعبارت دیگر

خلاصه وتکرار دلیل سوم بعبارت دیگر چنین است که ازسبك این فرمان یعنی فرمان دوم منتسب بشاه عباس معلوم میشود که نویسنده فرمان اوضاع علمی واجتماعی شهرشیرازرا درعصرخود درنظر گرفته، تأسیس مدارسی که همه برمحورعلوم محمدی(ص) واسلامی مستقر گردیده ؛ گرمی بازار علم و دانش ، مدارس متعدده ایکه یکی پس از دیگری بنا میشده که هریك صدهامعلم ومتعلم وفیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب وطلاب هریك ازعلوم متداوله آنعصررا درخودمیپذیرفته همه را مورد توجه قرارداده ، و ازطرفی موضوع فرمان برگذاری تولیت یکی ازهمین مدارس راکه مرکز مهمی برای دانش و پرورش بوده است وبیکی ازفرزندان شخصی که خود را مدینه علم وعلی را باب آن خوانده واکنون همان علوم منتسبه با ومورد بحث و تحقیق است ملاحظه نموده سپس از جمع بین این مناسبات عنوان «دارالعلم» را برای این شهرپسندیده ودربهترین ومناسبترین مواضع برای ابراز سلیقه نویسندگی که همان متن فرمان تولیت است این جمله موزد انتخاب را جا داده‌است.

وبرای آنکه ذهن خواننده را بتدریج مأنوس باین عنوان جدیدالاحداث نماید حدیث مقدش نبوی را (انا مدینة‌العلم و علی بابها) رابراعة واستهلال رسیدن بمقصودقرار داده ومقدمات راطوری مرتب ساخته که خواننده را بتواند بآسانی وازراه مستقیم بمقصود خود آشنا سازد و این عنوان را برای اولین بار وبرای شهری که تا روز پیش بعنوان دارالملك خوانده میشده معرفی واین کلمه جدیدالاحداث رادرحقیقت جعل ووضع نماید.

بلی با اوضاع آن عصرشهرشیرازومرکزیت او برای علم وفلسفه وادب و پیدایش اساتید ومحققین مانندآخوند ملاصدرا وشدرجال طالبان دانش وبینش ازاطراف و اکناف بسوی این شهر ، وهیاهو و غوغائی که ازبحث ونقد وانتقاد وتدریس وتدرس درمدارس متعدده این شهربرپا بود ودرهر گوشه و کنارآن فیلسوف وحکیم وفقیه و ادیب ودرهر مدرسه صدها استاد وشاگرد معلم و متعلم به بحث وفحص علمی ، بتألیف وتصنیف، به‌نقد وانتقاد اشتغال داشتند ومحور غالب این علوم همان علوم اسلامی ودانشهای محمدی بود

آیامناسب تر ازاین عنوان یعنی دارالعلم برای چنین شهری یافت میگردید؟ این بود که مجال بدست نویسنده ئیکه تتبع درجمع مناسباب رابرای ابراز سلیقه نویسندگی خود وظیفه هنرنمائی خود میدانست داده باد گرگون شدن اوضاع سیاسی شهرها وبی معنی بودن دارالملك برای این شهر وعدم تناسب با آن عنوان مصطلح سابق عنوان راد گرگون کرد وازدارالملکی به دارالعلمی تبدیلش نمود.

این بود نظریه این بنده در تاریخ عنوان دارالعلم برای شیراز که درحقیقت پاسخ پرشش «شیراز ازچه زمانی دارالعلم شناخته شده است» میباشد ومادرضمن برای اثبات مدعای خود ناگزیر ببیان پاره‌ای مناسبات برای این عنوان شدیم وبنظرخوانندگان عزیزعرضه داشتیم (تاچه قبول افتد وچه در نظر آید) دیگر بستگی بنظر دقت و توجه محققین دارد.

اکنون برای تکمیل این بحث لازم میداند که فصل دیگری بالاختصاص برای بحث درتناسب این عنوان بدون نظری بتاریخ آن بگشائیم ونظریات وآراءِ مختلفه را دربیان این تناسب مورد توجه قراردهیم

۱۲ـ نتیجه این فصل خلاصه ونتیجه گفتگوی ما دراین فصل این است که از چندین سال قبل ازفرارسیدن سال ۱۰۶۶ که سال پیدایش عنوان دارالعلم برای شیرازاست اوضاع سیاسی ایران عللل واسبابی و هم آثار و علائمی از پیدایش یك سلطنت بزرگ و مستقلی که دارای مرکزیت واحد درسرتاسر مملکت باشد، نمودار میساخت وزمینه را برای ظهور دوران شاهنشاهان صفویه مهیا میکرد و قهراً سیاست کشوررا مرکزیت واحدی بنام پایتخت و یادارالسلطنه دریکی ازشهرهای مقتضی میداد وبالنتیجه عنوان مانند دارالملك راازروی شیرازوامثال آن برمیداشت

وازطرف دیگر علل واسبابی دیگرمرکزیت علمی این کشوررا برای شیرازپیش میآورد که جای عنوان «دارالملك» راکه منافی با مرکزیت واحده سیاسی کشور بود عنوان «دارالعلم» بگیرد و درست سال ۱۰۶۶ در سلطنت پادشاه بزرگ صفوی شاه عباس دوم، تمام این دوسلسله علل یکی برای نفی «دارالملکی» ودیگری برای اثبات

«دارالعلمی» جمع گردید وچنین نتیجه داد که فرمان پادشاه صفوی عنوان «دارالعلم» را برای شیراز اظهار و تثبیت نماید وما هریك از پیش آمدهای سیاسی و اجتماعی آن دوران وسالها قبل از ۱۰۶۶ را میتوانیم اجزاء علل این تغییر وتبدیل یا نفی و اثبات بدانیم.

وممکن است مقتضیات این امر از انقلاب خونین چنگیزیان ومصون ماندن فارس از حوادث وحشت انگیز مغول شروع شده باشد.

۱۳- دلیل ومستند تازه که هنگام طبع این رساله بدست آمده

هنگامیکه فصل دوم رساله کنونی از طبع خارج شده بود وبرای غلط گیری وتجدید نظر بآن مراجعه میکردم رونوشت وقفنامه مدرسه خان که ضمن توضیح مدارس ساخته شده در ردیف حرف (ب) بیان آن گذشت بدستم رسید (۱)

تاریخ وقفنامه باین عبارت است «کان وقوع ذلك یوم شنبه

---

(۱) وکیل دانشمند و محترم دادگستری شیراز، دوست ارجمندم آقای احمد نادری رونوشت مزبور را برای استفاده نگارنده بمجرد احساس نیازمندی بنده بامانت ببنده سپردند اینك خصوصیات این رونوشت توضیح داده میشود:

رونوشت مزبور روی هفده قطعه کاغذ سفید نیم برگی که بیکدیگر الصاق شده و درمحل الصاق هربندی مهراداره اوقاف قراردارد نگاشته شده ودرقسمت فوقانی رونوشت مزبور که عدد ۱۷ روی آن نوشته شده علامت شیروخورشید ومارك وزارت معارف واوقاف وصنایع مستظرفه وچند عدد تمبر وشماره کشیده ۴۳۲۰ ودرزیر آن ۵/۸/۳ قراردارد؛ ودر آخراین رونوشت ازطرف مدعی العموم بدایت فارس بامضاء حسن فداکار رونوشت مزبور تصدیق شده واین جمله نوشته شده است «برطبق مرقومه ۱۰۷۲ مورخه چهارم ابان ۱۰۳۵ اداره معارف واوقاف فارس که حسب الامر وزارت جلیله معارف واوقاف بود مطابقه شد سواد مطابق اصل است بتاریخ هفتم ابانماه هزار وسیصد وپنج» ونیز دربالای آن و بموازات این جمله نگاشته شده «این سواد تا اندازه ای که در اصل قرائتش ممکن بود مطابق است مدعی العموم اول عدلیه امضاء منقح مهراداره مدعی العمومی عدلیه فارس تاریخ ۱۲ ابان ۱۳۰۵»

بیست و پنجم رمضان المبارك من شهور سنه ۱۰۳۶ من الجهرة النبویه) این مدرسه بطووی که تواریخ مربوطه حکایت میکند وهم درمقدمه وقفنامه اشعار شده است از طرف الله وردیخان بیگلربیگی وحکمران فارس (۱) بنای آن گذاشته شده بود و از طرف امامقلیخان فرزند وجانشین وی تمام گردیده است (۲) ولی فارسنامه ناصری سال اتمام آنرا ۱۰۲۲ (۳) و آثار عجم درسال ۱۰۲٤ (٤) ذکرمیکند بنابراین فاصله بین اتمام مدرسه وصدور وقفنامه ۱۲ سال یا ۱٤ سال بوده است و گمان میرود نظر فارسنامه درست تر باشد.

دراین وقفنامه درسه موضع نام شیرازرا بعنوان دارالملك ذکرمیکند :

---

(۱) الله وردیخان قوللر اقاسی غلام خاصه شریفه که بشجاعت وسخاوت ذاتی ورأی رزین وعقل دوربین ازتمامت امراء ممتاز بود درسال ۱۰۰٤ بحکمرانی و فرمانفرمائی فارس از طرف شاه عباس تعیین گردید ودرسال ۱۰۲۱ در اصفهان وفات کرد وشاه عباس نسبت به جنزه او احترام گذارده و جنازه اش را به مشهد مقدس روانه نمودودر گنبدی که نزدیك روضه بهیه امام هشتم بدستورخود الله وردیخان ساخته شده بود وبنام اوتاکنون معروف است دفن گردید .

(۲) امامقلیخان فرزند الله وردیخان در همان سال وفات الله وردی خان بجای پدر بامرشاه عباس اول منصوب گردید یعنی درسال ۱۰۲۱ بحکمرانی فارس منصوب گردید ودر سال ۱۰٤۳ بدستورشاه صفی فرزند زاده شاه عباس اول اووسه فرزندش صفی قلی خان وفتحعلیخان و علیقلیخان درقزوین کشته شدند ، به این ترتیب که در شب جشن که از طرف شاه در میدان سعادت آباد قزوین بر پا بود و امام قلیخان و سه فرزندش حضور داشتند بدواً امام قلی خان بمنزل خود مراجعت کرده و حسین بیگ ناظر بیوتات سه نفر فرزندان امامقلیخان را میکشد و سپس علیقلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هرد و داماد امامقلیخان بودند و کلبعلیخان ایشك آقاسی مأمور میشوند که بخانه امامقلیخان رفته و سراورا بریده بیاورند وباین ترتیب بعمر یکی از سرداران بزرگ و آقامنش ایران بواسطه تفتین بعضی از درباریان خاتمه داده میشود (نقل بمضمون از صفحات ۱٤۳ تا ۱٤٥ گفتار اول فارسنامه) (۳) گفتار اول صفحه ۱۳۹ (٤) حاشیه صفحه ٤۹٥

الف ـ درحکایت تأسیس مدرسه مزبوره وشروع دربنای آن ازطرف الله وردیخان باین عبارت است «چون بیمن تأییدات الهی وحسن توفیقات نامتناهی خان عظیم الشأن؛ مکرم خداوند جهان، مکرم اهل ایمان، باسط ناموس زمان، ناشر امن و امان، باسط عدل واحسان جنت مکان علیین آشیان، فائز بلقاء الملك الرحمن ومجاورة الرضوان مبارزالایالة والشوکة والنصفة والعظمة و المعدلة والجود والاحسان والامتنان الله وردیخان طاب ثراه وجعل الجنة مثواه درحالت حیوة ونفاذ تصرفات ازخالص مال خود «دردارالملك شیراز» حفت بالکرامة والاعزاز بموضع موسوم بپای طل بنای عالی مدعو بمدرسه رفیعه خانی بقصد آنکه بعداز اتمام وقف کند براهل دانش ویقین وطلبه فضل و کمال دین احیاء وانشاء فرموده بود وقبل از اکمال آن وجریان صیغه شرعیه وقف برآن دعوت رب عز اسمه را بدارالخلد جنان اجابت کرده بلقاء رب العالمین ومجاوره ملائکه مقربین فائز گردید».

ب ـ ضمن شرح املاك مورد وقف باین عبارت است «منها مجموع زمین محل بناء محدث مدعو بقیصریه با ابنیه محدوده کائنه درقرب بقعه محترمه امامزاده سید عبدالله علیه التحیه ازتوابع محلات «دارالملك شیراز» صانها الله عن الاعواز»

ج ـ باز ضمن شرح یك رقبه موقوفه باین عبارت «کل مزرعه مشهوره بکت اسپست باقنات منسوبه بآن وتمام بستان مشهور بطالب آباد کائنه درآن باارض ابنیه ودهکده مجموعاً واقعه درحومه «دارالملك شیراز»

وبرای آنکه کیفیت فکروسلیقه متولی وواقف این مدرسه رادرآنعصر روشن سازیم ومؤید نظریه خود که شیراز مهیای پذیرفتن «دارالعلم» میشده است قرار دهیم بذکر قسمتی ازشروط وقفنامه میپردازیم باین عبارت «و دومدرس عالم یکی در علوم عقلیه ویکی در علوم نقلیه تعیین شود» وپیدایش این نوع فکردرمردم نیکوکار وزمامداران شیراز در همان اوانی است که دراصفهان شرط پذیرفتن طلاب را در یکی ازمدارس قدیمه این قرار میدهد که هیچکس از کسانیکه آشنای بحکمت و فلسفه هستند دراین مدرسه پذیرفته

نشوند(بطوری که در نظر دارم مدرسه بی بی مریم بیگم در اصفهان باین شرط از طلاب پذیرائی مینموده است وممکن است دراسم مدرسه اشتباه کرده باشم)واین خود سعه فکر مردم آن عصر شیراز را میرساند

این بود یکی ازمهمترین دلیل ما مصرح براینکه تا سی سال قبل ازسال صدور فرمان شاه عباس دوم دائر برعنوان « دارالعلم» برای شیراز ازطرف نزدیکترین افراد دربارسلطنت دارالملك گفته میشده است وهم از کیفیت وقف کیفیت توجه طلاب علوم عقلی و نقلی را بشیراز میرساند .

فصل سوم

تحقیق و بحث در تناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

آنچه در دو فصل سابق گذشت در سال ۱۰۳۶ بموجب فرمان شاهنشاه ایران **اولین بار شیراز بعنوان دارالعلم معنون شده** و تا مختصری تناسب این عنوان در ضمن اثبات اینکه همین فرمان سابق الذکر منشأ این عنوان بوده است ذکر گردید

اکنون سخن ما صرفاً در این است که بچه مناسب (با تناسب تام) این عنوان برای شیراز انتخاب گردیده و آیا جز آنچه گفته شد جهات دیگری هم در انتخاب این عنوان موجود بوده است یا نه؟ اگرچه تاریخ آنرا محقق بدانیم

در این موضوع احتمالات چندی داده شده که بعضی از آن در کتابهائی که مقتضی بوده آورده شده و بعضی از آن هم از طرف محققین مورد بحث قرار گرفته و ما همه را بیان نموده و نظریه خود را هم عرضه میداریم.

۱ـ حدیث ماثور نبوی حدیث مشهور و متواتری است از پیغمبر بزرگوار ما مسلمین که بعبارات مختلفه و مفاداً متحده نقل گردیده و از این جهت تواتر معنوی(۱) آن مسلم است و آنحدیث اینست که پیغمبر فرمود:

---

(۱) خبر متواتر را علماء فن چنین تعریف نموده‌اند که عده زیاد و نفرات چندی روایت را نقل نموده‌اند که عادة محال باشد همه سازش با یکدیگر برای جعل آن و دروغ گفتن در آن موضوع نموده باشند و این نوع خبر موجب قطع و یقین انسان میگردد، مثل اطلاع یافتن و یقین پیدا نمودن شخصی که پاریس را ندیده براینکه پاریسی موجود هست یا یقین پیدا کردن بقبر سرباز گمنام در پاریس از روی خبر آنانکه رفته‌اند و دیده‌اند برای کسی که نرفته و ندیده و این نوع خبر که آنرا متواتر میگویند بر دو قسم است یا خبر

«لوکان العلم فی الثریا لناله رجال من فارس» یعنی اگر علم و دانش در آسمانها باشد مردانی ازخاك فارس براوچنگ زنند واورابزمین آورند تا از او بهره مند گردند ؛ این حدیث بعبارات دیگرهمه قریب بهم نقل شده مانند «ولوکان العلم فی الثریا، یا: لوکان العلم فی السماء» ودرقسمت اخیرحدیث لناله رجال من اهل‌فارس یا: لتناله رجال من‌اهل‌فارس وشاید بعبارات دیگر ولی‌همانطور که گفته شد همه بیك مضمون ومفاد است.

۲- نظر اول در تناسب این عنوان

بعض ازمحققین تناسب عنوان «دارالعلم» رابشیراز مستند باین حدیث دانسته‌اند و بعبارت فارسنامه ابن باخی [۱] در قسمتی که درستایش فارس وفارسیان آورده استناد جسته‌اند وبرما لازم‌است که بدواً عبارت فارسنامه را که‌مورد استناد قرار گرفته نقل کنیم تاطریق این تناسب را بنظر خوانندگان محترم برسانیم.

فارسنامه مزبور فصلی تحت عنوان (درصفت‌پارس وبعضی‌ازاحوال آن ومردم‌آن) درمقدمه کتاب خود گشوده ومنجمله چنین‌مینویسد «وهمیشه مردم‌پارس رااحرارالفارس

متواترلفظی‌است وآن این که همه نقل کنندگان بیك‌لفظ بدون تغییر آنرا نقل نمایند ویاتواتر معنوی است وآن این است که درلفظ حدیث ازطرف روایت کنندگان‌اختلافی مشاهده شود که تاثیر درمعنی‌نداشته باشد مانند روایت مورد بحث

(۱) نویسنده فارسنامه ابن البلخی باسم و رسم معلوم نیست کیست فقط آنچه که ازاومشهوراست همان ابن‌البلخی‌است وتنها معرفی که از اوشده است همان است که نویسنده ضمن بیان سبب تألیف کتاب خود را باین عبارت معرفی‌نموده (بحکم آنك بنده را تربیت پارس بوده‌است اگرچه بلخی‌نژاداست) وتاریخ تألیف‌آن بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ درعصرابوشجاع محمدبن ملکشاه است و گویا طبع های متعددی ازآن‌شده‌است ودردسترس نگارنده نسخه‌ایست که درسال ۱۳۵۳ قمری مطابق با ۱۳۱۳ خورشیدی در مطبعه مهرطهران باهتمام وسعی‌دانشمند محترم آقای سید جلال‌الدین طهرانی بامقدمه مختصری ازخود ایشان بطبع رسیده و پشت جلد نگاشته شده (از روی‌نسخه مصححه کاسی‌لیسترانج ورینولدالسن نیکلسون منطبعه درمطبعه‌دارالفنون کمبریج‌انگلستان)

نوشتندی یعنی آزادگان پارس و پیغمبر علیه السلام گفتست **ان لله خیرتین من خلقه من العرب قریش ومن العجم فارس** یعنی کی خدای را دو گروه گزین‌اند ازجمله‌خلق اوازاعراب قریش وازعجم پارس وپارسیان را قریش العجم گویند یعنی درشرف ایشان همچنان است کی شرف قریش درمیان عرب وعلی بن الحسین را کرم‌الله وجهه کی معروف است بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی پسردو گزیده بحکم آنکه پدرش حسین بن علی رضوان‌الله علیهماومادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخرحسینیان برحسنیان دراین است کی جده ایشان‌شهربانویه بوده است و کریم الطرفین‌اند» وپس ازسطوری‌چند که بالغ بریك صفحه بیش میشود مینویسد «ودرستایش پارسیان‌خبرمأثور از پیغمبرعلیه السلام است «لوکان‌العلم معلقاً‌بالثریا لناله رجال من فارس» یعنی اگرعلم از ثریاآویخته بودی مردانی ازپارس بیافتندی»

پس ازبیان قسمتی‌ازفارسنامه ابن‌البلخی که در مدح پارسیان است چنین استفاده شده که پیغمبر اکرم فارس را مورد توجه قرار داده وآنانرا مدح فرموده و بمصداق این حدیث اخیرازمردم این سرزمین اند کسانیکه میتوانند چنگ بآسمانها افکنده و اگر علمی درآنجا نهفته باشد بدست آورند وچون شیراز مرکزفارس است ازاین جهت او را **دارالعلم** ومرکزدانش‌خوانده‌اند

این نظریه هرچند بنظریهٔ مرحوم محمدمؤمن شیرازی درکتاب دررالحکم که که بعداً عبارت آنرا نقل میکنیم تأیید میشود ولی بنظرخیلی بعید میرسد زیرالازمه این نظراین‌است که اززمان انتشاراین حدیث شیرازدارالعلم خوانده شودو حال آنکه‌مامی‌بینیم که تا مدتی‌شیرازدارالملك خوانده میشده است حتی تاحدود ده قرن بعد از بیان این حدیث ازطرف پیغمبراکرم ، نویسندگان ، شیراز را دارالملك میگفتند ؛ پس نبایستی این حدیث سبب این عنوان وموجب تناسب آن باشد .

درهرحال‌چون‌موردبحث کنونی‌مااین‌است که‌بچه‌مناسبت‌**شیرازدارالعلم**نامیده شد ودراین موضوع احتمالات چندی ازطرف نویسندگان ودانشمندان داده شده‌است و هرکس نظری داشته نگارنده هم نظری پیدا کرده لازم است که بطور خلاصه‌آنها را

وبدون آنکه در اطراف آن اعمال نظری کنیم یا مورد نقد و انتقاد قرار دهیم بنظر خوانندگان عزیز برسانم.

و این نظریه موقعی که در بدو امر که بنده شروع بنگارش این مقالات نمودم یکی از دانشمندان راملاقات کردم و نظریه خود را در پاسخ پرسش مدیر محترم گلستان و اقتراح این فکر بکر را برایشان عرضه داشتم هر چند ایشان در جناح حرکت بطهران بودند اما له بنده را درست توجهی نکردند و منهم فرمان مورد استناد را همراه نداشتم ولی بیان مزبور را ایشان فرمودند

۳- نظر دوم در تناسب این عنوان

دیگری از فضلاءِ معاصرین که مقام شامخی در علم و روحانیت را حائز است بعد از تأیید نظریه این بنده در تعیین زمان عنوان دارالعلم برای شیراز در تناسب این عنوان چنین بیانفرمود که چون فرزند مرحوم میرزا نظام‌الدین احمد متولی مدرسه منصوریه مرحوم میرزا سیدعلیخان کبیر که از مفاخر جامعه علم و ادب و روحانیت بوده و صیت دانش و فضلش در ایران گوشزد خواص میبود و نظر باینکه در مدینه طیبه مولدش بوده و از اینجهت معروف بمدنی گردیده و انتساب بمدفن نبی اکرم (ص) یافته لذا درمقدمه فرمان بفرزند متولی ایهاماً اشعاری نموده و مدینه علم را احمد (که پدر است) و باب آنرا (علی) که پسر است قرار داده است و این بنده با آنکه نظری به نقد و انتقاد آرائی که ذکر نموده‌ام و یا بعداً بیان میکنم ندارم معذلك ناگزیرم در این رأی اظهار رای کنم که هرگز نمیتوان بامراجعه بتاریخ چنین نظریه را پذیرفت زیرا سال صدور فرمان ۱۰۶۶ بوده و تاریخ تولد مرحوم سید کبیر میرزا سید علیخان ۱۰۵۲ بوده بنا براین درسال صدور فرمان برای مرحوم میرزا نظام‌الدین احمد سن فرزند برومندش میرزا سیدعلیخان ۱٤ بوده و این سن مقتضی آن شهرت به‌اندازه ای که از مدینه به‌ایران رسد و منظور نظر مصدر فرمان قرار گیرد نبوده و در تواریخ چنین سابقه نیست علاوه بر اینکه این ابهام بسیار بعید است و هرگز ذهن خواننده متوجه آن نمیشود که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها متولی مدرسه (مرحوم میرزا نظام‌الدین احمد) و فرزند او (مرحوم میرزا سید علیخان) در خاطر آید.

۴ـ نظر سوم در تناسب این عنوان

مرحوم فرصت الدوله ضمن وصف شیراز در کتاب آثار عجم اشاره بمناسبت این عنوان برای این شهر نموده چنین میگوید:

«مردمانش عیاش وصاحب ذوق، اکثر دارای فراست واندیشه غالب اهل صفت وهنر پیشه راغب بخواندن علوم از این است که این بلد را دار العلم خوانند ص ۴۲۷ چاپ اول مطبوعه مطبعه سپهر مطلع ناصری بمبئی»

ونیز درهمین کتاب از کتاب درر الحکم تألیف حکیم محمد مؤمن شیرازی بیان میکند که پس از توضیح مختصری از این کتاب مورد حاجت واستناد خود را نقل مینماید واین همان عبارتی است که ما ضمن توضیح نظریه اول وعده بیان ونقل آن را دادیم

کتاب درر الحکم رساله ایست که قسمتی از آن متضمن وصف شیراز و دعای بشاه معاصر خود وستایش دونفر استاد بزرگوار خود شاه محمد اصطهباناتی وشیخ علی بن محمد ابن تمامی است این رساله که نویسنده آن ملتزم بوده که تمام کلمات آن ازحروف بی نقطه (معجمه) باشد نیز مواعظ و اندرزهای بسیار واوصاف ائمه اطهار را مشتمل است جزئی ازاجزاء کتاب لطائف الطوائف است

نویسنده این کتاب درعصر بسیار نزدیک بازمان شاه عباس دوم تولد یافته ونگارنده چون درجای دیگر در این رساله نیازمند نقل کلام اوهستم لذا دراین قسمت ازبیان خود قسمتی از کلام اورا که دروصف شیراز وتناسب عنوان دار العلم برای شیراز است نقل نموده ازتوضیح دیگری صرف نظر میکنیم.

۵ـ بیان صاحب کتاب درر الحکم

وی میگوید: «هودار مدح رسول الله (ص) اهله لعلومهم وهو محط رحال العلماء والحکماء» یعنی (شیراز) خانه ایست که مورد مدح پیغمبر اکرم (ص) بواسطه دانش مردمانش قرار گرفته واین شهر محل توجه دانشمندان وحکما است واین بیان اشاره بحدیث مقدس نبوی است که فرموده «لو کان العلم بالثریا لناله رجال من فارس»

وچون نویسنده رساله نامبرده همانطور که گفتیم ملتزم باستعمال کلمات بدون نقطه بوده ازاین جهت کلمه شیراز رابنام (دار) یعنی خانه خوانده است وجز این کلمه که شاید

مصطلح آن روز برای شهر بوده واضافه بکلمه دیگر مانند (العلم والملك) میشده هر لفظ دیگری میآورده ناگزیر بوده که ازحروف با نکته استعمال شود وهمچنین ازذکر حدیث نبوی هم که مشتمل بر کلمات منقوطه بود خودداری کرده است وقبل از این جمله که ما اورا بیان کردیم جمله طفره آمیز دیگری آورده وازذکر اسم شیراز که سه حرف آن (ش ی ز) دارای نقطه وباصطلاح ازحروف معربه است فرار کرده وباین نحو اشاره نموده میگوید « دارالعلم له اسم معلوم وهومولد المحرر ومأویه » یعنی دارالعلم ازبرای اواسم معروفی است واین سرزمین محل ولادت و زندگانی مؤلف است (وماجای دیگر ناگزیریم باین عبارت استناد کنیم) و سپس مؤلف نتوانسته است از تراوش ذوق خود جلوگیری کند لذا شیراز به جمله دیگر مدح نموده وبرای اونشانی آورده «وله کروم مدحها اهل العالم واهله اکرم اهل و اعلم رهط » یعنی این شهر دارای تاکها ودرختهای انگوری است که شهره جهان است و مردمش کریمترین مردم و قومش دانشمند ترین اقوام جهان است.

درهرحال منظور این بنده از نقل این عبارت دراین محل این بود که بنظر این نویسنده شیراز را به آن جهت دارالعلم خواندند که پیغمبر اکرم (ص) درباره او این بیان را فرمود وآن کلام مقدس خود را مورد افتخارش قرارداد.

۶ـ فارس و فرس

و بایستی این شبهه را ازخاطر عده بزدود که کلمه فارس درحدیث مقدس نبوی همین فارس فعلی است که شیراز مرکز آن است نه مقصود ایران است زیرا اگر مقصود ایران بود گفته میشد فرس واین رسم مورخین عرب و متابعین آنان است که ایران را فرس و فارس را همان فارس میگفتند و مینوشتند،

۷ـ نظر نگارنده

اما تناسب این عنوان بنظر نگارنده این است که در این گونه موارد نمیتوان یك جهت یا دوجهت را وجه تناسب قرارداد بلکه بایستی بتدریج وبرحسب پیش آمد های طبیعی و سیاسی جهانی جمع گردد تا محل استعداد وقابلیت پذیرفتن عنوان منظور بیابد اگرچه یك جهت از این جهات هم بتواند عنوانی را تحمیل کند.

درپیدایش عنوان «دارالعلم» هم برای شیراز جهات متعدده دست بدست یکدیگر داده و با هم توأم شده یعنی هرجهتی درعصر مناسب خود ایجاد گردیده واز سالیان دراز قبل از صدور فرمان جهتی برحسب اوضاع طبیعی پیش آمده تا عصرشاه عباس دوم، این جهات همه تکمیل شده و بعبارت دیگری این مناسبات حدتکامل راپیموده ودرعصرصدور فرمان شیرازازهرجهت استعداد پذیرفتن این عنوان را یافته و مسلماً متناسب تر از این زمان یافت نمیگردید و این جهات متعدده باینشرح است :

۸. جهات ده گانه

الف ـ حدیث نبوی مشهور (که چند بار آنرا ذکر نمودیم در باره فارس) از قدیم

ب ـ مصون گردیدن فارس ازتعرض وحشیانه مغول

ج ـ استعداد طبیعی و هوش و قریحه ذاتی مردم شیراز.

د ـ توجه رجال علم و دانش وطلاب علوم از اطراف و اکناف حتی از اصفهان و کاشان به این شهر

هـ ـ تأسیس مدارس پی درپی و گرم شدن بازار بحث و تدریس وادبیات وحکمت و وفقه واصول. و ـ شخصیت متولی مدرسه منصوریه حسباً ونسباً : ز ـ همت صاحبان ثروت برازدیاد موقوفات بمنظورپرورش دانش آموزان درمراکز ومؤسسات علمی وتأمین معاش معلمین و متعلمین. ح ـ توجه شاهان فارس وشاهنشان ایران به نشر فرهنگ واحترام کردن بدانشمندان. ط ـ ورود بزرگترین فلاسفه عصر آخوند ملاصدری که هنوز ازمفاخر عالم فلسفه وحکمت ونوابغ علمی عالم بشریت است بشیراز که این خودحاکی ازانبساط وسعه نظرمردم آن زمان است واین خودمهمترین جهات است. ی ـ تصادف این همه جهات باپیدایش سلطنت صفویه که ازعلمداران ومروجین مذهب تشیع بوده اند؛ اینهاهمه جهاتی بودند که ازسالیان درازبلکه قرون متمادی بایکدیگرارتباط یافته تااین تناسب رابموقع مقتضی پدیدارساخته است ومیتوان گفت که درحقیقت این جمله که جزء اخیرعلت تامه است در اینجا صدق میکند یعنی مهمترین جهات ده گانه تشیع سلاطین صفویه بوده است.

توضیح این امر باختصار اینست که شاهان صفویه که هم طرز تربیت آنان وهم

سیاست وقت اقتضا میکرد که ایران را از نفوذ خلافت عثمانی نجات بخشند وسلطنت مستقله‌ای روی کارآورند تاتوانستند درنشراین مذهب و برانداختن مذهب مخالف کوشیدند واین سیاست را درتمام شئون کشوری تعقیب نمودند.

مدارس شیراز ومراکز علمی این شهر بزودی برمحور علوم تشیع بگردش افتاد مدرسین، حکما وعلماء اساس افادات خود رابرمسلك شیعی تطبیق نمودند معارف خانواده نبوت وفرزندان پیغمبر اسلام وائمه هدی علیهم السلام مورد نقد وانتقاد وبحث وتحقیق قرار گرفت فقه واصول وحکمت وکلام همه برمذهب پیروان خلافت بلافصل علی بن ابیطالب مبتنی گردیده وهمه مرکز علم ودانش بصورت مکتبی ازجعفربن محمد (ع) که مؤسس اصول علمی اینمذهب بوده است درآمد. دراین موقع نویسنده دربارشاهنشاه بزرگ ایران شاه عباس دوم وبنابرعایت میل واراده شاهنشاه ازاین مناسبات استفاده کرده عنوان شیراز را ازیك جمله که موجب مباهات شیعیان است واز احادیث مسلمه وگفتار بدون شك و ریب پیغمبر اسلام است وآن حدیث شریف «انامدینة العلم وعلی بابها» است اقتباس نموده وبااین عنوان شیرازرا مرکزمعارف تشیع ایران معرفی نموده است.

وچون هرشهری بمنزله خانه میباشد وشیرازآنروز مرکزیت معارف اسلامی و علوم محمدی را داشته ودخول هرشهری مستلزم عبورازدرآن است پس عنوان دارالعلم گوئی خواسته چنین بگوید که ورود دراین مرکزدانش محمدی محبت علیع وقبول مذهب تشیع است.

وبعبارت دیگر مسلم است که عنوان دارالعلم اقتباس ازحدیث مسلم (انامدینة العلم وعلی بابها) شده زیرا درمقدمه فرمان بااین جمله تقریباً صراحت دارد یعنی این حدیث را شاهنشاه صفوی یانویسنده دربارش درنظر گرفته وعنوان دارالعلمی رابشیرازداده است

بنا براین نمی‌توان شیرازرا بمعنی ظاهر دارالعلم بدون اینکه تصورعنایتی وارتباطی بااین حدیث داشته باشد معنون دانست زیرا بایستی بین آنچه راکه اقتباس شده وآنچه راکه از او اقتباس گردیده وبعبارت علمی بین مقتبس ومقتبس منه نحوه ارتباطی موجود باشد وچون درمقدمه فرمان جمله ای راکه ازاواقتباس عنوان دارالعلمی گردیده و(آن

حدیث همان مشهورانا مدینةالعلم وعلی بابها است) ذکر کرده و آن رابراعة الاستهلال عنوان مرقوم درمتن فرمان قرارداده پس بایستی ارتباطی بین حدیث انا مدینةالعلم وعلی بابها ودارالعلم شیراز موجود باشد و این ارتباط بهیچ نحوتمام نمی‌شود مگر گفته شود که شیرازمرکزعلوم محمدی آن هم ازطریق پیروی ازعلی بن ابیطالب «ع» بوده است و درتمام مدارس آن علومی که از تشیع ناشی میشده مورد بحث قرارمیگرفته و درحقیقت شیرازخانه از شهرعلوم ومعارف محمدی که علی دروازه آن شهر بوده است میباشد ازین جهت سزاواراست که آنرا دارالعلم خواند(۱)

---

(۱) نویسنده توانا ودانشمند ، استاد محترم آقای استخر که دارای آثارقلمی بسیار ازتالیف و ترجمه و مقالات باسبك وشیرینی خاصی میباشند واکنون کرسی نمایندگی فارس را درمجلس شورای ملی شاغلند پیش از آنکه بطهران عزیمت نمایند رساله خود را بنظرمحققانه ایشان رسانیدم ، در ذیل این صفحه در محل علامت در پیش نویس طبع شرحی با مداد سرخ مرقوم فرموده‌اند که عیناً آن را نقل نموده و سپس نظریه خود را عرضه میدارم :

« بزحمت زیاد باید تحمل اینهمه مناسبات دور و نزدیك را کرد تا بمقصود که دارالعلم بودن شیرازاست رسید ، بهتر این است که اصلا عنوان مذهب را در دارالعلم بودن شیراز دخالت ندهیم والا بایستی بسیاری ازمفاخرعلمی شیرازرا که ازفرقه سنت وجماعت بوده‌اند دور بریزیم یا در دارالعلمی هم شکافی ایجاد کنیم. »

این بود نظریه استاد محترم که با سعه فکر ودقت علمی خاصی ابراز شده است ، ولی با اذن فحوائی که درانتقادات علمی و ادبی و اظهار آن ازایشان دارم ناگزیرم توضیح دهم اصولا همین طور است که فرموده‌اند عده زیادی ازمفاخر علمی وعلماء محقق بلکه پایه گذار وشالوده ریز قسمتی ازعلوم عربیت که از این شهر برخواسته‌اند دارای مذهب سنت بوده‌اند و تاریخ شاهد است که قبل ازدوران سلطنت صفویه شیراز یکی ازشهرهائی بوده‌است که اکثریت آنرا اهل سنت تشکیل میداده‌اند وهمین دسته ازعلماء اکثرسنی

بقیه پاورقی صفحه قبل

مذهب هم بوده‌اند که شیراز را معد ومهیای پذیرفتن دار العلم نموده‌اند و گوش ثروتمندان را آشنای بعلم ودانش کرده‌اند که مدارسی بسازند و مدرسینی بر آن بگمارند ولی در زمان شاه عباس دوم که عنوان دار العلمی بشیراز داده شده و یا تثبیت گردیده شیراز یکشهر شیعی مذهب بوده و استفاده بنده هم از فرمان منتسب باین شاه و از جمله های مصرحه یا موهمه این فرمان بوده است که یکی از آن جمله ها جمله ایست که چندین بار از فرمان مزبور استشهاد بآن جسته ایم و آن این است که « به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم بحسب ونسب از منتسبان دار العلم انا مدینة العلم وعلی بابها » وعلاوه درمقدمه فرمان که مینویسد « جهت انتشار علوم دین مبین وازدیاد طلبه و متعلمین که بر حسب خبر حقیقت اثر نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین » همه صراحت براین دارد که منظور شاه عباس علوم منتسب بشیعی وطلاب مکتب اهل بیت بوده است و درمرتبه دیگر چون صدور این فرمان درمورد یکی از فرزندان این آب وخاك و منتسب بخانواده علوی بوده و آن سلسله جلیله سادات دشتکی که همه معروف به تشیع وعلوم اهل بیت بوده‌اند بوده جای شك وشبهه بنظر نگارنده نمیگذارد که عنایت خاصی بمذهب تشیع بوده است . بنابراین بنده نخواسته ام که درتناسب دار العلم برای شیراز باحتمالات بعیده متشبث شوم و بخواهم عنوان مذهب تشیع راداخل در این عنوان برای شیراز نمایم بلکه فرمان مزبور علوم مخصوصه برمحور تشیع رادخل درعنوان دار العلم داده است . واین امر هم منافی با این نیست که بگوئیم ازقرنها پیش رجال علمی شیراز که اکثر دارای مذهب سنت وجماعت بوده‌اند از هر طبقه خواه طبقه علوم ادبی یا علوم فقه ویا تفسیر معدات و مقدمات صلاحیت این عنوان رابرای شیراز بوجود خود فراهم آورده‌اند ولی وقتی این عنوان درمورد شیراز تحقق پیدا کرد که دیگر جز علوم تشیع و یا بر مبنای علوم تشیع اگرچه مؤلفین آن از اهل سنت بوده‌اند درمدارس شیراز تدریس نمیشده و بطوریکه تاریخ حاکی است اززمان طلوع سلسله صفویه دیگر بیشتر شهرهای ایران شیعی مذهب بوده‌اند و رسماً سلطنت ایران بنام تشیع اعلام گردید و در زمان شاه

عباس دوم بطریق اولی ، بنا بر این بنده نخواسته‌ام که پای مذهب را در کار بیاورم و بیشتر مفاخر این شهر را که دارای مذهب تسنن بوده‌اند و مؤلفات وافکار علمی آنان هنوزمورد استفاده اهل بحث ودرس علوم اسلامی است ازدائره خارج نمایم بلکه این فرمان شاه‌عباس است که مستند ما قرار گرفته وحکایت ازاین میکند که روی اصل کلی که این سلسله ازسلاطین ایران درطریق سیاست کشورداری خود پیش گرفتند وهم ازآن جهت که‌خود مرکز تصوف وازمشایخ دسته ازصوفیان بوده‌اند وعلاوه براین منتسب بخانواده علی بن ابیطالب(ع) میشدند مخصوصاً درزمان شاه‌عباس‌دوم که هشتمین پادشاه این سلسه بوده وازمدت ها پیش مذهب تشیع در ایران استقرار یافته بود عنایت بالخصوص باین پیدا کردند که علوم رائجه عصر را برمحور تشیع قرار دهند و یکی از افراد این سلسله برای یکی از متولیان و متصدیان یکی ازمدارس ومراکز علمی شیراز که دارای حسب ونسب عالی‌بوده ومنتسب بخانواده پیغمبر بوده و از نسل علی شمرده میشده مناسبتی بدست آورده واین عنوان رابرای شیرازپذیرفته‌است این بود استفاده‌بنده‌ازاین فرمان بدون آنکه نگارنده خود نظری بالخصوص ازجهت مذهب اعمال کرده باشد.

وچنانکه استاد محترم ومعظم من آگاه بطرز فکر این بنده که ازشاگردان ایشان بوده‌ام میباشند میدانند که‌بنده یکی ازمهمترین اسباب انحطاط مسلمین اگر نگوئیم تنها سبب آنراهمین اختلافات میدانم ـ آری تعصب‌های جاهلانه بوده‌است که‌اسلام‌را باین روزآورده است و علاوه براین داخل نمودن پای مذهب در تحقیقات علمی یکی ازعلائم کوتاهی فکر ونارسائی برای تحقیق است وشاید شاه عباس دوم هم که این فرمان ازناحیه وی صادر گردیده نظری باین نداشته که مفاخرعلمی اسلام را که ازاین شهربرخواسته‌اند ودارای مذهب سنت بوده اند خارج نماید بلکه اوضاع عصر و وضعیت متولی مدرسه مورد نظر حسباً ونسباً و جریان امور از سالیان قبل بر مذهب تشیع خواهی نخواهی بدون عنایت خاصی برای عدم توجه بعلماء سنت این عنوان را پیش آورده و شیراز رامناسب عنوان دارالعلمی دیده است ودرهرصورت ازتوجه خاص استاد محترم خود باین رساله که همین‌هم ازنشانه‌های بارزان است سپاسگذارم.

پس میتوان گفت که شیراز از آن جهت که مکتبی از مکاتیب علوم اهل بیت گردیده ازهمان موقع عنوان دارالعلمی یافته است باضافه اینکه مدرسه منصوریه و تولیت آن این تناسب و ارتباط را تحکیم وفرمان شاه عباس رسماً آنرا تثبیت کرده است.

این نظریه واستنباط اگرچه مسبوق بسابقه نیست امیدوارم مورد تحقیق ومطالعه ارباب علم ودانش قرار گیرد.

سخن ما دربیان دارالعلم وتناسب وضع آن دراینجا بپایان رسید واکنون لازم میدانیم که عطف توجهی باصل موضوع نمائیم.

۹- تجدید نظر درفصول سابقه

پرسش یکی ازدانشمندان که آیا وضع اینگونه عناوین دفعی و غیرمسبوق باستعمال است ما را وامیدارد که توضیحی دراینمورد بدهیم که مبادا غفلت ازبیان آن وپیدایش مدرکی غیر رسمی بر استعمال عنوان دارالعلم برای شیراز درقبل ازتاریخ ۱۰۶۶ که تاریخ صدور فرمان شاه عباس دوم است ازارزش فرمان مزبور بکاهد و باز موضوع مبهم گردد.

وضع اینگونه عناوین هرگز نمیتواند دفعی و غیرمسبوق باستعمال باشد والا بایستی اینگونه عناوین را عناوین وضعی دانست نه وصفی و حال آنکه ما در بدورساله خود وضمن مقدمه آن گفتیم که اینگونه عناوین وصفی است یعنی بایستی بدواً اوصافی که منشأ پیدایش یا انتزاع این عنوان است بتدریج یافت شود وتکمیل گردد تا کاملا عنوان منطبق برآن شود.

وعنوان دارالعلم برای شیراز هم آنگاه وضع وبعباره بهتر وجامعتری تثبیت گردید که جهات عدیده که تقریباً هرجهتی جزئی ازعلت استحقاق این عنوان برای شیراز بوده است دست بدست یکدیگر داده ووضعیت خاصی را برای شیراز ایجاد نموده و ما ضمن شرح جهات ده گانه درفصل سوم این موضوع را روشن ساختیم.

اگرمابخواهیم بتحقیق دراین مسئله بررسی کنیم وضع اینگونه عناوین مانند تغییر الفاظ خاصه ازمعنی لغوی خود بمعنی دیگری یا باصطلاح دیگری میباشد که آنرا حقیقه ثانویه می گویند مثلا همین کلمه رساله درلغت بمعنی فرستاده است ولی ازمعنی لغوی در اصطلاح اهل علم

تغییر پیدا کرده و مصطلح در کتاب کوچکی که محتوی بحث در مسئله مخصوصی است گردیده است و یا مثلا کلمه بدیع بمعنی تازه است ولی در عرف و اصطلاح ادبا بمعنی علم خاصی است که مسائل مخصوصه‌ای را مطرح قرار میدهد و یا کلمه منطق بمعنی آلت نطق است ولی در اصطلاح اهل علم بعلم مخصوصی اطلاق میشود که دارای مسائل مخصوصه ایست

و این مسئله در فن خود مقرر است که هر گاه چنین لفظی را بخواهند از معنی لغوی خود بمعنی اصطلاحی دیگری تغییر دهند تا مدتی آن لفظ را در معنی اصطلاحی جدید بقرائن و امارات استعمال میکنند و آنقدر این استعمال تکرار میشود که دیگر احتیاج به قرینه نباشد مثلا کلمه طیارات در لغت بمعنی بسیار پرواز کننده ها است و شامل دسته کلاغ و باز و امثال آن میشود چون در استعمال ثانوی بوسیله مخصوص اطلاق گردیده و این استعمال کثرت پیدا کرده دیگر اگر گفته شود دسته طیارات مقصود همه از آن ساخته شده مخصوص که فارسی آن هواپیما است در ذهن شنونده میآید.

عنوان دارالعلم هم برای شیراز ناشی از صفاتی است که بتدریج پیدا شده و شاید از آن موقعیکه مرحوم آخوند ملاصدری با آن افکار جدید فلسفی و عرفانی خود و سبکی که وی مبتکر آن بوده است و طالبان حقیقت را مفتون خود میساخته بساط تدریس را در این شهر گسترانید و صیت شهرتش در اطراف و اکناف بر خواست و دسته دسته برای استفاده از محضر این استاد بزرگوار که نابغه عصر خود بوده است بشیراز می آمدند عنوان دارالعلم برای شیراز در خاطرها خطور کرده و شاید هم خصوصی استعمال میشده و مهیای این گردیده که در یك فرمان رسمی از طرف شاهنشاه ایران این عنوان رسماً برای شیراز تثبیت یا اظهار گردد و مسلم است که شاهنشاه ایران این عنوان را از آن جهت که موقعیت خاص شیراز را در عصر خود مشاهده کرده و تمایل مردم و استعداد طلاب و عشق و شوق آنان و گرمی بازار تدریس و تدرس را دیده بشیراز داده و گرنه هرگز نمیتوان تصور نمود که شاه عباس دوم خود موجد موقعیت مزبوره بوده و ما از آن جهت در مقدمه خود گفتیم که اینعنوان عنوان وصفی شیراز است نه وضعی.

بنابراین چون گفتیم عنوان «دارالعلم» برای شیراز از قبیل تغییر حقیقت لغوی

باصطلاح دیگری است ممکن است از زمان پیدایش وضعیت علمی شیراز تا زمان شاه عباس دوم درافواه مردم دارالعلم بشیراز گفته شده باشد ولی فرمان شاه عباس این عنوان را تثبیت نمود و تقریباً حقیقت ثانوی پیدا کرده یعنی از معنی حقیقی خودش که بمعنی خانه دانش است بشیراز که شهری بوده که مرکزیت علم ودانش پیدا کرده بود اطلاق گردید واین بود منظور ما از آنچه درباره فرمان شاه عباس دوم گفته ایم .

و این امر هم مسلم و بدیهی است که تا حدود سال قبل از فرمان مزبور باستناد تواریخ و مستنداتی که شرح آنرا داده ایم جزدارالملك برشیراز اطلاق نمیشده است واگر گفته میشده است درنامه های خصوصی ومدارك مخصوصه بامرخاصی بوده است .

فصل چهارم

نظری بعد از صدور فرمان شاه عباس دوم

بنا بر آنچه را که قبلا بیان کردیم و به ادعاء بنده در سال ۱۰۶۶ عنوان «دارالعلم» بشیراز داده شد بطوریکه معلوم میشود پس از صدور این فرمان این عنوان اشاعه یافت و رسماً شیوع این عنوان ازمدارس ومحافل علمی شروع گردید

نویسنده دیگر خود را بی نیاز میداند که در کتب مؤلفه بعدازسال ۱۰۶۶ بیش از حد مجال فحص نماید و از این جهت به چند مدرك تحقیقات خود را انحصار میدهد

۱ ـ ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی ما همانطور که ضمن دومین دلیل خود ذکر کردیم ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی که بوسیله آقای سهیلی بذکر حدیقه ششم وهفتم از روضه هشتم تاریخ خلد برین تکمیل گردیده و اکنون نسخه چاپ شده آن دردست است سلطنت شاه صفی (سام میرزا) را بپایان رسانیده ولی نویسنده کتاب خلد برین در تاریخ خود (یعنی در اصل کتاب خلد برین) حوادث تاریخی ایرانرا تا سال ۱۱۰۵ یعنی پایان سلطنت شاه سلیمان صفوی که سی و نه سال بعد از صدور فرمان مورد بحث است ذکر نموده بنابراین مؤلف این تاریخ تاسی و نه سال بعد ازفرمان شاه عباس دوم در موضوع دارالعلم شیرازحیات داشته ووی درشرح انتقال آخوند ملاصدرای شیرازی را بشیراز و تدریس آنمرد بزرگ در مدرسه ساخته شده ازطرف الله وردیخان شیراز را «دارالعلم» خوانده است (۱)

۱ـ عبارت کتاب ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی عیناً نقل میشود «ملاصدرای شیرازی در عصرخود عارج معارج علوم حقیقی ومجازی و صدرنشین مجالس دانش و بی نیازی بود در ریعان ایام جوانی و آغاز اهتزار بهارستان زندگانی هوای پریچهرگان حجال دانش

پس معلوم میشود بعد از آنکه در فرمان شاه عباس دوم شیراز دارالعلم خوانده شده است این عنوان کم کم مصطلح ومعروف شده بطوری که سی و نه سال بعد هم شیراز را دارالعلم خواندند.

۲ـ کتاب دارالحکم مؤلف این کتاب بطوری که درآثارعجم عین عبارت اونقل شده (۱) **محمد مؤمن شیرازی** در شرح حالات خود مینویسد که در سال ۱۰۷۴ تولد یافته بنابراین مدت هشت سال بعد از تاریخ صدور فرمان مورد بحث (۱۰۶۶) تولدیافته ولی درست نمیدانم که کتاب دررالحکم خود را در چه سن و چه سال زندگانی خود تألیف کرده واگر فرض کنیم درسن چهل سالگی کتاب خود را نگاشته است مسلماً در چهل و هشت سال بعد ازصدور فرمان مزبور عنوان دارالعلم برای شیراز باندازه‌ای شهرت یافته بود که توانسته است بدون اینکه اسم شیراز را برد و التزام خود باینکه رساله خود را ازحروف بی نقطه تألیف و تکمیل بنماید اغماض نماید بلفظ «دارالعلم» به‌آن اشاره نموده است و نویسنده بطوریکه قبلا اظهار نموده است که باردیگرعبارت حکیم محمد مؤمن را ناگزیر است مورد استشهاد خود قراردهد اینك دراینجا آنجمله مورد استناد را باضافه یکی دوجمله دیگرمورد استشهاد قرار میدهد.

وکمال خدمتش را بحال خود نگذاشته بسعی واهتمام تمام وجد واجتهادمالاکلام جویای حصول این مرام شد و سالها در دارالمؤمنین قم برسجاده عبادت و وساده افادت متمکن بود تا دراکثرعلوم عقلی ونقلی مدرس مدرسه امتیاز و صاحب تصانیف و تألیفات ممتاز گردید ودرنشرآثارحکمای متألهین و جرح و تعدیل معضلات مسائل عقلی بذل جهد به تقدیم رسانید. دراین فن یگانه روز گارخود شد وچون پرتوانواراشتهارش بردرودیوار ساحت روز گارش تافته و درعهد خجسته وزمان فرخنده نواب گیتی‌ستان فردوس مکان چون الله وردیخان امیرالامرای فارس در دارالعلم شیراز به احداث مدرسه عالی سرفراز شده بود بعد ازعرض ابواب تدریس آنمدرسه را برروی جناب افادت مآب گشود وازاین راه خدمتش بوطن مألوف معاودت‌نمود مدرس آنمدرسه عالی بود تا برآستان قدس انتقال نمود.» ص۲۹۹چاپخانه اسلامیه تهران (۱) درص۴۲۹ چاپ اول مطبع سپهر مطلع ناصری درمعموره بمبئی سال ۱۳۱۴ بنام مولانا محمد مؤمن شیرازی ابن‌الحاج ناصر الجزایری که ازعلماء شیعی است اورا ذکرنموده است.

مرحوم محمد مؤمن در رساله درّ الحکم چنین مینویسد (هو الله الاحد، ولد المحرر اواسط اول المحرم عام (۱۰۷٤) ومولده دار العلم) چنانکه در این دو جمله مشاهده می شود اولا مؤلف سال ولادت خود را تعیین کرده (۸ سال بعد از صدور فرمان مورد بحث) وسپس لفظ دار العلم را آورده و پس از آن اوصافی دیگر برای شیراز ذکر کرده و گفته است « ومحرس الکمال و محل اهل المکارم ومحط اهل الحال » یعنی پاسبان کمال و جایگاه مردان بزرگوار واقامتگاه مردم اهل حال و بعد از این اوصاف برای اینکه نقطه ابهامی باقی نگذارد وآنطور که بایستی این شهر را معرفی کند تا اگر کسی از این عنوان برای «شیراز آگاه نباشد اورا بشناساند و ضمناً لفظ شیراز را هم که دارای سه حرف معربه (با نقطه) است نیاورد گفته است « دار العلم له اسم معلوم وهو مولد المحرر ومأوایه » وخود این جمله حکایت میکند که عنوان دار العلم برای شیراز در آنعصر با آنکه زمان طولانی از فرمان شاه عباس دوم نگذشته بود شهرت یافته بود و در خطابه ها و کتب مربوطه استعمال میشده بطوریکه درباره او گفته است « له اسم معلوم » یعنی اسمش را همه میدانند ولی باز گوئی از ذکر شیراز نمی تواند صرفنظر کند و در ذکر محامدش کوتاه آید از این جهت دو سه جمله دیگر در مدح هوای شیراز وستایش از دو نفر استاد بزرگوار خود (شاه محمد اصطهباناتی وعلی بن محمد تمامی) آورده و تجدید عنوان کرده میگوید « دار العلم حرسه الله مصدر العلم الاصول و صاعد مصاعد الوصول » دار العلم (شیراز) که خدایش او را نگاه دارد محل پیدایش علم اصول و (در راه حق) آخرین مدارج وصول است،

پس بنابر آنچه گفتیم در مدتی که کمتر از پنجاه سال است عنوان دار العلم برای شیراز مصطلح وشایع گردیده بود وهمین اندازه هم برای ما واستدلال ما کافی است

۳ ـ تاریخ گیتی گشا این تاریخ تألیف محمد صادق نامی که از خانواده های برگزیده شیراز و متوطن اصفهان است میباشد این کتاب در حدود سال ۱۱۹٤ تا ۱۲۰۳ در حالات پادشاه عادل ایران کریمخان زند و خانواده زندیه نگاشته گردیده و در سال ۱۲۰٤ مؤلف این کتاب درحالیکه تألیفش ناتمام بوده بدرود زندگانی گفته است واین

سال مصادف با حکمرانی جعفرخان زند بوده است.

مورد استشهاد ازاین کتاب این است که وی در کتاب خود در حدود هفتاد و اندی موضع نام شیراز را آورده که حدود شانزده محل آن بعنوان «دارالعلم» و در سه موضع آن بعنوان «دارالملك» و در سایر مواضع دیگر آنرا بدون عنوان ذکر نموده و این خود کافی است که شهرت شیراز را بعنوان دارالعلم برساند، هرچند گاه گاه بعبارت مصطلحه سابقه برفرمان شاه عباس دوم شیراز را دارالملك خوانده است و عجب نیست که شاگردش میرزا عبدالکریم ابن علی رضا الشریف شیرازی که تاریخ گیتی گشای مزبور را خواسته است با تمام برساند و حالات خانواده زندیه را تا حکمرانی لطفعلیخان زند بیان نموده و آنرا ذیل تاریخ مزبور قرارداده هر کجا اسم شیراز را با عنوان ذکر نموده عنوان را «دارالملك» قرارداده و ظاهر علتش این بوده که در آنعصر شیراز بازمرکزیت حکومت کریمخان زند را پیدا کرده بود و تنها درخطبه کتاب شیراز را دارالعلم خوانده و در یکموضع عنوان تازه که سابقه نداشته بشیراز داده و آن عنوان «دارالفضل» (۱) است و نگارنده عین عبارتش را در اینمورد در اینجا نقل میکند:

«حسب الامر پدر والاگهرش از دارالفضل شیراز محرك لشکر ظفر تراز گردید» (۲)

واینجانب این عنوانرا برای شیراز بسیار کم دیده بودم بلکه فقط در یکجا مشاهده کرده بودم که بعداً ذکر میکنم در هرحال خوانندگان محترم میدانند که این قسمتی را که از طرز نگارش میرزا عبدالکریم صاحب اواین ذیل تاریخ گیتی گشا نقل نمودم منافی با استدلال عنوان دارالعلم برای شیراز نیست زیرا منظور نگارنده از استدلالات خود این بوده که شیراز را اززمان شاه عباس دوم رسماً دارالعلم گفته‌اند و بعداً هم اشاعه پیدا کرده و این مدعا ملازم باین نیست که شیراز را «دارالملك» نگفته‌اند ولی میرزا محمد رضای

۱- واین خود مؤید این است که دارالملك از عنوان شیراز در آن تاریخ ساقط گردیده ودارالفضل هم که درمعنی مساوق وهم‌معنی ومشترك معنوی با «دارالعلم» است شاید برای تفنن درعبارت آورده است.

۲- صفحه ۳۱۲ دربیان مامورشدن نواب جهانبانی بجانب بندرعلویه

شیرازی که ذیل دوم را بر تاریخ مزبور نگاشته و از اواسط حکمرانی لطفعلیخان زند را که میرزا عبدالکریم موفق بنوشتن آن نشده بود بنگارش در آورده برای شیراز هیچ گونه عنوانی نه بعنوان « دارالملك » و نه عنوان « دارالعلم » نیاورده است ،

نگارنده در اینجا بی تناسب نمیدانم که برای تنوع در کلام و تفریح خاطر خوانندگان عزیز بسیار مختصر از شخصیت علمی و ادبی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا سخنی برانیم

نامی محمد صادق نامی از سادات موسوی شیرازی الاصل و اصفهانی المسکن میبوده است که خانواده او در حدود یکقرن و نیم قبل از این زمان که ما از او سخن میرانیم بدستور پادشاهان صفویه باصفهان منتقل گردیدند و طبابت دربار را عهده دار بودند. این مرد که اکنون ما از او گفتگو میکنیم از جوانی بفن انشاء رغبت زیاد داشت و در این فن بکوشید تا منشی گری دربار کریمخان زند را بدست آورده و همراه او بشیراز آمد . وی در کتاب خسرو شیرینش که یکی از مجلدات پنجگانه داستان سرائی اوست باستناد نوشته متتبع و محقق معاصر آقای سعید نفیسی دارای چهارهزار بیت است در موضوع مسافرتش بشیراز چنین گفته است :

مرا در موکب سالار کشور - خدیو ظلم سوز و عدل پرور - وکیل قائم آل محمد (ص) که دور دولتش بادا مخلد - گذر افتاد سوی ملك شیراز - چه شیراز آنکه بر جنت کند ناز

پس بطوریکه از محتویات سطور بالا پیدا است وی مردی شاعر پیشه بوده است والحق شعر را خوب سروده است مخصوصا هنرنمائی خود را در اوزان مثنوی بروز داده و گویند بیش از همه شاعران معاصر شعر سروده است .

گنجیه نامی که خود او را نامه نامی نام گذاشته است مشتمل بر پنج داستان درج گهر - خسرو شیرین - وامق و عذراء - لیلی و مجنون - یوسف و زلیخا میباشد وما نمونه دیگری از اشعار او را در اینجا می آوریم و شرح حال وی را که از بحث ما خارج بوده است خاتمه میدهیم .

چه شیرین شهره شد در دلربائی   غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خدا وندی ندانند(۱)

٤ـ قباله نکاحنامه خطی نوشته شده درسال ۱۲٤٥ قمری. یکی از مدارکی که باعدم حاجت به آن بدستم افتاد و مورد استناد نگارنده است قباله نکاحنامه ایست که خصوصیات آن ذیلاذکرمیشود و برحسب قرائن موجوده نکاحنامه ازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك است.

خصوصیات این نکاحنامه لوله‌ایست بطول یکمترو ده سانتیمتر. کاغذآن خانبالغ وخط آن هرچند که نویسنده‌اش خود را معرفی نکرده ولی بواسطه آشنائی که بنظائر این خط دارم اورا ازمرحوم ملاعلی‌عسکر ارسنجانی میدانم (۲)

تاریخ تحریر این نکاحنامه ۱۲٤٥ است و طرز انشاء آن نسخ و بلسان عربیست ولی پیدا است که منشی آن فارسی زبان بوده است زیرا عبارات آن غالباً فاقد مزایای اهل لسان و نکات و دقایق و لطایف بیان عربی است. و در عین حال بااشعارنغز و شیرین بسیاری که در ضمن آن استشهاداً آورده رویهمرفته چیز بدیعی بیرون آمده است و چون این قباله مسجل و ممهور نشده تصور میکنم که اصل نکاحنامه را نسخه فارسی آن قرار داده اند یا این نسخه پیش نویس آن بوده است

در قباله مذکوره زوج را ابوالحسنخان فرزند میرزا محمد علیخان وزوجه را خدیجه سلطان بیگم و مهرالمسمی را یکهزار و پانصد تومان وجه نقد بطلای مسکوك

۱ـ مقدمه دانشمند محترم آقای سعید نفیسی صفحات ح و خ نقل بمضمون بر تاریخ گیتی گشاچاپ شده درچاپخانه اقبال تهران بسال ۱۳۱۷ منقول ازمجمع الفصحاء وآتشکده آذر

۲. مرحوم حاج محمد علی عشکرارسنجانی از نویسندگان شهیر مخصوصاً در خط نسخ بوده است وی نه تنها خودش درخطوط تعلیق ونسخ وثلث هنر مندکم نظیر یابی نظیری بوده بلکه در خانواده او این هنر موروثی بوده وهنوزهم آثاری از او باقی است و مخصوصاً فرزند اومرحوم ملامحمد شفیع متخلص باثار که جمع بین شیوه خط پدرو میرزا احمد تبریزی خطاط معروف نموده وبعضی را عقیده است که وی از هر دوانها گرم تر وشیرین ترنگاشته و در هر حال این پدر و پسر از مفاخر هنرمندان ایران و خطاطان بزرك قرون اخیره اند و هر کس آشنا بخط این پدر و پسر باشد میداند که هرجا اثر خامه اشان پدیدار گردد یکدنیا زیبائی و جمال و تناسب و نظم آشکار میشود.

و یك بنده خواجه شده مقوم بهفتاد تومان و یك بنده سیاه حبشی بقیمت ۳۰ تومان و چهار کنیز بقیمت یکصد تومان و پنج من ابریشم خالص وشش دانگه قریه آسمان گرد ومزرعه زنگنه (از مزارع آسمانگرد) و مزرعه معروفه بار بابی و سهام مختصه از بساتین واقعه در خفر ذکر گرده است

اما قرائن ارتباط این نکاحنامه بازدواج مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك با اینکه لقب مشیرالملکی را برای آن نیاورده این است اولا در عنوانیکه برای پدر زوج میرزا محمد علیخان آورده وی را وزیر خوانده است باینعبارت **الی الوزیر المکرم اولو الی المعظم مهبط انوار الجلی محیی رسوم نظام الملة مشید شرع النبی محمد علی**

ثانیاً وی را از حا نواده های نبوی و از سادات معرفی نموده و باینعبارت **و اقتفی اثر جده الشافع سلیل المصطفین**

ثالثاً زوجه را بعنوانی بیان کرده است که از فرزندان شاه و از شاهزادگان بسیار محترم بوده است و باینعبارت اورا معرفی کرده است

فخطب الملکة المالکة الملیکة وهی النجیبة الحسیبة اللبیبة الادیبة الجلیلة العقیلة النبیلة الدرة الصفیة الجلیة فی صدف السلطنة العلیة خدیجه سلطان بیگم

رابعاً املاکی که جزء صداق قرار داده شده .

پس از ذکر این مقدمات اینك توضیح داده میشود در بین رجال فارس در حدود سال ۱۲۴۰ کسیکه مقام وزارت را داشته ونام او محمد علی و فرزندش ابوالحسن وهم از سادات باشد جز میرزا محمد علی خان مشیرالملك نبوده و بطوریکه معلوم میشود لقب مشیرالملکی را بعد از سال ۱۲۴۵ که تاریخ این قباله مورد استناد است یافته ودختری را هم که برای فرزندش مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك گرفته فرزند مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما بود علاوه براین درچند سال پیش که این قباله نکاحیه مرا مفتون زیبائی خط خود نمود و آنرا بدست آوردم وبثمن بحسنی آنرا خریداری نمودم بآشنایان و مربوطین باین خانواده ارائه دادم و نظر بنده را تأیید نمودند اینك قباله مزبور را که در عکس بچهار قسمت تقسیم شده و اصل قباله یك قطعه است کلیشه نموده ضمیمه این رساله مینماید)

قباله نکاحنامه که احتمال میشود

مربوط بمرحوم مشیر الملک باشد

[illegible]

...الذی من بالکرم علی ذرا البریة ثم شوق ... بانهما بالتمام بتزویج الابکار ورفع

منار الاباء الاطائب مدارج الاسباب الرغائب والف بینهم لکی یوجد بینهم السعداء

العبید والاحرار والصلوة والسلام علی من زوج النور من النور وعلی ابنا من الحور ...

مدارج الایمان الانجاب الاطهار سلطان الجود وعلة الوجود محمد الاحمد المحمود

صفوة الرسل نور الانوار صلی الله علیه وعلی آله الاکرمین الاقدسین ینابیع الحکم

والمعارف والاسرار سیما الولی الوالی الوصی وبعل البتول سلیلة النبی الوفی

الشافی علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ابی الائمة الابرار فعلیهم الصلوات المبارکات

والتحیات الزاکیات ما مد حمام علی فنن الاشجار

۱- میرزا ابوالحسن خان مشیر الملک وزیر فارس متولد سال ۱۲۲۶ متوفی بسال ۱۲۸۸ فرزند میرزا محمدعلیخان مشیر الملک متولد سال ۱۱۷۷ متوفی بسال ۱۲۶۲ فرزند میرزا ابراهیم متوفی ازمردان خیرخواه و بانی ابنیه عالیه وقف برمصارف عامه است ومسجد مشیر الملک درشیراز ازبناهای نفیس او وجالب توجه انظار سیاحان است وکاروانسرای مشیری وبازار مشیری وپل محکم وتماشائی نزدیک دالکی وحسینیه مشیری که فعلا دبیرستان سلطانی است همه از بناههای اواست واملاک زیادی وقف برنگاهداری ابنیه مزبور ومصارف عامه دارد وپدرش مرحوم میرزا محمد علیخان ازمردان هنرمند ومستوفیان عالیمقام وخطاطان معروف است

رجوع بصفحه ۱۳۶

اما بعد فمن جلائل جزیل نعم الله وکرمه علی الانسان تزویج ذوی [illegible]

نهایة الفضل وغایة الاحسان حیث قال وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم

وخاطبهم بامره فانکحوا ما طاب لکم من النساء لیطیب لکم وحفظ [illegible] من اجمل اکمل [illegible]

نعم الله لوفور اللطف والاکرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دار الفضل ودار الملک

ودار العلم شیراز وقوع وقضیه منیعه رفیعه وقضیة فی خیر الازمان وافضل الاحیان [illegible]

امر محکم میمون مبارک [illegible] من دولة الملک المنصور بالاعوان [illegible]

نظام قانون احسان وانتظام [illegible] الطاف [illegible] عدالة کبری شمس علی السلطان

اعنی به السلطان الاعلی والخاقان المحلی بمحاسن الآداب ومکارم الاخلاق تاج السلاطین [illegible]

وعماد [illegible] فی الآفاق من لم یزل یرفع الاعلام الرایة [illegible]

[illegible] بشارة [illegible]

المظفر الملک العادل [illegible] الذی ملک [illegible] وهو الموفق السدید

[illegible]

[illegible] وهو المالک الاکرم [illegible]

العدل [illegible] الامان والملک الاعظم الذی [illegible] الشرع والاسلام [illegible]

رجوع بصفحه ۱۳۶

لان لرسمنا المسئول [illegible] لتبليغ مصابه [illegible] للمدد ومن له [illegible] الاقلام خاضعة

ومن به الدولة العظمى على عهد الى الوزير المكرم والوالي المعظم مهبط انوار الملك الجليل محيى رسوم

نظام الملك مشيد شرع النبي وبين الوصي محمد وعلي [illegible]

[illegible] باحذاق كان انطاع دار العلم في بلدة [illegible]

والصفا وناهج مناهج الوداد والوفا [illegible]

الواثق بالله والمتوكل عليه [illegible]

الاعظم الراقي بهمته الى ذروة المجد والعلا [illegible]

[illegible] الوالي [illegible] على السني [illegible]

التالي [illegible] الشاعر [illegible]

دينه [illegible] في [illegible]

وفتح عليها ابواب الخير والسعادة [illegible]

الجليلة العقلية [illegible]

الطيبة الجميلة [illegible]

رجوع بصفحه ١٣٦

وبعد فهذا كتاب العقد قد قام منزلة العبد لقرة عينه الرشيد النبيل غصن الشجر الثابت العلي

فرعه في سماء العز والتمكين وابنه السعيد الجليل سليل المصطفين بان الله اصطفى آدم ونوحاً وآل

عمران على العالمين وهو الشاب الظريف في من مناسب الجود والكرم والافضال تماماً وانعم

الله عليه بالنعمة العظمى والرتبة القصوى ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء النجيب المؤيد المؤتمن

ميرزا ابو الحسن خان بن دوحة الامان باقر خان له كوكب الاقبال ذو سعد خان مولى آل

مبسوطة ابداً باتي خوان ثناء كل ذي وجد فوقع بينهما العقد المبارك الميمون في احسن عام و

افضل شهر واعلى اسبوع وخير يوم وازكى ساعة مباركة طابقت قوى العشر وحكم اهل

النجم والجفر على صداق الف خمسمائة تومان ذهبي بالدينار المسكوك بسكة سلطان العصر

على وزن المثقال الصيرفي وثلاثمائة مثقال من الذهب الاحمر الخالص وعبد خصي مقوم بسبعين

تومانا وعبد حبشي مقوم بثلثين تومانا واربع اماء مقومات بمائة تومان والقيم كلها ذهبية

وخمس منات من الابريسم الخالص والقرية المسماة باسمان كرد والمزرعة المسماة بن بكيه والمزرعة

المسماة بالارباب باجمعها والحصص المختصة من البساتين الواقعات في كل منها مع التوابع

واللواحق الواقعات في الجفر عقد بينهما عقد المسرة عاقد مقرونة بالطالع الميمون اكرم بفضل

عقدت فانتقد بهما بمراتب التوفيق والتمكين الف الله بينهما وكان ذلك في شهر جمادي الاولى سنة

رجوع بصفحه ۱۳۶

بنابر این قرائن میتوان قطع پیدا نمود که این قباله مربوط با زدواج مرحوم میرزا ابوالحسن مشیرالملك (١٢٢٦ و متوفی ١٠٣٣ فرزند مرحوم میرزامحمد علیخان مشیرالملك اول (متولد ١١٧٧ متوفی ١٢٦٢ بوده است ١

مورد استناد بنده در این قباله اینست که درعنوان شیراز جمع بین تمام عناوین شیرازنموده باین عبارت(**و من اجمل اکمل اشمل ما انعم الله لوفورا للطف والاکرام والاعزاز علی اهل السلم والحلم ساکنی دارالملك دارالفضل دارالعلم شیراز وقوع وقعه دقیقه منیعه**)

شیرا زراکه محل وقوع عقد تعریف کرده است وعنوان دارالفضل ذکر کرده واین دومین مرتبه ایست که این عنوان را دیده ام یکی از آن در کتاب ذیل گیتی گشا که قبلاذکر آن گذشت ودیگرد ر این قباله و هم چنین معلوم میشود که پس از آنکه شیرازبعنوان دارالعلم خوانده شده بود دارالفضل را هم که با دارالعلم تناسب دارد برای شیراز بیاوردند بنابراین دارالعلم از زمان شاه عباس دوم برای شیراز بمنزله علم خاص دوم و عنوان مخصوص آن گردیده بود.(٢)

١ـ از آقای کرامت الله مشیری وبعض افراد این خانواده محترم نظر باتتساب آنان بخانواده مرحوم مشیرالملك و اینکه اهل البیت میباشند تحقیق نموده ام نظربنده را تائید نموده‌اند و حتی قریه‌آسمان کردوسایر رقباتی که جرء مهرالمسمی زوجه مرحوم مشیرالملك بوده است ارثاً بدختران مرحوم مشیرالملك‌از زوجه مزبوره منتقل گردیده بود و گویا مدتی هم در ملکیت‌آقای مشیری بوده است

٢ـ اخیراً یعنی پس از طبع فصل سوم این رساله از طرف دوست ادیب ودانشمندم آقای‌عیسی‌مؤیدی رئیس‌محترم‌اوقاف فارس بنا بدرخواست‌بنده‌دفتر ثبت املاك موقوفه فارس تحت نظرم گذاشته شد ـ دفترمزبور که میتوان آنرا دفتر اسامی عده از نیکوکاران‌قدیم‌دانست کدهریك‌بفراخورهمت ودارائی‌وعقیده خودملکی یااملاکی‌راوقف مصارف‌عامه کرده بودند دفترمزبوردفتربسیار بدیعی‌است که سوادوقفنامه‌های‌ازچندقرن باین طرف درآن ثبت شده است و مهری نیزبرای آن تهیه شده این دفتر ناتمام است

وبیشر از ۷۵ رو نوشت املاك موقوفه در آن ثبت نیست ولی در فهرست تا شماره ۱۱۰ ضبط شده است.

وقفنامه شماره ۲ ثبت شده از صفحه ۳ تا صفحه ۲۱ دفتر مزبور مربوط به رو نوشت وقفنامه اب خیرات و مدرسه اسمعیلی (که فعلا اثری از آن نیست) است واقف میر معین الدین محمد غیاثی است که در محل امضاء چنین ثبت شده العبد معین الدین محمد ابن غیاث الدین علی الغیاثی - تاریخ متن وقفنامه باین عبارت است (وکان ذلك فی شهرذی حجة الحرام حجة ثمان وخمسین بعد الالف من الهجره النبویه المصطفویه علیه واله الف الف السلام و التحیه) یعنی این امر درشهرذی حجة الحرام سال ۱۰۵۸ هجرة نبوی که برا و هزاران درود باد واقع گردیده است ولی تاریخی که در شرح حاشیه قباله واقع است باین عبارت است (تاریخ شهر رمضان المبارك مطابق سنه تسع و خمسین فالف الهجری) یعنی سال ۱۰۵۹ بنا براین وقوع این وقف ۸ تا ۷ سال قبل از صدور فرمان شاه عباس دوم است که عنوان دارالعلم را بشیراز رسماً شاهنشاه عصرداده استمیباشد - این وقفنامه مبنی برپنج فصل است - فصل اول دربیان موقوفات - فصل دوم درذکر محال موقوفه - فصل سوم دربیان امر تولیت - فصل چهارم در ذکر شروط خاصه هریك از موقوفات - قصل پنجم در ذکر شروط عامه و مصارف محال موقوفه وهرفصلی مشتمل برابواب وموضوعاتی است (این وقفنامه ازحیث توسعه دائره موقوفه وزیادی املاك موقوفه ومزایای موقوف علیه وشرایط آن باندازه مهم است که اگر روزی عین وقفنامه بدست آیدسزاواراست آنرا کلیشه نموده ضمیمه این رساله شود) وچون شرح وتفصیل بیشتری در موضوع این وقفنامه خود رساله دیگری تشکیل میدهد ازاینجهت باختصار میگوئیم دراین وقفنامه چند موضوع ذکرشده است که مورد استنادواستشهاد و یا مزید براطلاع و علم بموضوع این رساله است -۱- در این گفته خود که در آن عصر شیراز مرکزعلم و دانش بوده و از اطراف و اکناف برای تحصیل رو بشیراز میآوردند و شیرازدر افواه بدارالعلم تلقی میشده - باین جمله از موضوع دوم فصل اول این وقفنامه

استشهاد مینماید (ثانی آنکه در این معموره با کثرت مدارس و بقاع الخیر که محل سکون طلبه علوم وارباب تحصیل کمال است - ازبس هجوم طالبان و محصلان ازاطراف و اکناف بجهت تحصیل استعداد و استکمال بیوتات و حجرات مدارس از عدد رؤس طلبه عظام ناقص کل واحد از مشارك در حجره دلتنگ اعانت ورفاه این طبقه علیه را پیشنهاد خاطر فیض مظاهرساخته همگی و تمامی خان مشهور بحاجی خداداد واقعه در محله مدعوه بسر دزك از محلات دارالعلم مذکور از ذوی الایادی والحقوق بمبایعه شرعیه مالك شده و تمام آن را خلع نموده بخوبتر صورتی واندك فرصتی مدرسه مشتمله برحجرات تحتانیه وفوقانیه وطاقات رفیعه منیعه وسایرمایحتاج الیه ساکنین ودرودرگاه شمالی با تمام رسانید) ۲ در این موضوع که علوم آن روزو هم مدارس آنعصرهمه مبنی بر مذهب خاصه تشیع بوده است - درچند جای این وقفنامه ضمن شروط و عنوان تصریح کرده وما یکی ازآن جمله ها را برای استشهاد میاوریم. در فصل چهارم - درضمن شروط مدرسه اسمعیلی « و اما شروط مدرسه رفیعه که موسوم است باسمعیلی ومشتمل است بر حجرات تحتانیه و فوقانیه داخله و شش حجره واقعات در خارج مدرسه که ابواب آنها از کریاس مدرسه مفتوح است وحجرات مذکورات بدستور مدرسه وقفاست برطلبه عظام آنکه چون وقف است بر معلمین و متعلمین که درآنجا اکتساب کمالات نمایند که متولی عالمی امامی اثنی عشری حاوی کمالات صوری و معنوی و حامی علوم عقلی ونقلی بجهت تدریس مدرسه وارشاد معلمین تعیین نماید و ایام تحصیل بافاده علوم دینیه من علمی الاصول والکلام والفقه والتفسیرو الحدیث وما یتعلق بهامن العلوم العربیه اشتغال نماید وسی وسه نفرازمعلمین وطالبین علوم دینیه امامی المذهب غیرمتظاهر الفسق متشبثین باذیال ولاء ائمه المعصومین متبرین ازاعادی این دین غیرمتهمین بخلاف مذهب تعیین نمایند که درمدرسه مذکوره ساکن باشند - ۳ - هم مورد استشهاد وهم مزید بر اطلاع است این است که در این قباله در سه جا عنوان شیراز را دارالفضل و دوجا دارالعلم و در چند جا دارالملك نامبرده است اما دارالفضل الف در موضوع اول از فصل

بقیه پاورقی صحفه قبل

اول - (اول آنکه در دارالفضل شیراز صانها الله عن الیاس والاعواز نهری سابقاً جاری بوده)
ب - دیگری دو سطر بعد در محل قنات خیرات (در قرب موضع دینکان از محال قری الاعالی حومه دارالفضل شیراز که محل قنوات وانفجار عیون است.)
ج - در فصل سوم در موضوع فرض انقراض نسل واقف (تولیت موقوفات مذکوره متعلق ومرجوع است به فقیه عدل امامی اثنی عشری جامع شرائط حکم و فتوی ساکن دارالفضل شیراز) اما دارالعلم الف - در فصل اول در موضوع سرای حاجی خداداد که عبارت آن نقل شد ب - فصل دوم در محل قسمتی از موقوفات (از آنجمله آنچه واقع است در بلده حومه دارالعلم شیراز) - اما دارالملك چندین جا و در دو سه فصل آن ذکر شده است من جمله در فصل اول در موضوع رباطی که واقف یا ساخته یا تعمیر نموده وان ده رباط بوده است باین عبارت است (ثامن امار باط واقع در جویم حومه دارالملك شیراز و عاشر رباط واقعه درمحل مشهور بچنارراهدار حومه دارالملك شیراز)

بنا براین در نزدیکی سال ۱۰۶۶ که فرمان شاه عباس دوم صادر گردیده شیراز در افواه والسنه و درمکاتیب خصوصی گاه بنام دارالعلم و گاه بنام دارالفضل و گاه بنام دارالملك خوانده میشده است. و فرمان شاه عباس دوم عنوان دارالعلم را برای شیراز تثبیت و در حقیقت اختیار و وضع نموده.

و این نکته را هم تذکر میدهد که در وقفنامه های دیگر که در دفتر مزبور ثبت است آنچه هم مربوط بسالهای پیش از این سال است که در وقفنامه مزبور ذکر شده شیراز بعنوان دارالملك و آنچه بعد از آنسال است بنام دارالعلم نگاشته شده است و چون ذکر و بیان آنها موجب اطناب است از آن صرف نظر میشود.

۵ ـ سکه دارالعلم شیراز مهمترین چیزی که مدرك رسمیت عنوان دارالعلم برای شیرازاست ـ و میتوان آن را ازبرجسته ترین آنها و رسمیت این عنوان دانست سکه ای است که بعنوان دارالعلم زده شده است.

نزد نگارنده دو عدد سکه بعنوان مزبور موجود است که چون وسائل کلیشه آن موجود نیست بشرح مختصری از خصوصیات آن اکتفاء مینماید این سکه باندازه یك ده دیناری کنونی است ولی محیط دائره آن غیر منظم است یك طرف آن بالای یك خط زنجیری دائره ای مانند بموازات دائره محیط سکه که قسمت فوقانی آن دائره نقش نه‌بسته است با خط نسخ نگاشته شده است (ضرب دارالعلم شیراز) وطرف دیگر آن یك ترازو قرار داده شده که وسط دو کفه آن قدری منحرف روبسمت راست کلمه(عدل) نقش بسته و تاریخ سکه در صفحه که جمله (ضرب دارالعلم شیراز) نوشته شده است در زیر خط زنجیری ۱۲۶۸ نگاشته شده است و از تاریخ آن معلوم میشود این سکه دراوائل سلطنت ناصرالدینشاه پادشاه قاجار در شیراز زده شده است [۱]

تذکر موضوعی خارج از مقصود سکه دیگری نزد این بنده موجود است که متعلق بزمان شاه شجاع است و این سکه یکطرف آن جمله (عدلیه شیراز) نگاشته شده با خط نسخ و طرف دیگر آن در وسط سکه با خط ثلث دائره مانند وپیچیده نگاشته شده است (السلطان المطاع شاه شجاع) وتاکنون نتوانسته ام منظور ازاین جمله (عدلیه‌شیراز) باآنکه تصورمیرفت کلمه عدلیه از کلمات مستحدثه‌الاستعمال است چیست؟ وآیا این هم عنوانی بوده‌است یانظر خاصی؟ وآیا منظورمؤسسه بوده‌مانند دارالقضاة که سکه رامیزده است یاآنکه اشاره بدادگستری شیراز بوده است؟

---

۱ ـ این دوسکه از طرف دوست عزیزوارجمندم آقای مجیدشیرازی به نگارنده داده‌شده ازایشان سپاسگزاری میکنم

فصل پنجم

مطالب متفرقه مربوط بموضوع این رساله

اکنون که رساله ما پایان میپذیرد مطالب متفرقه برای عرضه به خوانندگان محترم مربوط و یا متناسب با رساله داشتیم که خواستیم آنرا بنام خاتمه کتاب قرار دهیم ولی چون ممکن بود چندان توجهی بعنوان خاتمه نشود فصل دیگری گشودیم تا بنظر خود مطالب ناگفتنی راجع بموضوع رساله و یا متناسب با آن باقی نگذاشته باشیم

۱ نام شیراز در شاهنامه فردوسی

ما در مقدمه طبع این رساله بحث مختصری تحت عنوان شیراز و تاریخ بنیاد آن نمودیم واز شاهنامه فردوسی دلیلی برسبقت شیراز بر زمان پیدایش و ظهور اسلام نیاوردیم باآنکه تا آنجا که تفحص شده است شاهنامه در دو تا از داستانهای خود مربوط بیکنفر در تاریخ ساسانیان در چند جا نام شیراز را میبرد و میرساند که شیراز شهری بوده است قدیمی و مردانی ازآنجا برخواسته اند که در تاریخ ایران تأثیر داشته اند.

داستانی که فردوسی آنرا بنظم آورده ونام شیراز را در آن برده داستان سوفرای سپهبد ایران است و آن داستان این است که چون پیروز فرزند یزدگرد بپادشاهی رسید لشکری گرد آورد تا بجنك خوشنواز فرزند خاقان رود وی چون شنید که پادشاه ایران با او سرجنك دارد از راه مکر و فریب برآمد و در جنگ پیروز شاه وعده از سرداران ایران وا بچاهی که در میدان جنگ تعبیه کرده بود افکند و باین ترتیب وی را کشت.

پیروز شاه هنگام عزیمت بجنگ یکی از سرداران نامی خود را که سوفرای نام داشت واز اهل شیراز بوده بر فرزند خود بلاش و برای حفظ تاج و تخت او بگماشت

و سوفرای چون خبر کشته شدن پیروز شاه را شنید سخت برآشفت و بخوشنواز ترک نامه نوشت وبجنگ او وخونخواهی پیروز شاه مهیا شد .

در اینجا اولین مرتبه ایست که درتاریخ ساسانیان برخورد بنام شیراز میکنیم

بدانگه که پیروز شد سوی جنگ | یکی پهلوان جست با رأی و سنگ
که باشد نگهبان تخت وکلاه | بلاش جوان را شود نیکخواه
بدان کار شایسته شد سوفرای | یکی مایه ور بود وپاکیزه رأی
جهان دیده از شهر شیراز بود | سپهبد دل وگردن افراز بود

دیگر در داستان پادشاهی قباد که بعد از بلاش بسلطنت میرسد نام شیراز را در داستانی از ابیات خود بیان میکند و آن داستان این است که قباد از سوفرای سردار بزرگ خود بدگمان میشود و سوفرای از پادشاه اجازه میخواهد که بوطن خود شیراز باز گردد و قباد در شیراز اقدام بکشتن سوفرای مینماید .

فردوسی علیه الرحمة درقسمت اجازه گرفتن سوفرای برای رفتن بشیرازچنین میگوید

چنان بود تا بست و یکساله گشت | بجام اندرون باده چون لاله گشت
بیامد بر تاجور سوفرای | بدستوری باز گشتن بجای
سپهبد خود و لشکرش ساز کرد | بزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی رفت شادان سوی شهرخویش | ز هر کام بر داشته بهر خویش
همه پارس او را شده چون رهی | همه بود جز تاج شاهنشهی

و هم علت بدگمانی قباد را چنین میسراید

برآن بدکه من شاه بنشاندم | بشاهی بر اوآفرین خواندم
گرازمن کسی زشت گویدبدوی | ورا سرد گوید براند ز روی
چوآگاه آمد سوی کیقباد | زشیراز وازکار بیداد و داد

همی گفت هر کس که جز نام شاه | ندارد ز ایران نه گنج و سپاه
نه فرمانش باشد بچیزی نه رأی | جهان شد همه بنده سوفرای

قباد را از سوفرای میترسانند و چنین رأی میدهند که شاپور رازی را از ری

بطیسفون پایتخت ایران و مرکز قباد بخوانند و او را بشیراز گسیل دارد که سوفرای را اسیر کند و بنزد شاه برد شاپور چون بر قباد وارد میشود و قباد بیم و ترس خود را از سوفرای بیان میکند شاپور چنین رأی میدهد که نامه سخت بسوفرای بنویسد و حامل آن نامه شاپور باشد که با لشکر زیادی بشیراز رود و بدواً نامه شاه را باو بدهد وسپس او را در بند کند.

چو برنامه بر مهر بنهاد شاه — بیاورد شاپور لشکر براه
گزین کرد پس هر که بدنامدار — پراکنده از لشکر شهریار
خود و نامداران پرخاشخوی — سوی شهر شیراز بنهاد روی

شاپور چون برسوفرای دست مییابد و اورا اسیر میکند و بنزد قباد میبرد قباد دستور میدهد که آنچه گنج و دیگر چیزها در شیراز بوده همه را یکسره بطیسفون برد.

چو بشنید شاپور پایش ببست — بزد نای روئین وخود برنشست
بیاوردش از پارس سوی قباد — قباد از گذشته نکرد ایچ یاد
بفرمود کو را بزندان برند — بنزد یك ناهوشمندان برند
ز شیراز فرمود تا هر چه بود — زرنج وز کنج وز کشت و درود
بیارند یکسر سوی طیسفون — سپارد بگنجور او رهنمون

تا اینجا ما بهمت دوستان[۱] آنچه که درشاهنامه نام شیراز را یافته‌ایم درج نمودیم واگرهم جای دیگر نام شیراز درشاهنامه برده شده برای ما همین مقدار کافی است ودومطلب را برما روشن میسازد وهم مدعای ما را درمقدمه اثبات مینماید یکی آنکه شیراز پیش ازظهوراسلام بوده ودیگر آنکه شهری بوده ازشهرهای ایران واگرزمان حجاج شیراز بدست محمد ابن یوسف و یا قاسم ابن ابی‌عقیل باختلاف روایات ساخته شده‌است ممکن است درموقع جنگی که بین مسلمین وایرانیها درشیراز واقع شده این شهر خراب شده باشد و بعد بدست یکی از آن دونفر تجدید ساختمان شده باشد.

---

۱ ـ درچند سال پیش بنده نام شیراز را درشاهنامه دیده بودم ولی فراموش کرده

۲ ملك سليمان یاملکت سلیمان چون ما عنا وین مشهور شیراز را بیان کردیم لازم است این نکته را نیز متذکر شویم که در تواریخ گاه فارس و گاه شیراز را بنام ملك سليمان یاملکت سلیمان نام برده اند و نیز دراشعار شعراء نامی بفارس یاشیراز این تعبیر شده است مخصوصاً از زمان سلطنت سلغریان بیشتر این شهرت پیدا شده است .

درتاریخ وصاف ۱ هم بشیرازوهم بفارس این تعبیر را نموده است و حتی برای شیراز ملك سلیمان را علم خاص ذکر نموده باین عبارت (عرصه ممالك شیرازصانها الله بوائق الزمان و وقاها طوارق الحدثان که زبده ممالك ایران زمین است بل مربع رباع ربع مسکون و ملك سلیمان علم خاص آن درسوالف ایام وسوابق اعوام درتصرف آل بويه بوده)۲ـ جای دیگر ضمن تاریخ اتابکان فارس مینویسد (بیست و نه سال درسره مملکت سلیمان سکه و خطبه را بالقاب زاهره و اسماء فاخره مزین ومعلی گردانید) ۳ـ وجمله دیگر که ظهور در تعبیر بفارس دارد مینویسد (در این مجلد شرح تجددات

بقيه پاورقی صفحه قبل

بودم ونمیدانستم ضمن چه حکایت وداستانی بود وچون دست بکارطبع این رساله گردیدم خودم شروع بتفحص از نام شیرازدرشاهنامه شدم ولی بواسطه ضیق مجال پیدا نکردم تا بدوست ارجمند وادیبم آقای اشرف دبیرانجمن ادب شیرازدرخواست تفحص وهمکاری با خود نمودم ایشان درانجمن ادب موضوع را مطرح قرارداده و بالاخره نام شیرازرا پیدا کردند ولی بطور بسیاراجمال نشانی به‌بنده دادند ودیگرضمن تجدیدتفحص این نام را پیدا نمودم وعرضه برخوانندگان محترم داشتم و بنده لازم میدانم ازدبیرانجمن ادب فارس واعضاء دانشمندآن سپاسگذاری نمایم .

۱ـ تاریخ وصاف تألیف فضل‌الله ابن عبدالله شیرازی معروف بوصاف‌حضرت درذکر حالات پادشاهان مغول نگاشته وخود با کتابش بدرگاه الجاتیوسلطان محمد خدابنده متوفی سال ۷۱۶ راه یافت ۲ صفحه ۱۴۵ چاپ بمبئی سال ۱۲۶۹ خط آقا اولیا سمیع شیرازی ۳ ـ صفحه ۱۵۵

امور ملك سليمان ازمبادی انتقال سلطنت بدودمان کریم سلغری)[1] ودر بسیار جای دیگر این نوع تعبیر نموده و رسانیده است که ازپیشتر بشیراز یا فارس بملك سلیمان یا مملکت سلیمان تعبیر میمنوده اند (٢) و ما به نمونه از کیفت تعبیر ملك سلیمان ومملکت سلیمان بشیرازوفارس ازاین کتاب اکتفاء مینمائیم

ونیز درشیرازنامه زرکوب شیرازی مکرر باین تعبیرنظماً ونثراً برمیخوریم من جمله دراشعاری که دروصف شیرازسروده میگوید:

دراو یادگار بسی پادشا است	برود خمه های بسی پارسا است
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد (٣)

---

١ - صفحه ١٤٥ ٢ - رجوع شود بصفحات ٢٣٧ و ٣٣٠ و ٣٨٦٣٨٥ و ٦٢٤ از کتاب مزبور (مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه این صفحات را ذکرفرموده است)

٣ — اشعاردرشیرازنامه دروصف شیرازاین است:

زمینی است روشسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود و گرد
قدم بر قدم نقره افکنده فرش	منور چو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پر تذرو
مبارك زمینی فلك پرتو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
دراو یادگار بسی پادشا است	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دوحاتم بمانده دراو یادگار	یکی ملك بخش و یکی زینهار

سپس گوید (هوای هوس انگیزش مفرح جان هرعلیل غلیل، خاك پاکش تریاق هرلدیغ (یعنی گزیده شده) شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان نسمات صباء صبوة آمیزش مروح دل غمگینان

مخضرة والغیث لیس بساکب	ومضیئة والليل ليس بمقمر

(یعنی سرزمینش بدون باران سبزاست وشبش بدون ماه روشن است) نقل از شیرازنامه ابی العباس احمد ابن ابی الخیر زرکوب شیرازی متوفی درحدود سال ٧٣٤ هجری

وشعراء بزرگ ما مانند شیخ العرفاء شیخ سعدی شیرازی و سید المجد وبین خواجه حافظ شیرازی دراشعارخود فارس و یا شیرازرا باین عبارت نام برده‌اند چنانکه سعدی درچکامه شیوای خود که شیرازرا وصف میکندچنین میگوید:

خوشا سپیده دمی باشدآنکه بینم باز — رسیده بر سر الله اکبر شیراز

نه لایق ظاماتست بالله این اقلیم — که‌تختگاه سلیمان‌بداست‌وحضرت‌راز (۱)

حافظ هم درشکوای ازدوری وطن و بهوای نزهتگاه شیرازهنگامی که در یزد بوه غزلی سروده وشیرازرا ملك سلیمان خوانده و گفته:

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت‌بربندم وزی‌ملك سلیمان بروم (۲)

وازهمین جهت سلغریان (۳) معروف بوارث ملك سلیمان گردیدند

---

۱ - استفاده ازمقاله مرحوم علامه قزوینی درسعدی نامه صفحه ۷۸۹

۲ - تمام غزل این است:

خرم آن روزکزین منزل ویران بروم — راحت جان طلبم درپی جانان بروم

چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت — بهواداری آن سرو خرامان بروم

گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب — من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم

بهواداری او ذره صفت رقص کنان — با دل زخم کش و دیده گریان بروم

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت — رخت بر بندم و زی ملك سلیمان بروم

نذر کردم گرازاین غم بدر آیم روزی — تادرمیکده شادان و غزلخوان بروم

نازکان را چوغم حال گرفتاران نیست — ساربانا مددی تا خوش و آسان بروم

ورچوحافظ نبرم ره ز بیابان بیرون — همره کوکبه آصف دوران بروم

۳ - اتابکان فارس را نظر باینکه سر سلسله آنان سلغرنام داشته که بنیان حکومت خود را در شیراز گذاشته سلغریان میگویند سلغر که دردربارسلجوقیان سمت حجابت و پرده داری داشته برشیرازمستولی گشته وسیزده سال درشیراز بعدل وداد وتعمیروآبادانی اشتغال داشت وسال ۵۵۷ بدرود حیات گفت پس ازاوزنگی ابن مودود و پس ازاوملك ابن زنگی و بعد ازوی طغرل ابن سلغرو بدر گذشت وی سعد ابن زنگی

بقیه پاورقی صفحه قبل

سعد درسال ۶۲۲ بدرود حیات گفت و ابوبکر ابن سعد ابن زنگی ممدوح شیخ اجل سعدی بجای او نشست و این پادشاه با آنکه اسلافش مردمی خیرخواه و با عدل وداد بودند گوی اشتهار و افتخار از آنان ربود ولی یك کار بد در دوران سلطنت خویش نمود و آن این بود که دانشمند و ادیبی مانند عمیدالدین ابونصر اسعد افزری وزیر پدر خود را بزندان افکند و این شاعر بزرگ و خونین جگر قصیده معروف خودرا درزندان گفت و درسال ۶۲۴ در زندان جان بداد و گویند بر در و دیوار زندان خود که در قلعه اشکنوان نزدیکی استخر است قصیده را نگاشت و مطلع قصیده شکوائیه آن که بسیار رقت انگیز است اینست :

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء

ابوبکر مذکور از طرف اکتای قاآن بلقب (قتلغ خانی) ملقب گردید و این پادشاه بلکه غالب افراد این سلسله بواسطه کیاست خود فارس را از دستبرد فتنه شوم مغول نگاهداشتند و آن را پناهگاه دانشمندان فراری ایران قرار دادند و از این راه خدمتی شایان بادبیات وعلوم ایران نمودند ابوبکر درسال ۶۵۸ بدرود حیات گفت و بعد از او محمد ابن ابوبکر که طفلی صغیر بود بپادشاهی برداشته شد و طولی نکشید که وی در اثر حادثهٔ جهان را پشت سر گذاشت و پس از او محمد شاه ابن سعد ابن زنگی و پس از وی سلجوق شاه ابن سلغرشاه و بعد از وی ابش خاتون دختر سعد ابن زنگی از طرف هلاکوخان حکومت فارس را در دست گرفت و او نیز درسال ۶۸۶ بدرود حیات گفت وزندگانی سلطنت این خانواده بختام عمر این بانو خاتمه یافت و رویهم این سلسله که درطول یکقرن ونیم در فارس سلطنت داشتند موجب عمران و آبادی فارس بودند وچون فارس مشهور بملك سلیمان یا مملکت سلیمان میبود این سلسله این شهرت را وسیله استفاده معنوی خود قرارداده وازاین جهت نیز مشهور بوراث ملك سلیمان یا مملکت سلیمان گردیدند چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه در مدح محمد ابن سعد ابن ابوبکر گوید

خداوند فرمان ملك سلیمان شهنشاه عادل اتابك محمد

۳- ایات نازله قران راجع بفارس بعقیده مفسرین

بی تناسب نیست که موضوع دیگری راهم ازشیرازنامه نقل بمضمون نمائیم و آن عبارت از نزول آیات قرآنی درباره فارس و مردم فارس است ودرشیرازنامه مزبوروی چنین گوید باستثناء این آیه درسه موضع آیات قرآنی درباره مردم فارس بنظر بعضی ازمفسرین نازل گردیده

اول قوله تعالی بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۵ (یعنی فرستادیم ما بسوی ایشان بندگانی از خودمان که دارای نیروی سهمگین میباشند) وسپس در ذیل این آیه مینویسد (چون یهود دست تعدی برخلق دراز کردند وزکریا پیغمبرو یحیی معصوم را بقتل آوردند حق تعالی بگودرزاشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود او لشکر گران از فارس برگرفت و انتقام از یهود بخواست) و در تفاسیر مختلفه که شرح آن اطناب در کلام است مانند تفسیر مجمع البیان وابی الفتوح رازی و بیضاوی بدون آنکه نامی از گودرز آورده شود باحتمال دو روایاتی این مطلب را تأیید میکند که مراد از (عباداً لنا اولی بأس شدید) مردم فارسند (رجوع شود به

وهم کمال الدین اسمعیل درمدح سعد زنگی گوید:

شاه جمشید صفت خسرو افریدون فر	مملکت را ز نوی داده شکوهی دیگر
که بگسترد در آفاق جهان عدل عمر	وارث تخت سلیمان ملك حیدر دل

در تفاسیر مختلفه درضمن تفسیر این آیه تصریح باین شده که پایگاه سلیمان گاه اصطخر بوده ومنظور از (غدوها شهر) این شهر بوده است ودرتفسیر مجمع البیان بروایت حسن چنین است (که سلیمان اول روز را دردمشق میبود وپیشتر اززوال خورشید یعنی پیش ازظهر دراصطخر بوده است ، جزء ۷ مجلد چهارچاپ شده درمطبعة العرفان سوریا صفحه ۳۸۲) درتفسیر ابوالفتوح رازی ضمن تفسیر همین آیه نقل میکند ازوهب ابن منبه (که در بعض کتابها خوانده‌ام که درناحیه دجله نوشته بر روی سنگی دیده‌اند که بعضی ازاصحاب سلیمان نوشته بودند که ما بامداد ازاصطخر حرکت کردیم واکنون دراینجا قیلوله میکنیم (یعنی پیش ازظهر) وشب را بشام برمیگردیم ، جلد هشتم صفحه ۲۰۴ چاپ تهران مطبعه علمی)

تفاسیر مزبوره)

دوم، ستدعون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم اویسلمون (سوره ۴۸ الفتح آیه ۱۶ یعنی بزودی خوانده میشوید بسوی قومی که دارای نیروی سهمگینی هستند که مقاتله کنند به آنها یا آنها تسلیم شوند) در شیراز نامه میگوید (جمعی ازمفسران گفته‌اند که این آیه هم نیزاشارت باابناءفارس است) بعض ازتفاسیر نامبرده بالا نیزروایاتی تصریح باین موضوع نموده‌اند (رجوع شود بتفاسیر مربوره)

سوم،وان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم (یعنی اگر پشت گردانید بازاء شما قوم دیگری آورده میشوند سوره ۴۸ محمد آیه ۴۰) درشیرازنامه چنین است (نزد طایفه ازاهل تحقیق دراین آیه هم نیزاشارت بفارسیان کرده‌اند)

وسپس این دوحدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل مینماید اول: لوکان الدین علی الثریا لنا وله رجال من فارس واین حدیث شاید ازهمان مبنای حدیث لوکان العلم فی الثریا باشد ومعنی آن این است که اگردین برثریا قرار گرفته باشد مردانی از اهل فارس به‌آن چنگ زنند وآن را باختیارخود آورند

دوم السلمان منی لا یخلوالایمان من الدنیا حتی یبقی من آل سلمان احد (یعنی سلمان ازمن است جهان ازایمان تهی نمیشودتافرزندی از آل سلمان یعنی ابناء وطن او درجهان باقی است

واین هرسه آیه که درتفاسیرمجمع البیان، ابوالفتوح رازی، و بیضاوی وسایر تفاسیر بهمین نحو ذکر گردیده، مخصوصاً در تفسیر آیه سوم مجمع البیان و بیضاوی مینگارند که ازپیغمبر(ص) پرسیدند مقصودازاین قوم کیست؟ پیغمبر بسلمان که پهلویش نشسته بود اشاره نمود و دست برران وی زد و گفت این مرد و قومش وعین عبارت این است (فضرب یده علی فخذ سلمان فقال هذا وقومه) و مجمع البیان سپس این حدیث را علاوه میکند که پیغمبر فرمود (والذی نفسی بیده لوکان الایمان منوطاً بالثریا لتنا وله رجال من فارس)

٤ـ عناوین شهرستانها

نگارنده ضمن مقالات خود وعده داد که عناوین شهرستانهای ایران قدیم و بلاد اسلامی‌را که رابطه فرهنگی وارتباط ادبی‌یا سیاسی با ایران داشته‌اند تا آنجا که‌طی مطالعات خود بدست آورده ذکر نماید اینك موقع آن فرارسیده که وعده خود را انجام دهد لذا بطریق حروف تهجی اسامی شهرستانها را با عناوین آنها بیان مینماید

۱ ـ ابرقو	دارالسعاده
۲ ـ اردبیل	دارالارشاد
۳ ـ ارومی	دارالنشاط (۱)
٤ ـ استراباد	دارالمؤمنین ـ دارالفتح
٥ ـ اصفهان	دارالسلطنه
٦ ـ بخارا	دارالکتب
۷ ـ بغداد	دارالخلافه ، دارالملك ، دارالسلام
۸ ـ بلخ	قبة‌الاسلام
۹ ـ تبریز	دارالسلطنه
۱۰ ـ خوی	دارالصفا (۲)
۱۱ ـ رشت	دارالمرز
۱۲ ـ ری	اشرف‌البلاد (۳)
۱۳ ـ زنجان	دارالسعاده
۱٤ ـ شوشتر	دارالمؤمنین
۱٥ ـ شیراز	مملکت سلیمان، ملك سلیمان، دارالملك ، دارالعلم ، دارالفضل
۱٦ ـ طهران	دارالملك قصبة‌الرجال (۴) دارالخلافه، دارالسلطنه
۱۷ ـ قزوین	دارالسلطنه، دارالسنه

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ باستناد مجله محیط شماره ۳ ابان ۱۳۲۱ بمدیریت آقای سید محمد محیط طباطبائی

۱۸ ـ قم دارالایمان

۱۹ ـ کاشان دارالمؤمنین

۲۰ ـ کرمان دارالامان

۲۱ ـ کرمانشاه دارالدوله (۱)

۲۲ ـ گیلان دارالملك

۲۳ ـ مازندران دارالمرز

۲۴ ـ هرات دارالسلطنه

۲۵ ـ همدان دارالسرور

۲۶ ـ یزد دارالعباد

۲۷ ـ سمنان دارالوزاره

این است عناوین شهرستانها تا آنجا که بنظر اینجانب باستناد مستندات عدیده رسیده است و باید این نکته را متوجه بود که در مورد ری که آن را اشرف البلاد خوانده اند این کلمه بشرحی که ما داده ایم عنوان وصفی برای طهران است و عنوان اشرف‌البلاد که بشهرمازندران داده شده عنوان وضعی است (مراجعه شود بمقدمه رساله).

شیراز ـ صدرالدین محلاتی
تیرماه ۱۳۳۳

پایان

---

۱ ـ باستناد مرقومه خصوصی دانشمند معظم آقای محمود عرفان (شیرازی).

مدارك و مستندات اين رساله

و يا كتابى كه در اين رساله در آن اسم برده شده است

۱ـ فارسنامه ناصرى	تأليف مرحوم حاج ميرزا حسن حسينى فسائى شيرازى
۲ـ » ابن بلخى	» ابن بلخى
۳ـ شيرازنامه زركوب	» ابوالعباس احمد بن ابى الخير شيرازى
۴ـ عالم آراى عباسى	» اسكندر بيگ تركمان
۵ـ ذيل عالم آراى عباسى	اسكندر بيگ تركمان مشهور بمنشى و محمد يوسف مؤرخ
۶ـ حبيب السير	» غياث الدين بن همام الدين الحسينى معروف بخواندمير
۷ـ رجال حبيب السير	» عبدالحسين نوائى
۸ـ روضة الصفا	» ميرخواند ملقب به برهان الدين
۹ـ مجمل التواريخ	» ابوالحسن امين گلستانه
۱۰ـ آثار عجم	» مرحوم فرصت الدوله شيرازى
۱۱ـ روضات الجنات	» ملامحمد باقر خوانسارى
۱۲ـ تاريخ وصاف	» وصاف
۱۳ـ ذيل تاريخ جامع التواريخ رشيدى	تأليف حافظ ابرو
۱۴ـ لب التواريخ قزوينى	» قزوينى
۱۵ـ تاريخى گيتى گشا (تاريخ زنديه)	» محمد صادق نامى
۱۶ـ تاريخ طبرى	» ابوجعفر محمد بن جرير طبرى
۱۷ـ دائرة المعارف محمد فريد وجدى	» محمد فريد وجدى
۱۸ـ روزنامه ميرزا محمد كلانتر	» ناشر آقاى عباس اقبال آشتيانى
۱۹ـ عقدنامه مرحوم مشيرالملك	
۲۰ـ مجله محيط	» آقاى محيط طباطبائى
۲۱ـ شاهنامه فردوسى	» ابوالقاسم فردوسى

مدارك ومستندات این رساله ......

۲۲- مرآت البلدان تألیف اعتماد السلطنه

۲۳- نزهت القلوب » حمدالله مستوفی

۲٤- تفسیر مجمع البیان » طبرسی

۲۵- تفسیر ابوالفتوح رازی » رازی

۲٦- تفسیر بیضاوی » ناصرالدین ابوسعید عبدالله القاضی البیضاوی

۲۷- دستورالوزراء » غیاث الدین خواندامیر

۲۸- مجمل التواریخ والقصص با مقدمه علامه قزوینی و تصحیح ملك الشعراء وچند جلد کتاب دیگر که دررساله نام آنان برده شده است

فهرست مطالب و موضوعات مندرجه در متن و پاورقی

موضوع — صفحه

فصل سوم - تحقیق وبحث درتناسب عنوان دارالعلم برای شیراز

موضوع | صفحه

از خوانندگان محترم خواهش میکنم صفحات این رساله را از روی غلطنامه صفحه بعد تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۳	طهمورت	طهورث
»	۲ پاورقی	نوضح	توضیح
»	۵ »	ابی‌العاس	ابی‌العاص
»	٦ »	حضاری	حصاری
۷۱	۱	اکنشافات	اکتشافات
»	۹	گذارش	گزارش
۷۲	۵	پیشدایان	پیشدادیان
»	۷	احتملات	احتمالات
»	۱۰	موجپ	موجب
»	۱ پاورقی	اصطحر	اصطخر
»	۳ »	خواست	خاست
»	۷ »	اصطحر	اصطخر
»	۸ »	حال	خال
»	۱۰ »	بیضاء	ید بیضاء
»	۱۲ »	نهاندم	نها دند
۷۳	۱۵	گوته	گونه
۷٤	۷	آنچة	آنچه
۷۵	۱۲	درآن اظهار	دراظهار
»	۱۷	توفیقتم	توفیقم
»	۱۹	سنه	سنة
۷٦	٦	سپاس گذاری	سپاسگزاری
»	٦	بخوتهم	بخواهم
۷۷	۱٤	شزط	شرط

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٧٧	٢٢	ویخته	ریخته
٧٨	١٣	لقت	لقب
»	١٩	دانشمندانان	دانشمندان
٧٩	٢١	محض	فحص
٨٠	٢	ببان	بیان
»	٥	مبرساند	میرساند
»	١١	میاورند	میآوردند
»	١٢	شاهنشاه	شاهنشاهان
»	١ پاورقی	لقبی	این کلمه زایدو بیجااست
»	٣ »	فرح آپاد	فرح آباد
»	٣ »	نردیکی	نزدیکی
٨١	٦ »	ان قونیلو	آق‌قوینلو
»	١٠ »	ردرممدان	ودرهمدان
»	١٥	١٢٥٣	١٤٥٣مسیحی
٨٢	٣	ترلیت	تولیت
٨٣	٥ پاورقی	٧٩٦	٨٩٦
»	٦ »	سررو	سورو
٨٤	٦ »	ناخیه	ناحیه
»	١٨ »	تاحیه	ناحیه
٨٥	٦ پاورقی	شبراز	شیراز
»	١٢ »	پوده	بوده
٨٦	٣	اڧاضة	افاضته
»	٣	وولت	دولت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶	۴	دا رالمك	دارالملك
»	۱۶	باتی	بانی
۸۷	۲	یععی	یعنی
»	۷ پاورقی	تاًلیف	تألیف
»	۸ »	نوابی	نوائی
»	۹ »	تاریخ وفاتش	تاریخ وفات مؤلفش
۸۸	۱۲ »	در دومرتبه اولی	در دومین مرتبه
۸۹	۶	مزایا	برایا
»	۸	سرع	شرع
»	۱۲	خلق	خالق
»	۱۴	بهت	جهت
»	۱۴	المتعملون	المتعلمون
»	۱۴	اسحاب	رشحات
»	۱۵	ابد	اند
»	۱۷	مدنیت	مدینه
»	۱ پاورقی	منصوو	منصور
۹۰	۱۱	طل	ظل
»	۱۴	سابقاً امیر معزالدین	سابقاً بمرحوم امیر معزالدین
»	۱۵	مومی الیه بوده	مومی الیه متعلق بوده
»	۱۶	تازیخ	تاریخ
»	۱۹	محافل	محال
»	۱۹	نگدارد	نگذارد
۹۱	۱	جنین	چنین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۲	١٦	تکیه دارد	تکیه داد
»	١٨	ارقلعه	ازقلعه
۹۳	١	اراده	باراده
»	٢ پاورقی	بر گردید	بر گرد یم
»	٦ »	میپیمود	میپیمود
»	١١ »	ی. اً بیداً	یداًبید
»	١٩ »	بازدواج درآورد	بازدواج او درآورد
٩٤	٢	صوفیان قراباع	صوفیان قراباغ
٩٥	٥	صفوبه	صفویه
»	٦	شاه سهماسب	شاه طهماسب
»	١٠	موضوك	موضوع
٩٦	٢	ربیای	زیبای
»	١٠	علیی	علمی
»	٢١	خونسأری	خونساری
٩٧	٧	مچالس	مجالس
»	١٤	پیمأیند	پیمایند
»	١٤	اپالتی	ایالتی
»	١٥	جون	چون
»	٢١	بعض	بعضی
٩٨	١	دستورالوزاره	دستورالوزراء
٩٨	١٦	شبراز	شیراز
٩٩	٣	نگاوش	نگارش
»	١٣	عارج و معارج	عارج‌معارج
»	١٥	جمال	حجال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۹	۱۸	نادراکثر	تا در اکثر
»	۱۹	بذل جهت	بذل جهد
۱۰۰	۳	بسراستان	بسرابستان
»	٤	شیراز	شیراز را
»	٤	نامیده	نامیده‌اند
»	٦ پاورقی	گفتاو	گفتار
»	۹	دریای اخضروفلك	دریای اخضر فلك
۱۰۱	۲	معروف بشیخ بهائی	معروف بشیخ بهائی بوده است
۱۰۲	۱	بقبه	بقیه
۱۰۳	۱۹	بعض	بعضی
»	۲۳	بمزیذ	بمزید
۱۰٤	۱۷	ابهام	ایهام
۱۰٦	٦	شیراز	شیرازی
۱۰۷	۳	یعتی	یعنی
۱۰۹	۲٤	ببان	بیان
۱۱۰	۱۵	مقدش	مقدس
۱۱۰	۲۰	شد رجال	شد رحال
۱۱۱	۷	پرشش	پرسش
۱۱۲	۸ پاورقی	ازطرب	ازطرف
۱۱۲	۱۰ »	۱۰۳۵	۱۳۰۵
۱۱۳	۱	بطووی	بطوری
۱۱٦	۳	۱۰۳٦	۱۰٦٦
۱۱٦	٦	بچه مناسب	بچه مناسبت
۱۱٦	۵ پاورقی	خبو	خبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۸	۱۷	که بعداً	بعداً
۱۱۹	۳	که دربدو	در بدو
۱۱۹	۵	عرضه داشتم	عرضه داشتم اظهار نمود
۱۱۹	۲۲	ابهام	ایهام
۱۲۰	٤	صفت	صنعت
۱۲۰	۱۲	(معجمه)	(غیر معجمه)
۱۲۱	٦	المحرر رمأویه	المحرر ومأوه
۱۲۱	۹	شیراز	شیرازرا
۱۲۲	۲۰	سطنت	سلطنت
۱۲٤	۱	حدیث همان	همان حدیث
۱۲۵	۵ پاورقی	پوده	بوده
»	۲۱	برمینای	برمبنای
۱۲٦	۷	سلسه	سلسله
۱۲۷	۲۳	حقیقة	حقیقة
۱۳۱	٤	دارالحکم	دررالحکم
»	۱۲	عبارث	عبارت
»	۹ پاورقی	بسراستان	بسرابستان
»	۱۱ »	معمووه	معموره
۱۳۲	۵	گمال	کمال
۱۳۳	۲	که	که
»	٦	نیست	اینست
۱۳٤	۲۰	گنجیه	گنجینه
۱۳۵	۳ پاورقی	عشکر	عسکر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۶	٤	گرده است	کرده است
»	٥	اپوالحسن	ابوالحسن
»	۸	اوالوالی	والوالی
»	۱۳	لجلیله	الجلیله
»	۲۲	بحسنی	بخسی
۱۳۷	۱	احتمال میشود	احتمال داده میشود
»	۲ پاورقی ذیل کلیشه	متوفی	مستوفی
۱٤٥	۲	۱۲۲٦	متولد ۱۲۲٦
۱٤٥	۱ »	باتتساب	بانتساب
»	۳ »	جرء	جزء
»	٥ »	گردبده	گردیده
»	۷ »	عیسی مومدی	محسن مؤیدی
»	۱۰ »	دفترمزبور	(زائد است)
۱٤٦	۱۳ »	ییان	بیان
»	۱٥ »	قصل	فصل
۱٤۷	۱۰ »	وقفنام	وقفنامه
۱٤۸	۷ »	نفل	نقل
۱٤۹	۱۲	زرده	زده
۱٥۱	۳	مرتبهایست	مرتبه ایست
۱٥۱	۸	یادشاهی	پادشاهی
۱٥٤	۳	مبنمودهاند	مینموده اند
»	۹ پاورقی	زربن	زرین

دکتر محمد تقی میر

عقیده پزشکان قدیم راجع به سرطان

در خلال سنوات ۲۰ - ۱۳۱۹ یعنی هنگامیکه برای تهیه رساله فارغ التحصیلی یا پایان نامه خود ازهر خرمنی خوشه‌ای میبافتم وازهر استادی توشه‌ای میگرفتم بکرات خدمت علامه شهیر واستاد فقید مرحوم میرزا طاهر تنکابنی که ازدانشمندان بنام بودند مشرف میگشتم وازدریای بیکران معلومات این استاد بزرگ استفاده واستفاضه مینمودم بیشتر مطالب این یادداشت نتیجه آن ملاقاتهاست که اینك تقدیم خوانندگان ارجمند میگردد .

اطباء قدیم ایران سرطان راجزء اورام بیان داشته وآنرا ورمی سوداوی میدانسته‌اند شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب چهارم قانون در باب اورام ابتدا بذکر اورام صلب مطلق که همان سرطان باشد پرداخته سپس آنرا ازسایر اورام جدا فرموده می نویسد :

تنها مراد ازاورام صلب مطلق، اورامیکه موصوف به صلابت باشند نیست چه اگر مقصود این باشد، کلیه اورامی که درلمس سخت اند چون سرطان وخنازیر واورام دمویه رابایداورام صلب بنامیم درصورتیکه مقصود این نیست بلکه مراد از اورام صلب ورمی است که در اصطلاح یونانی آنرا سقیروس نامند وسقیروس ورمی است که درد و الم و حس ندارد و اگر اندك حس و وجع داشته باشد سقیروس خالص نیست ، همین دانشمند درجای دیگر درموضوع علت پیدایش سرطان مینویسد :

سرطان ورمی است سوداوی که تولدش ازسوداء احتراقیه وازماده زردابی یاازماده‌ئی که درآن اختلاط زرداب بوده و محترق گشته است میباشد درحالیکه سقیروس خالص ازسوداءِ خالص حاصل گردد. کثرت ماده، سرعت نمو و فرستادن پاها باطراف واعضاء را از خصائص سرطانهامیداند بیماری را گاهی ابتدائی و زمانی ثانوی دانسته ، انتشار سرطانرا

به‌نقاط دور که امروزه متاستاز « METASTASE » نامیده میشود، همچنین پیوند سرطان را روی خالها تذکر داده در صورتیکه این نوع اخیر الذکر یعنی ملانومها MELANOMES در پنجاه سال اخیر مورد بحث علمای جدید قرار گرفته است .

علاءالدین ابوالحزم قرشی درشرحیکه بر کتاب قانون نوشته درفرق بین سقیروس خالص و سرطان ده وجه بیان داشته که اهم آنها عبارتند از:

۱ـ سقیروس ازسوداء خالص حاصل گردد در حالیکه پیدایش سرطان از سوداء خالص نیست.

۲ـ درسقیروس حس درد وادراك نیست .

۳ـ درسقیروس سوزش نیست.

٤ـ نمو سقیروس کند است در حالیکه سرطان نموی سریع داشته و بزودی انتشار مییابد .

۵ـ درسرطان آوند ها و استطاله هائی شبیه بپای خرچنگ پدیدار میگردد ، در حالیکه‌سقیروس فاقد این استطاله ها بوده وکاملامحدوداست.

٦ـ گاهی سرطان زخم میشود درحالیکه سقیروس هیچگاه به قرحه نمی‌نشیند

راجع بدرمان سرطانها نیزعقاید پزشکان قدیم ایران تقریباً همان عقیده‌ای است که پس ازگذشت هزارسال امروزنیز مورد قبول کلیه جراحان است . محمد زکریای رازی پزشك‌نامی ایران (۲۴۰ـ۳۲۰هجری برابربا۸۵٤ـ۹۳۲ میلادی) درکتاب منصوری تحت عنوان « باب السرطان » میفرماید :

سرطان ورمی است سرد ، اما اگردرابتدا به‌آن توجه گردد وآنچه لازمه درمان است بعمل آید اتفاق افتدکه متوقف گشته نمونَنماید، اما اگربزرگ شد درمانی ندارد خاصه اگر زخم شود چه در این صورت ردی تروخطرناکتر خواهد گردید؛ بسا اتفاق افتدکه این ورم ابتدا باندازه یك نخود یا باقلا بوده سپس بزرگ گشته باندازه یك خربوزه وگاه بزرگتر گردد ، اگر بیماری درموضعی باشدکه بتوان آنرا قطع نمود و برداشت ، بایستی بقطع پرداخته سپس ریشه‌آنرا داغ نمایند، گاهی اجتناب از اغذیه

مولد سوداء مانند عدس ، گوشت گاو و شکار و شراب سیاه غایظ و امثال آنها که باعث پیدایش خون غلیظ میگردند از بروز وانتشار بیماری جلو گیری خواهد نمود.

ابوعلی سینا سفارش اکید فرموده که از استعمال داروهای سوزنده (محرق) بعنوان مداوا خودداری نمایند ، زیرا سبب زخم شدن ، سرعت نمو و هلاکت بیمار میگردد راجع بدرمان جراحی معتقد است درمان درصورتی فایده خواهد بخشید که عضو مئوف را کاملا قطع نمایند وسعی کنند تاریشه وبقایائی از بیماری دربدن نماند زیراجراحی ناقص سبب تشدید بیماری ، بروزسرطان درنقاط دیگر و تسریع مرگ بیمارخواهد گردید ، حتی شرح حال بیماری ، راکه به سرطان پستان مبتلا بوده وبوسیله جراح بی اطلاعی عمل ناقص شده وپس ازچندی بیماری درپستان دیگر ظاهر گشته است به تفصیل بیان فرموده واین نتیجه را میگیرد که عمل بایستی طوری انجام گیرد که تمام انساج سرطانی حتی قسمتی ازنسوج سالم اطراف قطع و برداشته شود تا بقایا و ریشه مرض در بدن نمانده موجب پیدایش ثانوی سرطان نگردد .

علی بن عباس مجوسی اهوازی متوفی در ۳۸٤ هجری پزشك مخصوص عضدالدوله دیلمی درجلد دوم کامل الصناعة الطبیة الملکی راجع بعمل سرطان پستان صریحاً قطع کامل اندام را پیشنهاد کرده چنین مینویسد.

سرطان ورمی است که بندرت در تمام اعضاء پیدا شود ، بلکه بیشتر در زهدان زنان و پستان آنان ظاهر گردد ، جراحی زهدان را بدینعلت که دسترسی بدان نیست غیرمقدور میداند ، اما عمل سرطان پستان را بعلت فقدان رگها و پی های مهم آسان و بدون اشکال دانسته میگوید درسرطان پستان بدون بیم و ترس ازخونریزی شدید باید پستان را ازبیخ وبن بریده وبرداشت وحتی معتقداست بعلت سوداوی بودن خون تاآنجا که بحال بیمارزیان آورنباشد ازخونریزش نیزجلوگیری ننمایند.

حاصل این سخن آنست که در کتب اطبای قدیم ایران از هرمبحثی سخن رفته و بیجهت نبوده است اگر قرنها همین کتب بزبان های علمی آن دوره ترجمه و موردمطالعه دانشمندان شرق وغرب بوده است . متن عربی قانون درسال ۱۵۹٤ میلادی درشهر روم

ترجمه عبری آن درسال ۱۹۴۱ میلادی درناپل و ترجمه لاتینی اش متجاوز ازسی مرتبه در اروپا انتشار یافته ومدت شش قرن یعنی از قرن دوازدهم تا اواسط قرن هفدهم میلادی در دانشگاههای لوون ومون پلیه تدریس میشده است.

همچنین «حاوی» را اروپائیها درسنه ۱۴۸۶ میلادی در برشیا (یکی ازشهرهای ایطالیا) به لاتینی ترجمه کرده و بکرات در نقاط مختلفه بچاپ رسانده‌اند، یاکامل الصناعه را به لاتینی در ۱۴۹۲ مسیحی در ونیز و در ۱۵۲۳ درلیدن (از شهرهای هلند) چاپ و انتشار داده‌اند.

جای بسی تأسف است که تا کنون هیچکدام ازاین کتابها بفارسی ترجمه نشده ویا لااقل خلاصه‌ئی از آنها انتشار نیافته است، امید که بهمت اشخاص ذیفن این نقیصه نیز بزودی مرتفع گردد.

ضایعه علمی و فرهنگی

هنگام چاپ اینکتاب یکی از دانشمندان معروف و معلمین باسابقه فرهنگ فارس یعنی مرحوم « فیلسوف روانشاد » برحمت ایزدی پیوست.



کانون دانش فارس لازم دانست که بپاس خدمات ذیقیمت ومراتب علمی او مختصر شرح حال ویرا دراین صفحه بیادگار بنگارد.

مرحوم شیخ محمد تقی فیلسوف روانشاد فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ محمدباقر اصطهباناتی[۱] معروف به « شهید رابع » بود[۲]

مرحوم فیلسوف درحدودسال ۱۲۶۵ هجری شمسی در کاظمین متولد شد ، در طفولیت ازمحضر پدرعالیمقام خودکسب علم ودانش نمودوپس ازآن ازمحضرسایرعلماء ودانشمندان نجف اشرف وسایر شهرهای عراق استفاده کرده و بدرجه اجتهاد رسید . مرحوم فیلسوف در عراق با علوم جدیده آشنا شد و از محضر دانشمندان خارجی که درآنکشور بوده‌اند استفاده کرده و بعد ها درا ثرهوش وقریحه سرشارخود با مطالعه کتب درآن دروس متبحر گردید

---

(۱) آیت‌الله شیخ محمد باقراصطهباناتی معروف به شهید رابع ازفحول علمای دوره خود بود که علاوه برفقاهت وروحانیت وامامتی که داشت مردی بود روشنفکر وبعلوم جدید کاملا آشنا وازطرفداران جدی مشروطیت وآزادی بود ولذا بامستبدین مبارزات سخت کرد وعاقبت هم دراینراه شهید گردید ، آنمرحوم درسال ۱۲۱۶ هجری قمری در اصطهبانات متولد شد ومقدمات علوم رادرهمانجا تحصیل کرد . دردوازده سالگی بشیراز

بقیه ذیل صفحه بعد

پس از شهادت پدر بزرگوار خود (در حدود سن ۲۲ سالگی) بشیراز وارد و بجای پدر بامامت مسجد «حاج میرزا کریم» اشتغال ورزید ومدت ده سال بارشاد وهدایت مردم پرداخت، مدتی هم امامت و قضاوت ژاندارمری فارس را برعهده داشت، آنمرحوم علاوه برامامت، درمدارس رحمت - شعاعیه - شریعت آنروز بتدریس علوم ریاضی وفیزیك وشیمی اشتغال داشت ودرمنزل هم حوزه درسی داشت که عده‌ای زیادی ازجوانان روشنفکردر دروس مختلفه ریاضیات وطبیعیات ونقاشی تحصیل میکردند.

در سال ۱۳۰۱ شمسی بنابردعوت وکلاء مدرسه سعادت بوشهر بریاست آنمدرسه منصوب شد و مدت شش سال درآنجا، با وجود آب وهوای نا مساعد ماند وباشاعه علم و معرفت وتربیت جوانان پرداخت

آمد و درمدرسه منصوریه مقیم شد ومدتی نیز دراصفهان وتهران گذرانیده وضمن تکمیل معلومات خود بافاضه وتدریس هم مشغول بوده است. درسال ۱۲٦٤ هجری قمری بسامره مشرف گردید وازحوزه درس مرحوم حجةالاسلام آقامیرزا محمد حسن شیرازی معروف استفاده کرده است. درسال ۱۲۸٤ بشیراز بر گشت وبامامت مسجد حاج میرزا کریم اشتغال ورزید وضمناً مجالس دوس وبحث هم تشکیل داد، چون آوازه مشروطیت بلند شد با آزادیخواهان هم آهنگی کرد وبرضد مستبدین بمبارزه برخاست و عاقبت در روز ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی درحسینیه قوام بتیر مستبدین مقتول گردید ودرجوار حافظیه مدفون گردید. برای دانستن شرح حال کامل او بکتاب «آثار شهید رابع» تألیف مرحوم فیلسوف روانشاد مراجعه شود.

(۴) شهید اول - ابوعبدالله جمال الدین محمد بن مکی است که درسال ۷۸٦ هجری قمری شهید شده است.

شهید ثانی- شیخ زین‌الدین علی بن احمد شامی است که در سال ۹٦٦ هجری قمری شهید شده‌است.

شهید ثالث - ملامحمدتقی قزوینی است که درسال ۱۲۷۰ هجری قمری شهید شده‌است

شهید رابع - شیخ محمدباقر اصطهباناتی است که در ۱۷ اسفند ۱۲۸۵ هجری شمسی شهید شده است،

[illegible] ۱۷ اقامت در بوشهر سفری بهندوستان کرد ودرمدارس ودانشکده های آنجا بمطالعات پرداخت ، درسال ۱۳۰۷ بشیراز مراجعت نمود ورسماً بخدمت دولت درآمد و ازآنوقت تدریس ریاضیات وطبیعیات مدارس متوسطه شیراز ومخصوصاً عملیات لابراتواری دوره های متوسطه مدارس را عهده دار گردید ، درضمن این مدت علاوه بر تدریس علوم ، ریاست دبیرستان شهدخت ، ریاست دبیرستان حیات ، ریاست دائره آموزش فرهنگ فارس وسرپرستی لابراتوارهای دبیرستانهای شیراز نیزعهده دار وهمه را در کمال خوبی انجام داد ومورد احترام عمومی بود.

مرحوم فیلسوف فکری روشن وهوش سرشاروقریحه خدادادداشت ونسبت بآزادی ومشروطیت علاقه وافری ابراز میکرد ودراوائل مشروطیت در حزب دموکرات که در آنوقت ازبهترین احزاب آزادیخواه بود عضویت داشت .

مرحوم فیلسوف رسالات متعدد وکتب علمی ودبیرستانی زیادی تألیف کرده است مانند جبر ومقابله متوسطه ـ هندسه برهانی ـ حساب استدلالی ـ هیئت ـ زمین شناسی فیزیك ـ شیمی ـ دفترداری دوبل وغیره وازآنها آنچه تا کنون چاپ شده عبارتند از:

۱ـ رساله ای دراثبات حرکت زمین ۲ـ جبرومقابله متوسطه

۳ـ هندسه متوسطه ٤ـ شیمی متوسطه ٥ـ آثارشهید رابع

مرحوم فیلسوف زبان عربی و انگلیسی را بخوبی میدانست وبفرانسه نیز آشنائی داشت .

هنگام تأسیس کانون ازوی دعوت بعمل آمد که عضویت آنرا قبول نماید، آنمرحوم آندعوت را پذیرفت ولی متأسفانه بواسطه کسالت موفق بشرکت درآن نشد.

آنمرحوم دراثر بیماری ممتد روز اول تیرماه سال ۱۳۳۳ هجری شمسی درتهران برحمت ایزدی پیوست وجنازه آنمرحوم بشیراز انتقال داده شد وبا تجلیل بسیاردرجوار قبرپدرش (درحافظیه) مدفون گردید.

ازآنمرحوم دوپسروپنج دختر باقیمانده است.

دوپسرش یکی آقای یوسف روانشاد ودیگری آقای بهاءالدین روانشاد است که بخدمت فرهنگ بشغل دبیری اشتغال دارند.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date